360 داستان از فضايل مصائب و كرامات فاطمه زهرا عليها‌السلام

نويسنده: عباس عزيزى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# فصل اول: فضايل و كمالات فاطمه زهرا عليها‌السلام

## الف: تولد فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 1- وجود فاطمه از نور خدا

در كتاب معانى الاءخبار به سند معتبر از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است: حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: حق تعالى خلق كرد نور فاطمه را پيش از آن كه بيافريند آسمانها و زمين را.

بعضى از مردم گفتند: يا رسول الله! مگر او داخل انس نيست؟

حضرت فرمود: فاطمه در باطن حوريه است و به ظاهر انسيه است.

گفتند: يا رسول الله! حقيقت اين سخن را از براى ما بيان فرما.

حضرت فرمود: حق تعالى، فاطمه را از نور خود آفريد، پيش از آن كه آدم را خلق كند، در هنگامى كه ارواح خلايق را آفريد. چون حق تعالى آدم را خلق كرد، نور فاطمه را بر آدم عرض كرد.

صحابه گفتند: يا رسول الله! پيش از آفريدن آدم، نور فاطمه در كجا بود؟

فرمود: در حقه اى بود در زير ساق عرش.

گفتند: يا رسول الله! خوراك او چه بود؟

گفتند: طعام او تسبيح و تهليل و تحميد حق تعالى بود. چون حق تعالى آدم عليه‌السلام را خلق كرد و مرا از صلب او بيرون آورد و خواست كه فاطمه را از صلب من بيرون آورد، نور فاطمه را سيبى گردانيد در بهشت، و جبرئيل عليه‌السلام آن سيب را براى من آورد و گفت: السلام عليك و رحمة الله و بركاته يا محمد! گفتم: و عليك السلام و رحمة الله اى حبيب من جبرئيل! پس جبرئيل گفت: اى محمد! پروردگار تو سلام مى رساند تو را. من گفتم: از اوست سلامتى ها، و به سوى او بر مى گردد سلامها و تحيتها. پس جبرئيل گفت: اى محمد! اين سيبى است كه حق تعالى به هديه فرستاده است به سوى تو از بهشت، پس من آن سيب را گرفتم به سينه خود چسبانيدم، جبرئيل گفت: اى محمد خداوند جليل مى فرمايد: اين سيب را بخور. چون سيب را پاره كردم نورى از آن ساطع گرديد كه من از آن ترسان شدم. جبرئيل گفت: چرا تناول نمى كنى؟ بخور و مترس! به درستى كه اين نور كسى است كه نام او در آسمان «منصوره» است، و در زمين «فاطمه» است، گفتم: اى حبيب من، جبرئيل! چرا در آسمان او را «منصوره» گويند و در زمين «فاطمه»؟ جبرئيل گفت: او را در زمين «فاطمه» مى گويند، از براى آن كه قطع كرده است شيعيان خود را از آتش جهنم، و دشمنان خود را از محبت خود بريده است؛ و در آسمان او را «منصوره» مى نامند، براى آن كه محبان خود را نصرت و يارى مى كند؛ چنان كه حق تعالى مى فرمايد: يومئذ يفرح المؤمنون - بنصر الله ينصر من يشاء (1)

### 2 - تكلم در رحم مادر

ابن بابويه به سند معتبر از مفضل بن عمر روايت كرده است كه گفت: از امام صادق عليه‌السلام سئوال كردم كه چگونه بود و ولادت فاطمه عليها‌السلام؟

حضرت امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون خديجه عليها‌السلام اختيار مزاوجت حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمود، زنان مكه از عداوتى كه به آن حضرت داشتند، از او هجرت نمودند و بر او سلام نمى كردند و نمى گذاشتند كه زنى به نزد او برود. پس خديجه را به اين سبب وحشتى عظيم عارض شد، وليكن عمده غم و جزع خديجه براى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود كه مبادا از شدت عداوت ايشان آسيبى به آن حضرت برسد. چون به فاطمه عليها‌السلام حامله شد، فاطمه در شكم با او سخن مى گفت و مونس او بود و او را صبر مى فرمود.

خديجه عليها‌السلام اين حالت را از حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پنهان مى داشت. پس روزى حضرت داخل شد، شنيد كه خديجه با شخصى سخن مى گويد و كسى را نزد او نديد، فرمود: اى خديجه! با كه سخن مى گويى؟

خديجه گفت: فرزندى كه در شكم من است با من سخن مى گويد و مونس ‍ من است.

حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اينك جبرئيل مرا خبر مى دهد كه اين فرزند دختر است، او و نسل او طاهر با ميمنت با بركت است، و حق تعالى نسل مرا از او به وجود خواهد آورد، و از نسل او امامان و پيشوايان دين به هم خواهند رسيد، حق تعالى بعد از انقضاى وحى ايشان را خليفه هاى خود خواهد گردانيد در زمين (2).

### 3 - تولد حضرت زهرا عليها‌السلام

... و پيوسته خديجه در اين حالت بود تا آن كه ولادت جناب فاطمه عليها‌السلام نزديك شد. چون درد زاييدن را در خود احساس كرد، به سوى زنان قريش و فرزندان هاشم كس فرستاد كه نزد او حاضر شوند. ايشان در جواب او فرستادند كه: فرمان ما نبردى و قبول قول ما نكردى و زن يتيم ابوطالب شدى كه فقير است و مالى ندارد، و ما به اين سبب به خانه تو نمى آييم و متوجه امور تو نمى شويم.

خديجه چون پيغام ايشان را شنيد بسيار اندوهناك گرديد. در اين حالت ناگاه ديد كه چهار زن گندمگون بلند بالا نزد او حاضر شده و به زنان بنى هاشم شبيه بودند. خديجه از ديدن ايشان بترسيد، پس يكى از ايشان گفت: مترس اى خديجه! كه ما رسولان پروردگاريم به سوى تو، و ما ظهيران توييم، منم ساره زوجه ابراهيم خليل، و دوم آسيه دختر مزاحم است كه رفيق تو و زن شوهر تو خواهد بود در بهشت، و سوم مريم دختر عمران است، و چهارم كلثوم خواهر موسى بن عمران است، حق تعالى ما را فرستاده است كه در وقت ولادت نزد تو باشيم، و تو را بر اين حالت معاونت نماييم. پس يكى از ايشان در جانب راست خديجه نشست، و ديگرى در جانب چپ و سوم در پيش رو و چهارم در پشت سر.

پس فاطمه عليها‌السلام پاك و پاكيزه فرود آمد، و چون به زمين رسيد، نور او ساطع گرديد، به مرتبه اى كه خانه هاى مكه را روشن گردانيد و در مشرق و مغرب زمين موضعى نماند، مگر آن كه از آن نور روشن شد و ده نفر از حوارالعين به آن خانه در آمدند، و هر يك ابريقى و تشتى از بهشت در دست داشتند، و ابريقهاى ايشان مملو بود از آب كوثر. پس آن زنى كه در پيش روى خديجه نشسته بود، جناب فاطمه عليها‌السلام را برداشت و به آب كوثر غسل داد و دو جامه سفيدى بيرون آورد كه از شير سفيدتر و از مشك و عنبر خوشبوى تر بود، و فاطمه را در يك جامه پيچيد، و جامه ديگر را مقنعه او گردانيد. پس او را به سخن درآورد. فاطمه گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و ان ابى رسول الله سيد الانبياء، و ان بعلى سيد الاوصياء، و ولدى سادة الاسباط؛ گواهى مى دهم به يگانگى خدا و به آن كه پدرم رسول خدا بهترين پيغمبران است، و شوهرم بهترين اوصياى پيغمبران است، و فرزندانم بهترين فرزند زاده هاى پيغمبرانند».

پس بر هر يك از آنان سلام كرد و هر يك را به نام ايشان خواند، پس آن زنان شادى كردند، و حوريان بهشت خندان شدند، و يكديگر را بشارت دادند و اهل آسمانها يكديگر را بشارت دادند به ولادت آن سيده زنان عالميان، در آسمان نور روشنى هويدا شد كه پيش تر چنان نورى نديده بودند. پس آن زنان مقدسه با خديجه خطاب كردند و گفتند: بگير اين دختر را، كه طاهر و مطهر است و پاكيزه و بابركت است، حق تعالى بركت داده است او را و نسل او را.

پس خديجه او را گرفت. شاد و خوشحال پستان در دهانش گذاشت. پس ‍ فاطمه در روزى آن قدر نمو مى كرد كه اطفال ديگر در ماهى نمو كنند و در ماهى آن قدر نمو مى كرد كه اطفال ديگر در سال نمو كنند (3).

### 4 - ظاهر شدن نور در آسمان

نوشته اند: وقتى فاطمه زهرا عليها‌السلام به دنيا آمد نورى در آسمانها پديدار شد كه فرشتگان قبل از آن چنين نورى را نديده بودند. همين كه فهميدند آن نور به بركت تولد صديقه طاهره، فاطمه زهرا عليها‌السلام پديد آمده همه به همديگر ولادت آن بانوى معظمه را تبريك و تهنيت مى گفتند، و حوريان بهشتى هم به همديگر تبريك مى گفتند (4).

### 5 - خلق فاطمه به صورت نور

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: خداوند تبارك و تعالى فرموده است: اى محمد! من تو و على را به صورت نور آفريدم، يعنى روح بدون بدن، پيش از آن كه آسمانها و زمين و عرش و دريايم را بيافرينم، وى پيوسته مرا تهليل و تمجيد مى گفت: بعد آن را به دو نيم تقسيم كردم و آن دو نيم را نيز به دو نيم كردم. چهار تا شد؛ يكى محمد است، يكى على است و حسن و حسين دوتاى ديگر مى شوند. بعد خداوند فاطمه را از نورى كه آن را به صورت روح بدون بدن آفريده بود خلق كرد، سپس با دست خود بر ما كشيد و نورش را در بين ما پخش نمود (5).

### 6 - نذر خديجه و اعلام دستور خدا

هنگامى كه خديجه عليها‌السلام به فاطمه عليها‌السلام باردار شد، مانند «حنه» مادر حضرت مريم عليها‌السلام چنين نذر كرد:

«خدايا! من از مادر مريم بهترم و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شوهر من از عمران شوهر مادر مريم برتر مى باشد، اين كودكى را كه در رحم دارم براى تو محرر كردم» (يعنى: خالص و آزاد نمودم كه پس از رشد و بلوغ تا آخر عمر در خدمت مسجد و دين باشد و از زاهدان و عبادت كنندگان مسجد شود).

جبرئيل از طرف خدا نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض ‍ كرد: به خديجه عليها‌السلام بفرماييد، خداوند مى فرمايد:

لا اعتاق قبل الملك، خلى بينى و بين صفيتى، فانى املكها و هى ام الائمه و عتيقى من النار؛ آزاد كردن قبل از ملكيت روا نيست، اين فرزند برگزيده ام را به من واگذار، او (فاطمه) مملوكه من و مادر امامان عليه‌السلام است و من او را از آتش آزاد كرده ام (6)».

### 7 - فاطمه، سبب خلقت آدم ابوالبشر

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هنگامى كه خداى تعالى حضرت آدم ابوالبشر را آفريد و از روح خود در او بدميد، آدم به جانب راست عرش نظر افكند، آن جا پنج شبح غرقه در نور به حال سجده و ركوع مشاهده كرد. عرض كرد: خدايا، قبل از آفريدن من، كسى را از خاك خلق كرده اى؟ خطاب آمد: نه، نيافريدم. عرض كرد: پس اين پنج شبح كه آنها را در هيئت و صورت همانند خود مى بينم چه كسانى هستند؟ خداى تعالى فرمود: اين پنج تن از نسل تو هستند، اگر آنان نبودند تو را نمى آفريدم، نامهاى آنان را از اسامى خود مشتق كرده ام (و من خود آنان را نامگذارى كرده ام)، اگر اين پنج تن نبودند، نه بهشت و دوزخ را مى آفريدم و نه عرش و كرسى را، نه آسمان و زمين را خلق مى كردم و نه فرشتگان و انس و جن را.

منم محمود و اين محمد است، منم عالى و اين على است، منم فاطر و اين فاطمه است، منم احسان و اين حسن است، و منم محسن و اين حسين است. به عزتم سوگند، هر بشرى اگر به مقدار ذره بسيار كوچكى كينه و دشمنى هر يك از آنان را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ مى افكنم... يا آدم، اين پنج تن، برگزيدگان من هستند و نجات و هلاك هر كس وابسته به حب و بغضى است كه نسبت به آنان دارد. يا آدم، هر وقت از من حاجتى مى خواهى، به آنان توسل كن.

ابوهريره مى گويد، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ادامه سخن فرمود: ما پنج تن كشتى نجاتيم، هر كس با ما باشد نجات يابد، و هر كس ‍ كه از ما روگردان شود هلاك گردد. پس هر كس حاجتى از خدا مى خواهد به وسيله ما اهل بيت از حضرت حق تبارك مسئلت نمايد (7).

### 8 - آفرينش على و پيامبر به سبب آفرينش فاطمه

در حديث جابر بن يزيد جعفى از جابر بن عبدالله انصارى از رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه خداوند تبارك و تعالى فرمود:

يا احمد، لو لاك لما خلقت الا فلاك و لو لا على لما خلقتك و لو لا فاطمة لما خلقتكما؛ اى احمد! اگر تو نبودى افلاك و جهان را خلق نمى كردم، و اگر على نبود، تو را نمى آفريدم، و اگر فاطمه نبود تو و على را خلق نمى كردم» (8).

## ب: نام، كنيه و القاب فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 9- وجه تسميه فاطمه

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: آيا مى دانى چرا اسم تو را «فاطمه» نهاده اند؟

على عليه‌السلام عرض كرد: خودتان بفرماييد سبب اين تسميه چيست؟

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: سبب اين است كه خداى تعالى فاطمه و شيعيان او را از آتش روز قيامت منقطع و دور نگه داشته است (9).

### 10- وجه تسميه زهرا

روايتى را جابر از قول حضرت صادق عليه‌السلام نقل كرده است كه مى گويد: به حضرت عرض كردم: به چه مناسبت حضرت را «زهرا» ناميده اند؟

فرمود: بدان جهت كه خداوند آن حضرت را از عظمت خود آفريد. هنگامى كه درخشيد، آسمانها و زمين به نورش روشن شد و ديدگان ملايكه را به هم آورد و همگى در مقابل عظمت خدا به سجده افتاده گفتند: اى خداى ما! اى آقاى ما! اين نور چيست؟ خداوند به آنان وحى فرستاد و فرمود: اين نورى از نور من است و آن را در آسمان خود جاى دادم، او را از عظمت خود آفريدم، و از صلب يكى از پيامبرانم بيرون مى آورم و بر تمام پيامبران برترى مى دهم و از آن نور، امامانى را بيرون مى آورم كه امر مرا بر پا دارند و به حق من هدايت كنند و آنان را پس از پايان يافتن وحى خود، جانشينان خويش در روى زمينم قرار مى دهم (10).

### 11- علت ناميدن فاطمه

در جلد دهم بحارالانوار از حضرت باقر عليه‌السلام نقل است:

هنگامى كه فاطمه زهرا عليها‌السلام پا به جهان نهاد، خداى تعالى فرشته اى را امر فرمود كه اين نام (فاطمه) را بر زبان رسول مكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جارى نمايد، سپس پروردگار جهانيان فرمود: من شير را به وسيله علم در وجود تو قطع كردم، و تو را از ناپاكى باز داشتم.

آن گاه حضرت باقر عليه‌السلام فرمودند: والله، خداى تبارك و تعالى اين بانو را از علم مملو ساخت و از ناپاكى هاى زنان در ميثاق ذر منع كرد و باز داشت.

از دو امام بزرگوار، يعنى امام رضا و امام جواد عليه‌السلام است كه فرمودند:

شنيديم ماءمون از پدرش رشيد و او از مهدى و وى از منصور و او از پدر و از جدش نقل مى كند كه ابن عباس به معاويه گفت: آيا مى دانى كه چرا فاطمه را «فاطمه» ناميده اند؟ گفت: نمى دانم.

ابن عباس گفت: زيرا خداى متعال وى و شيعيانش را از آتش در امان داشته و اين سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است (11).

### 12- محدثه بودن فاطمه

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

فاطمه عليها‌السلام را «محدثه» مى گويند، زيرا فرشته ها از آسمان پايين مى آمدند و به او ندا مى دادند، همان گونه كه به مريم دختر عمران ندا داده مى شد، و آنان مى گفتند:

يا فاطمة! ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك على نساء العالمين. يا فاطمة اقتنى لربك و اسجدى و اركعى مع الراكعين؛ اى فاطمه! خداوند تو را برگزيد و پاك گردانيد و بر زنان جهانيان برگزيد. اى فاطمه! پروردگار خود را اطاعت نما و سجده و ركوع كن. »

پس فاطمه عليها‌السلام با فرشته ها سخن مى گفت و آنها با او سخن مى گفتند (12).

### 13- القاب زهرا عليها‌السلام

لقبهاى حضرت زهرا عليها‌السلام كه در روايات دانشمندان آمده و در شعر جمع آورى شده است، بدين شرح است:

1- سيدة: بانو.

2- انسية حوراء: انسان بهشتى.

3- نورية: موجودى از حقيقت نورى.

4- حانية: دلسوزى فرزندان.

5- عذراء: دوشيزه.

6- كريمة: بزرگوار.

7- رحيمة: با محبت و مهربان.

8- شهيدة: شهيد شده، گواه.

9- عفيفة: پاكدامن.

10- قانعة: قانع، كم توقع.

11- رشيدة: به حد رشد رسيده، كامل.

12- شريفة: شرافتمند.

13- حبيبة: دوست و با محبت.

14- محرمة: گرامى و مورد احترام.

15- صابرة: پايدار.

16- سليمة: سالم، اهل سازش، بى عيب و نقص.

17- مكرمة: بزرگوار و گرامى.

18- صفية: برگزيده.

19- عالمة: دانشمند.

20- علمية: دانا.

21- معصومة: نگه داشته شده، بى گناه.

22- مغصوبة: ربوده شده، كسى كه حقش غصب شده.

23- مظلومة: ستمديده.

24- ميمونة: خوش يمن و با بركت.

25- منصورة: يارى شده، خداوند او را يارى كرده است.

26- محتشمة: با حشمت و احترام.

27- جميلة: زيبا.

28- جليلة: بزرگ.

29- معظمة: احترام گذاشته شده، گرامى.

30- حاملة البلوى بغير شكوى: بلاكش نستوه بى شكوه و شكايت.

31- حليفة العبادة و التقوى: قسم خورده پرستش و پرهيزكارى.

32- حبيبة الله: محبوب خداوند.

33- بنت الصفوة: دختر برگزيده.

34- ركن الهدى: پايه هدايت.

35- آية النبوة: نشان نبوت.

36- شفيعة العصاة: شفاعت كننده گناهكاران.

37- ام الخيرة: مادر نيكوكاران.

38- تفاحة الجنة: سيب بهشتى.

39- مطهرة: پاكيزه شده.

40- سيدة النساء: بزرگ بانوى زنان.

41- بنت المصطفى: دختر حضرت مصطفى.

42- صفوة ربها: برگزيده پروردگار.

43- موطن الهدى: جايگاه هدايت.

44- قرة عين المصطفى: نور چشم پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

45- بضعة المصطفى: پاره تن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

46- مهجة قلب المصطفى: خون زندگى قلب مصطفى؛ آخرين قطرات خون كه در قلب موجب ادامه حيات است.

47- بقية المصطفى: بازمانده حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

48- حكيمة: با حكمت و داراى فهم و ادراك حكيمانه.

49- فهمية: با فهم.

50- عقلية: خردمند.

51- محزونة: غمگين.

52- مكروبة: دل شكسته.

53- عليلة: بيمار و مريض.

54- عابدة: پرستنده.

55- زاهدة: پارسا.

56- قوامة: شب زنده دار.

57- باكية: گريه كننده.

58- بقية النبوة: بازمانده پيامبرى.

59- صوامة: بسيار روزه گير.

60- عطوفة: با عاطفه و محبت.

61- رئوفة: دلسوز و مهربان.

62- حنانة: غمخوار و با محبت.

63- برة: نيكوكار.

64- شفيقة: دلسوز و مهربان.

65- انانة: دردمند.

66- والدة السبطين: مادر دو نواده پيامبر.

67- دوحة النبى: شاخسار پيامبر.

68- نور سماوى: نور آسمانى.

69- زوجة الوصى: همسر جانشين پيامبر.

70- بدر تمام: ماه شب چهارده.

71- غرة غراء: سپيد روى نورانى

72- روح ابيه: روان پدر بزرگوارش حضرت رسول.

73- درة بيضاء: گوهر تابناك

74- واسطة قلادة الوجود: حلقه اتصال زنجيره هستى.

75- درة بحرالشرف والجود: در درياى شرف و سخاوت.

76- ولية الله: دوست خدا و كسى كه خداوند او را ولى قرار داده است.

77- سرالله: راز نهانى خدا.

78- امينة الوحى: امين وحى الهى.

79- عين الله: ديده خدايى.

80- مكنية فى عالم السماء: دارنده جايگاه در عالم آسمان.

81- جمال الآباء: موجب زيبايى پدران.

82- شرف الابناء: شرافت و بزرگوارى و افتخار براى فرزندان.

83- درة بحرالعلم و الكمال: در درياى دانش و كمال.

84- جوهرة العزة والجلال: گوهر تابناك عزت و بزرگوارى.

85- قطب رحى المفاخر السنية: چرخ آسياى افتخارات والا.

86- مجموعة المآثرالعلية: گردآورنده يادگارهاى برين.

87- مشكوة نورالله: چراغدان نور الهى.

88- زجاجة: شيشه و چراغدان نورانى براى نور الهى.

89- كعبة الآمال لاءهل الحاجة: كعبه آرزوهاى نيازمندان.

90- ليلة القدر: شب قدر؛ مقصود از «ليلة القدر» در قرآن، فاطمه است.

91- ليلة مباركة: شب با بركت؛ اشاره است به آيه شريفه «انا انزلناه فى ليلة مباركة» (13).

92- ابنة من صلت به الملائكة: دختر آن كس كه فرشتگان بر او اقتدا كرده و نماز گزارده اند.

93- قرار قلب امها المعظمة: آسايش بخش دل مادر بزرگوارش.

94- عالية المحل: بلند جايگاه.

95- سرالعظمة: راز بزرگى و بزرگوارى.

96- مكسورة الضلع: پهلو شكسته.

97- رضيض الصدر: سينه شكسته.

98- مغصوبة الحق: كسى كه حقش غصب شده است.

99- خفى القبر: كسى كه قبرش پنهان است.

100- مجهولة القدر: قدر ناشناخته.

101- ممتحنة: آزمايش شده.

102- المظلوم زوجها: كسى كه همسرش ستم ديده است.

103- المقتول ولدها: فرزند كشته شده.

104- كوثر: صاحب خير فراوان، صاحب فرزندان بسيار (14).

## ج: خصايص فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 14- اصحاب كساء

ام سلمه، همسر گرامى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند: روزى فاطمه عليها‌السلام در حالى كه ظرف سفالى در دستش و امام حسن عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام در كنارش بودند، به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد.

حضرت فرمود: پسر عمويت را نيز صدا كن بيايد.

على عليه‌السلام آمد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امام حسن عليه‌السلام را در زانوى راست و امام حسين عليه‌السلام را در زانوى چپ نشاند. على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام يكى پشت سر و ديگرى در جلو نشستند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «بار الها! اينها اهل بيت من هستند، تمام پليدها را از آنها بزداى و آنان را پاكيزه و منزه گردان ».

و اين مطلب را سه بار تكرار كرد.

ام سلمه مى گويد: من در آستانه در بودم. گفتم: آيا من هم از آنها هستم؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: تو نيز شخص نيكو كردار هستى.

در خانه، غير از آنها و جبرئيل كس ديگرى نبود. آن گاه پيامبر عباى خيبرى را روى آنها انداخت و پوشاند. خودش نيز با آنها بود.

سپس جبرئيل يك طبق انار و انگور آورد. اول پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خورد و آنها تسبيح گفتند. سپس امام حسن و امام حسين عليه‌السلام خوردند، باز هم انار و انگور تسبيح گفتند. على عليه‌السلام نيز خورد و آن دو تسبيح گفتند. بعد يكى از اصحاب وارد شد و خواست از آنها بخورد. جبرئيل گفت: از اين ميوه ها فقط پيامبر و اولاد پيامبر و وصى او مى خورند نه كس ديگر (15).

### 15- نزول مائده و طمع شيطان

از اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت شده كه فاطمه دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيمار شد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عيادت آمد، نزد او نشست و حالش را پرسيد. گفت: همانا من به طعام اشتها دارم، طعام پاك. پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به طاق خانه اشاره نمود، طبقى آمد كه در آن شيره و نان و كشك و انگور بود. پس ‍ آن را جلو فاطمه نهاد، حضرت دستش را در طبق نهاد و نام خدا را برد و گفت: بخوريد، بسم الله! پس فاطمه و رسول خدا و على و حسن و حسين عليهم‌السلام خوردند. در اين بين سائلى بر در ندا داد: السلام عليكم، ما را طعام دهيد از آنچه خدا روزى تان كرده. پيغمبر فرمود: اخساء (چخ). فاطمه گفت: يا رسول الله! شما اين جور به مسكين نمى فرموديد. فرمود: او شيطان است و همانا جبرئيل اين طعام را از بهشت برايتان آورد و شيطان خواست كه از آن برخوردار شود و اين براى او لايق نيست (16).

### 16- روشن شدن آسمان و زمين از نور فاطمه

ديلمى در كتاب «ارشاد القلوب» از سلمان فارسى (ره) روايت كرده است:

روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد نشسته بود، ناگاه عباس، عم آن حضرت، داخل شد و سلام كرد و حضرت جواب او فرمود و او را مرحبا گفت.

پس عباس گفت: به چه سبب بر ما فضيلت يافته است على بن ابى طالب، و حال آن كه اصل ما يكى است؟ فرمود: اى عم! حق تعالى آفريد مرا و على را در وقتى كه نه آسمان بود و نه زمين، و نه بهشت و نه دوزخ، و نه لوح بود و نه قلم. چون حق تعالى خواست كه ما را بيافريند، تكلم نمود به كلمه اى، و از آن نورى به هم رسيد، پس كلمه ديگر فرمود و از آن وحى به هم رسيد، پس آن نور را به آن روح ممزوج گردانيد، پس من و على را از آن نور و روح آفريد، پس از نور من عرش را بيرون آورد و من از عرش بزرگ ترم، و از نور على آسمانها را بيرون آورد، پس على جليل تر و بزرگ تر است از آسمانها، پس بيرون آورد از نور حسن نور آفتاب را، و از نور حسين نور ماه را، پس ايشان بزرگ ترند از آفتاب و ماه. پس ملايكه تسبيح حق تعالى مى كردند و مى گفتند: «سبوح قدوس»، چه بسيار گرامى اند اين نورها نزد حق تعالى.

چون حق تعالى خواست كه امتحان كند ملايكه را، بر ايشان فرستاد ابرى تاريك، و چنان فرو گرفت ملايكه را، كه يكديگر را نمى ديدند. ملايكه گفتند: اى خداوند ما و سيد و بزرگ ما! روزى كه ما را آفريده بودى، تا حال چنين حالتى مشاهده نكرده بوديم، پس از تو سئوال مى كنيم به حق اين نور كه ظلمت را از ما دور گردانى. پس حق تعالى نور حضرت فاطمه عليها‌السلام را آفريد، مانند قنديلى و بر كنار عرش آويخت، و از نور آن آسمان هاى هفت گانه و زمين ها روشن گرديد، و به اين سبب فاطمه را «زهرا» ناميدند. پس ملايكه تسبيح و تقديس حق تعالى كردند، و حق تعالى فرمود: به عزت و جلال خودم سوگند ياد مى كنم كه ثواب تسبيح و تقديس شما را تا روز قيامت از براى محبان اين زن و پدر او و شوهر او و فرزندان او قرار دادم (17).

### 17- بهترين مخلوقات

در كتاب ادريس پيامبر آمده است: روزى حضرت ادريس عليه‌السلام اصحاب خود را دور خود جمع كرد و به آنها گفت: فرزندان حضرت آدم عليه‌السلام روزى در محضر آدم عليه‌السلام اختلاف كردند كه بهترين خلايق كيستند؟

بعضى گفتند: پدر ما، آدم، بهترين مخلوقات است؛ چرا كه خدا او را با دست قدرتش آفريد و روحش را در او دميد و به فرشتگان امر كرد كه به عنوان احترام او را سجده كنند، او را معلم فرشتگان و خليفه زمين قرار داد و از همه 00خلايق خواست از او اطاعت كنند.

بعضى گفتند: نه، بهترين مخلوقات، فرشتگانند كه هيچ گاه گناه نمى كنند و همواره به انجام فرمان خدا مشغولند، ولى آدم، گناه (ترك اولى) كرد و با همسرش از بهشت رانده شد، گر چه توبه كرد و خداوند توبه اش را پذيرفت.

بعضى گفتند: بهترين مخلوقات، جبرئيل امين است.

بعضى و بعضى و بعضى مطالب ديگرى گفتند، و در اين باره بسيار سخن به درازا كشيد، تا اين كه حضرت آدم عليه‌السلام به آنها رو كرد و فرمود، فرزندانم، آنچه شما گفتيد هيچ كدام درست نيست، وقتى كه خداوند مرا آفريد و روحش را در كالبد من دميد، برخاستم و نشستم و به عرش پروردگارم نگاه كردم ديدم «پنج نور» را كه در نهايت عزت و زيبايى و شكوه و كمال هستند، به گونه اى كه مرا غرق و واله انوار و درخشش خود كردند.

به خدايم عرض كردم: اينها چه كسانى هستند؟

فرمود: اينها بهترين مخلوقات من و بابهاى رحمت من و واسطه هاى بين من و خلق من هستند، اگر اينها نباشند، آسمانها و زمين و بهشت و دوزخ و خورشيد و ماه را نمى آفريدم.

گفتم: خدايا نام اينها چيست؟

فرمود: به عرش بنگر!

نگاه كردم. ناگهان اين نامهاى پاك را ديدم: بار قليطا (محمد)، ايليا (على)، طيطه (فاطمه)، شبر (حسن)، شبير (حسين). اى خلايق من! مرا تهليل و تسبيح كنيد، خداى يكتا جز من نيست و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول من است (18).

### 18- درجه اى در بهشت

از على عليه‌السلام نقل شده كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در بهشت درجه اى هست كه نامش «وسيله» مى باشد و آن پيامبر است، و اميد آن دارم كه آن، من باشم. وقتى درخواست آن را از خدا مى كنيد، آن را براى من درخواست نماييد.

حاضران گفتند: چه كسى در آن سكونت دارد؟

فرمود: فاطمه و شوهرش و حسن و حسين، عليهم‌السلام (19).

### 19- ناقه بهشتى

مالك دينار مى گويد: هنگامى كه مردم آماده حركت براى زيارت خانه كعبه بودند، در ميان مسافرين زنى ضعيف و ناتوان را مشاهده كردم كه بر شترى لاغر سوار شده و مردم او را از مسافرت با چنين مركبى منع مى كردند. مى گفتند: اين شتر تو را به مقصد نمى رساند، از اراده خود صرف نظر كن. زن به گفته آنها توجه نمى كرد؛ در بين راه شترش خوابيد و از كاروان باز ماند.

من به او رسيدم، شروع به سرزنش نمودم كه به تو گفتند، ولى نپذيرفتى! اكنون چه مى كنى؟ جوابم را نداد. سر به سوى آسمان بلند كرده، عرض ‍ كرد: خدايا! نه در خانه خودم گذاشتى و نه مرا به خانه ات رساندى، لو فعل بى غيرك لما شكوته الا اليك؛ اگر چنين كارى ديگرى جز تو نسبت به من مى كرد شكايتش را به تو مى كردم، ولى اينك كجا و پيش چه كس شكايت برم؟

مالك گفت: ديدم از ميان بيابان شخصى آشكار شد، مهار شترى را به دست گرفته و به اين طرف مى آمد. نزديك شده و به آن زن گفت: سوار شو. شترى به خوبى آن در ميان كاروانيان نبود. همانند برق به راه افتاده و از نظرم ناپديد گرديد. او را ديگر نديدم، تا در مكه هنگام طواف پيدايش ‍ نمودم. سوگند دادمش كه خود را معرفى كن. گفت: نامم شهره، مادرم مسكه، دختر فضه، كنيز حضرت زهرا عليها‌السلام است. آن شتر كه ديدى از ناقه هاى بهشت بود. خداوند را قسم دادم به حرمت فاطمه عليها‌السلام او هم به وسيله ملكى آن ناقه را فرستاد، تا پياده نمانم (20).

### 20- تشبيه فاطمه به ستاره زهره

انس بن مالك گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز صبح را با جماعت خواند و پس از نماز به جمعيت رو كرد و فرمود:

«اى گروه مردم! كسى كه خورشيد بر او ناپديد شد، به ماه تمسك كند، و هرگاه ماه ناپديد شد به ستاره زهره، متمسك شود، و اگر ستاره زهره ناپديد شد، به دو ستاره فرقدان (دو ستاره درخشنده اى كه نزديك قطب شمالى ديده مى شوند و در فارسى به آنها دو برادر گويند) متمسك گردد».

سپس فرمود:

«من خورشيدم، على ماه است، فاطمه ستاره زهره است، و دو ستاره فرقدان، حسن و حسين مى باشند. و همچنين به كتاب خدا متمسك شويد و اين دو (قرآن و عترت) از هم ديگر جدا نشوند (و به هم ديگر پيوند دارند) تا آن هنگام كه در روز قيامت كنار حوض كوثر بر من وارد گردند».

و در بعضى عبارات آمده آن حضرت فرمود:

«از خورشيد پيروى كنيد و بعد از آن از ماه و بعد از آن از زهره و بعد از آن از فرقدان، سپس هر يك از اين امور را به مطالب فوق تفسير فرمود» (21).

### 21- عنايت فاطمه به حديث پيامبر

چند روز از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذشته بود، مردى به در خانه فاطمه عليها‌السلام آمد و پس از شرفيابى به حضور آن حضرت، عرض كرد: آيا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چيزى نزد شما به يادگار گذاشته تا مرا از آن بهره مند سازى؟

فاطمه عليها‌السلام به ياد حديثى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افتاد و به كنيز خود فرمود: اين كنيز! آن صفحه نوشته را به اين جا بياور. كنيز به جست و جوى صفحه نوشته پرداخت، ولى آن را نيافت، و بازگشت و به فاطمه عليها‌السلام گفت: آن را نيافتم.

فاطمه عليها‌السلام به او فرمود: واى بر تو، برو آن را پيدا كن، كه ارزش آن در نزد من هم طراز ارزش حسن و حسين عليه‌السلام است.

كنيز رفت و به جست و جوى دقيق پرداخت و سرانجام آن صفحه نوشته را در ميان خاشاك پيدا كرد و به حضور حضرت زهرا عليها‌السلام آورد. نوشته آن صفحه عبارت از فرازهاى زير بود:

قال محمد النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ليس من المؤمنين من لم يامن جاره بوائقه...؛ از مؤمنان نيست كسى كه همسايه اش از آزار او در امان نيست، و كسى كه ايمان به خدا و روز قيامت دارد، به همسايه اش آسيب نمى رساند، و كسى كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد، سخن نيك مى گويد و يا سكوت مى كند، خداوند انسان خيرخواه، بردبار و پاكدامن را دوست دارد، و انسان بد زبان و كينه توز و بسيار سئوال كننده (براى كمك مادى) را دشمن دارد، بدان كه حياء از ايمان است، و ايمان موجب ورود به بهشت مى باشد، و ناسزاگويى از بى شرمى است و بى شرمى موجب ورود به آتش دوزخ مى گردد» (22).

به اين ترتيب حضرت زهرا عليها‌السلام با توجه مخصوص به حفظ و احترام حديث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، آن را يافت و تقاضا كننده را از معناى بلند آن بهره مند ساخت (23).

### 22- اميدوارى دادن

مردى به همسرش گفت: به حضور حضرت زهرا عليها‌السلام برو و از قول من به آن حضرت بگو: من از شيعيان شما هستم، آيا شما قبول داريد كه من از شيعيان شما هستم؟!

همسر او به حضور فاطمه عليها‌السلام آمد و پيام شوهرش را ابلاغ كرد. فاطمه زهرا عليها‌السلام به او فرمود: به شوهرت بگو:

ان كنت تعمل بما امرناك و تنتهى عما زجرناك فانت من شيعتنا و الا فلا؛ اگر تو آنچه را كه ما كرده ايم انجام مى دهى و از آنچه نهى نموده ايم به جاى نمى آورى، پس از شيعيان ما هستى، و گرنه از شيعيان ما نيستى».

همسر نزد شوهر آمد و گفتار حضرت زهرا عليها‌السلام را به او ابلاغ كرد، شوهر او از اين پاسخ، محزون گرديد و آه و ناله اش بلند شد و مى گفت: واى بر من! كيست كه به گناه آلوده نباشد، بنابراين اگر من از گناه پاك نگردم، شيعه نيستم و وقتى كه شيعه نبودم، جاودانه در دوزخ خواهم بود، واى بر من چه خاكى بر سرم كنم؟...

همسرش وقتى او را آن گونه آشفته و نگران ديد، به حضور حضرت زهرا عليها‌السلام آمده و جريان را به عرض او رسانيد.

حضرت زهرا عليها‌السلام به آن بانو فرمود: به شوهرت بگو: چنين نيست كه تو تصور مى كنى، شيعيان ما از افراد نيك اهل بهشت هستند، ولى اگر گناهكار باشند، بر اثر بلاها و گرفتاريها كه به سوى آنها رو مى آورد، و صدماتى كه در صحراى محشر، در روز قيامت و يا در طبقه اعلاى دوزخ مى بينند، گناهانشان ريخته مى شود و آنها از گناهان پاك مى گردند، و سپس آنها را نجات مى دهيم و به سوى بهشت مى بريم (24).

### 23- رشد فاطمه در شرايط بحرانى

فاطمه زهرا عليها‌السلام زمانى چشم به جهان گشود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زندگى سراسر جهاد و مقاومت فكرى دشوارش را آغاز كرده بود. در همين سالها بود كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مورد خطاب وحى قرار مى گرفت و وحى به او فرمان مى داد تا دعوت خود را آشكارا شروع كند و از زخم خارهاى خونينى كه در سر راهش مى رست و گردنه هاى دشوارى كه پيش رويش رخ مى نمود، هراس ‍ و خستگى به خود راه ندهد. در آن روزها، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سنگينى بار رسالت را بر دوش گرفته بود و نيروهاى ضلالت و گمراهى نيز متقابلا در برابر او قيام كرده بودند تا مگر كوششهاى او را بى ثمر سازند و به وسيله او را از دعوتش باز دارند.

فاطمه عليها‌السلام در چنين سالهاى بحرانى نشو و نما كرد. سالهايى كه هر چه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در فراخوانى مردم به سوى خدا بيشتر مى كوشيد، دشمنانش نيز در شكنجه و رساندن آزار به يارانش بيشتر تلاش مى كردند.

فاطمه زهرا عليها‌السلام در رويداد غم انگيز شعب ابى طالب با ديگر كودكانى كه قريش غذا را از آنان دريغ كرده بودند، شركت داشت. آنان از گرسنگى برخود مى پيچيدند، در حالى كه گرگهاى درنده قريش در اطراف شعب پاسدارى مى دادند تا مبادا كسى براى مسلمانان غذا بياورد.

پس از آن كه مسلمانان از قائله شعب رهايى يافتند، يك روز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سر به سجده گذارده بود، اما در همين حال افرادى از قريش به وى نزديك شدند و زهدان شتر بر سرش انداختند. فاطمه عليها‌السلام كه نظاره گر اين صحنه بود، پيش آمد و زهدان را از سر پدر برگرفت و دور انداخت. اندوهى بسيار قلب فاطمه زهرا عليها‌السلام را در خود فرو گرفته بود.

فاطمه عليها‌السلام شاهد بود كه پدرش سفرى به طايف كرد تا مردم آن ديار را به سوى خداوند فرا خواند، اما هيچ كس به دعوت آن حضرت پاسخ نگفت (25).

### 24 - در طلب دنيا و حصول به آخرت

فاطمه عليها‌السلام زندگى و غذاى ناگوار و لباس درشت بافت و خشن را تحمل مى كرد و تنها خدا و روز قيامت را در نظر مى آورد.

در حديثى از سويد بن غفله آمده كه على عليه‌السلام به پيشامدى سخت گرفتار شد. فاطمه عليها‌السلام به نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت و در زد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من احساس مى كنم محبوبم بر در ايستاده است. اى ام ايمن! برخيز و بنگر.

پس ام ايمن در را گشود، فاطمه به خانه پيامبر قدم نهاد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به او فرمود: تاكنون در چنين هنگامى نزد ما نمى آمدى؟!

فاطمه عليها‌السلام گفت: اى رسول خدا! خوراك فرشتگان در نزد خداى چيست؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: حمد و ثناى خداست.

پس فاطمه عرض كرد: خوراك ما چيست؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: سوگند به آن كه جانم به دست اوست، در خانه آل محمد يك ماه است كه آتشى بر افروخته نشده. اينك پنج كلمه كه جبرئيل به من آموخته است، به تو ياد مى دهم. فاطمه عليها‌السلام گفت: اى رسول خدا، اين پنچ كلمه كدام است؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا رب الاولين و الاخرين، يا ذا القوة المتين، يا راحم المساكين و يا ارحم الراحمين.

فاطمه عليها‌السلام بازگشت. همين كه چشم على عليه‌السلام به او افتاد، گفت: مادر و پدرم به فدايت. اى فاطمه! چه خبرى آوردى؟

گفت: براى كارى دنيايى رفتم و براى آخرت بازگشتم.

على عليه‌السلام به او فرمود: آنچه پيش روى دارى، بهتر است؛ آنچه پيش روى دارى، بهتر است (26).

### 25 - فاطمه، پاره تن پيامبر

سعدبن اءبى وقاص (سعد بن مالك) گويد:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر كه او را شاد سازد، مرا شاد ساخته، و هر كه او را ناراحت كند. مرا ناراحت كرده است. فاطمه عزيزترين آفريدگان نزد من است (27).

### 26 - چهار سواره در قيامت

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب گويد:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: اى مردم! ما تنها چهار نفريم كه در قيامت سواره ايم و سواره ديگرى جز ما نيست.

مردى عرض كرد: پدر و مادرم فدايت اى رسول خدا! آن سواران كيانند؟ فرمود: من بر براق خود سوارم، و برادرم صالح (پيامبر) بر همان شترى كه قومش آن را پى كردند، و دخترم فاطمه بر شتر عضباى من، و على بن ابى طالب بر اشترى از اشتران بهشتى سوار است (28).

### 27 - ورود به مسجد از درهاى خصوصى

پس از هجرت به مدينه و ساختن مسجد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اصحاب خانه هاى خود را در اطراف آن ساختند و هر كدام از خانه ها درى به مسجد داشت كه از همان درها وارد مسجد مى شدند.

روزى جبرئيل بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد و گفت: خدايت امر كرده است كه همه بايد درهاى خصوصى به سوى مسجد را ببندند، مگر على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام.

سبط الجوزى مى نويسد:

«اين عمل سر و صدايى در ميان عده اى پديد آورد و گمان كردند اين استثنا از جنبه عاطفى است، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه را گرد آورد و آن گاه براى روشن شدن اذهان خطبه اى ايراد نموده، فرمود: من از جانب خود هرگز دستور باز ماندن و بسته شدن درى را نداده ام، بلكه اين امرى بود از جانب خدا، و من هم از آن پيروى كردم» (29).

### 28 - قبولى توبه آدم

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد:

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معناى آيه شريفه فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه را سئوال كردم. حضرت فرمود: هنگامى كه خداى تعالى آدم را در هند و حوا را در جده فرود آورد. (بر حضرت آدم مدتها گذشت كه اشك غم بر چهره مى ريخت ) تا اين كه خداى تعالى جبرئيل را بر او نازل كرد و فرمود: يا آدم، آيا من تو را به دست (قدرت) خود نيافريدم؟ آيا از روح خود در تو ندميدم؟ و آيا ملايك را به سجده كردن بر تو فرمان ندادم؟ و آيا حوا را كنيز خودم را به تو تزويج نكردم؟ حضرت آدم عرض كرد: بلى. خطاب آمد: اين گريه مداوم تو از چيست؟ عرض كرد: خدايا، چرا گريه نكنم، كه از جوار رحمت تو رانده شده ام. خداى متعال فرمود: اينك فراگير اين كلمات را كه به وسيله آن، خدا توبه تو را قبول مى كند و گناهت را مى بخشد؛ بگو يا آدم:

«پاك و منزهى تو؛ نيست خدايى جز تو؛ بد كردم و به خود ستم روا داشتم؛ پس به حق محمد و آل محمد مرا ببخش؛ به درستى كه اين تويى كه بسيار بخشنده و مهربان هستى».

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پايان سخن فرمود: «اين است آن كلماتى كه خداى تعالى به حضرت آدم آموخته است».

گويى خداى تعالى حضرت آدم را با اين كلمات گران قدر تسلى داده است كه: اگر از جوار رحمت من دور شده اى، اينك ارزش فرا گرفتن اين كلمات گران قدر، عوض، هم سنگ و برابر جوارحمان، و هم طراز فردوس و جنان است، و جبران آن نعمتى است كه از آن محروم شده اى (30).

### 29 - نور فاطمه از نور ماست

عمار مى گويد: اميرالمؤمنين عليه‌السلام را ديدم كه به منزل صديقه زهرا عليها‌السلام وارد شد، هنگامى كه فاطمه عليها‌السلام آن حضرت را مشاهده نمود، عرض كرد: به نزديك من آى، تا از آن چه در گذشته به وقوع پيوسته، و آن چه تا روز قيامت واقع خواهد شد، و از آن چه هرگز واقع شدنى نيست، با تو سخن گويم.

سپس عمار چنين گويد: ديدم اميرالمؤمنين عليه‌السلام بدون آن كه پاسخى به زهرا بگويد: به عقب برگشت. من نيز با او به عقب برگشتم.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام از نزد حضرت زهرا عليه‌السلام به حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافت و به محض ورود او رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا اباالحسن! نزديك تر بيا، و چون على عليه‌السلام جلوس نمود، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: يا على! من داستان را بازگو كنم، يا كه تو خود مى گويى؟

على عليه‌السلام فرمود: اگر شما لب به سخن بگشاييد، نيكوتر و زيباتر است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: گويى من همراه تو بودم كه بر حضرت صديقه زهرا عليها‌السلام وارد شدى، و او چنين و چنان گفت، و تو از آن جا (به نزد من) بازگشتى و (مطلب را با من در ميان گذاشتى).

على عليه‌السلام عرض كرد: بلى يا رسول الله!

و سپس افزود: آيا نور فاطمه از نور ماست؟

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مگر اين موضوع را نمى دانى؟

آن گاه على عليه‌السلام سجده شكر به جاى آورد.

(طرز سئوال و جواب، نشان مى دهد كه اين پرسش و پاسخ فقط براى تفهيم موضوع به ديگران است «آيا نور فاطمه از نور ماست؟ - آرى، مگر تو خود نمى دانى؟» در اين جا ندانستن مطرح نيست، و على عليه‌السلام نمى گويد نه نمى دانم، بلكه همان طور كه گفته شد، اين گفت و شنود براى تشريح موضوع، جهت آگاهى ديگران و بس).

عمار مى گويد: اميرالمؤمنين عليه‌السلام از حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوى فاطمه عليها‌السلام روان شد و من نيز همراه او وارد خانه زهرا عليها‌السلام شدم.

حضرت فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: يا اميرالمؤمنين! از اين جا به حضور پدرم برگشتى و آنچه را كه من به تو گفته بودم، به آن حضرت بازگو نمودى؟

على عليه‌السلام فرمود: بلى، چنين بود يا فاطمه!

حضرت زهرا عليها‌السلام عرض كرد: يا اباالحسن! هنگامى كه خداى تعالى، نور وجود مرا آفريد، اين نور پيوسته خداوند را تسبيح و ستايش مى كرد. سپس پروردگار آن را به درختى از درختهاى بهشتى امانت داد، و اين نور همواره پرتوافكن و روشنايى بخش بود، تا اين كه پدرم به بهشت وارد گرديد، و از جانب خداوند تبارك و تعالى به او الهام شد كه از ميوه آن درخت بر گيرد و آن را ميل نمايد؛ در آن هنگام، نور مرا خداى سبحان به صلب پدرم، و بعدا به رحم خديجه بنت خويلد منتقل فرمود، تا اين كه از او متولد شدم، من از همان نورم، و از آنچه كه در گذشته واقع شده است و يا در آينده واقع خواهد شد، و از آنچه كه هرگز واقع نشده است، باخبر هستم. يا اباالحسن! مؤمن با نور خدايى نظاره مى كند» (31).

### 30 - فضايل از زبان پيامبر

حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در فضايل حضرت زهرا عليها‌السلام چنين فرمودند: جبرئيل (روح) به نزد من آمد و گفت: هنگامى كه فاطمه قبض روح مى شود و دفن مى گردد، دو ملك در قبر از او سئوال مى كنند: پروردگار تو كيست؟ مى فرمايد: الله پروردگار من است.

سپس مى پرسند: پيامبرت كيست؟ در پاسخ مى فرمايد: پدرم.

آن گاه سئوال مى كنند: ولى تو كيست؟ در جواب گويد: على بن ابى طالب، همين كسى كه در كنار قبرم ايستاده است.

(سپس پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: ) آيا باز هم فضايل ديگر زهرا را بيان كنم؟ (شايد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خواهد به اين وسيله ندكر دهد كه: در اين عالم، فاطمه تنها كسى است كه پدرش «رسول الله» و همسرش «ولى الله»است. پيامبر اكرم در ادامه سخن خويش مى فرمايد:

همانا خداى تعالى يك دسته از فرشتگان را براى محافظت فاطمه گماشته است، تا از چهار طرف نگهبان او باشند؛ و اين ملايكه در حال حيات، و هنگام مرگ او، و كنار قبرش پيوسته در خدمت او هستند، و كارشان صلوات فرستادن بر فاطمه و پدرش و همسرش و فرزندان اوست. (يعنى در منطق ملايك و لسان فرشتگان صلوات بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على و حسنين عليه‌السلام همواره بايد با صلوات بر فاطمه عليها‌السلام تواءم باشد، و در اين منقبت نيز آن حضرت برابر و هم رديف آن چهار وجود مقدس ديگر مى باشد. سپس پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين به سخن ادامه مى دهد: )

هر كس مرا بعد از وفاتم زيارت كند، مثل اين است كه مرا در حال حيات زيارت كرده است؛ و كسى كه فاطمه را زيارت كند، گويى مرا زيارت كرده است؛ و هر كس على را زيارت نمايد، مثل زيارت كردن حسنين است؛ و آن كسى كه زيارت كند ذريه او را، همانند زيارت خود آنان است... » (32)

### 31 - فاطمه از امتيازات على

در «رياض النضره» (جلد 2، ص 202) و در «شرف النبوه» از رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه به على عليه‌السلام فرمودند:

«سه چيز به تو داده شده كه به هيچ كس حتى به من داده نشده است:

1 - تو داماد كسى مانند رسول خدا هستى و من داماد كسى نيستم كه پدر زنم مانند پدرزن تو باشد.

2 - همسرى صديقه مانند دختر من به تو داده شده كه من چنين همسرى ندارم.

3 - به تو فرزندانى مانند حسن و حسين عنايت شده است، در حالى كه من فرزندانى مانند آنان ندارم.

ولى در عين حال شما از من هستيد و من از شما» (33).

### 32 - نورانيت فاطمه در بهشت

صفورى شافعى در كتاب نزهة المجالس (ج 2، ص 223) گويد: كسايى و غير او گفته اند:

«وقتى كه خدا آدم را خلق فرمود... تا آن جا كه گويد: در بهشت چشم آدم به بانويى افتاد كه درخشندگى و نورانيتش بى نظير بود و بر سر وى تاجى از طلا و مرصع به جواهر وجود داشت كه آدم زيباتر از وى را مشاهده نكرده بود. پس سئوال كرد: پروردگار، اين بانو كيست؟ فرمود: فاطمه دخت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. سئوال كرد: شوهر او كيست؟ پروردگار به جبرئيل فرمان داد در قصرى از ياقوت را به روى وى بگشايد. وقتى جبرئيل در را گشود، آدم در آن قبه اى از كافور ديد و تختى از طلا كه بر روى آن تخت جوانى به زيبايى يوسف نشسته بود. پس ‍ فرمود: اين جوان شوهر وى، يعنى على بن ابى طالب، است...» (34).

### 33 - حسادت عايشه به فاطمه عليها‌السلام

شيخ بزرگوار، مجلسى (ره) در جلد ششم بحارالانوار، از كتاب خصال، از امام صادق عليه‌السلام نقل مى فرمايد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منزل آمدند، در حالى كه عايشه فاطمه زهرا عليها‌السلام را مخاطب قرار داده و فرياد مى زد:

والله، اى دختر خديجه! تو خود را به خاطر مادرت از ما برتر مى دانى و بر ما مى بالى و حال آن كه او هيچ برترى بر ما نداشت و مانند ما بود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين سخن را شنيدند و هنگامى كه بانو فاطمه عليها‌السلام پدر را ديدند، گريستند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سئوال فرمودند: چه چيز تو را به گريه افكنده دختر جان؟

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: عايشه از مادرم نام برده و او را خفيف نموده و من هم گريه كردم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غضبناك شده، فرمودند: اى حميراء بس كن و دست بردار! خداى تعالى به زنى كه فرزند زياد بزايد بركت عنايت فرموده و خديجه، كه درود خدا بر وى باد، براى من فرزندان پاكى مانند عبدالله و قاسم و رقيه و ام كلثوم و زينب را به دنيا آورده، ولى تو كسى هستى كه خدايت عقيم كرده و براى من فرزندى نزاده اى (35)

### 34 - حجاب از نابينا

امام موسى بن جعفر عليه‌السلام از پدران بزرگوارش نقل فرموده است:

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود: فرد نابينايى اجازه خواست كه به منزل فاطمه عليها‌السلام وارد شود، آن گرامى خود را از او پوشيده داشت.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: چرا خود را از او پنهان مى سازى، در حالى كه نابيناست و تو را نمى بيند؟

عرض كرد: اگر او مرا نمى بيند، من او را مى بينم، و نيز رايحه و عطر را مى بويد و شامه اش سالم است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: گواهى مى دهم كه تو پاره تن منى (36).

### 35 - سئوال و جواب فاطمه با فرشتگان

شبى حضرت فاطمه عليها‌السلام از فرشتگان سئوال نمود: آيا برترين زن عالم، حضرت مريم عليها‌السلام دختر عمران نيست؟

فرشتگان عرضه داشتند: حضرت مريم عليها‌السلام سرور زنان زمان خود بود؛ اما خداوند شما را برترين زن جهان قرار داده است؛ هم در زمان خودت و هم در زمان حضرت مريم عليه‌السلام و سرور همه زنان از اول عالم تا آخر جهان (37).

### 36 - طلب خير و بركت

شخصى... گفت: وارد شدم بر حضرت فاطمه عليها‌السلام، او سبقت گرفت بر من در سلام. آن گاه فرمود: چه چيز تو را به اين جا آورده؟

عرض كردم: طلب خير و بركت.

فرمود: خبر داد مرا پدرم و اينك حاضر است كه هر كس سه روز بر من و با پدرم درآيد و سلام كند، خداوند واجب مى كند از براى او بهشت را.

عرض كردم: در حيات شما؟

فرمود: بلى، و بعد از وفات ما (38).

### 37 - فضيلت فاطمه در كلام امام صادق عليه‌السلام

على بن ابى طالب عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت مى كند كه فرمود: «اى فاطمه! همانا خداى بلند مرتبه به گاه خشم ات خشمناك و به گاه خشنودى ات خشنود مى شود. »

سندل آمد و به امام جعفر صادق عليه‌السلام عرض كرد: اى اباعبدالله! اين جوانان احاديث ناشناخته اى از شما براى ما نقل مى كنند.

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود: چه چيزهايى، اى سندل؟

سندل گفت: از شما براى ما اين حديث را بازگو مى كنند كه خداى بلند مرتبه با خشم فاطمه عليها‌السلام، خشمناك و با خشنودى اش ‍ خشنود مى شود.

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود: اى سندل! آيا در آنچه شما روايت مى كنيد، اين روايت نيست كه خدا براى خشم بنده مؤمنش خشمناك و براى خشنودى او خشنود مى شود؟ گفت: آرى.

فرمود: آيا باور ندارى كه فاطمه عليها‌السلام زن با ايمانى است و خداى بلند مرتبه با خشمش خشمناك و با خشنودى اش خشنود مى شود؟

گفت: راست گفتى، خداوند بهتر مى داند كه منصب پيامبرى و جانشينى خود را در كجا قرار دهد (39).

### 38 - نزول ميوه از بهشت

بارها براى حضرت فاطمه عليها‌السلام ميوه هاى بهشتى اهدا شده است. از آن جمله دو انار و دو سيب و دو به است كه اهل بيت از آن مى خوردند و عود مى كردند و تمام نمى شد تا وفات حضرت عليها‌السلام كه انار و به تغيير يافت و بعد مفقود شد و دو سيب باقى مى ماند (40).

### 39 - حضور فاطمه در حجة الوداع

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ماه ذى القعده آن سال به مردم مدينه و قبايل مجاور اعلام كرد كه قصد دارد حج به جاى آورد و عده زيادى براى سفر حج مهيا شدند. آن حضرت در روز شنبه بيست و پنجم ذى القعده سال دهم هجرى از مدينه حركت نمود و در «ذى الحليفه» احرام بست.

همه همسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز در اين سفر همراه شدند، آنها به هودجها سوار بودند. فاطمه عليها‌السلام نيز با آنان بود و به دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مناسك حج را انجام مى داد.

على عليه‌السلام پس از گذشت سه ماه ماءموريت در ايام حج به مكه رسيد و در آن جا همسرش فاطمه زهرا عليها‌السلام را ديد. پس از مراسم باشكوه حجة الوداع، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگام بازگشت به مدينه در غدير خم ميان يك اجتماع باشكوه يكصد هزار نفرى، على عليه‌السلام را به فرمان خداوند به جانشينى خود منصوب نمود (41).

با توجه به حضور فاطمه زهرا عليها‌السلام در حجة الوداع، با اطمينان مى توان گفت كه آن بانوى بزرگوار در مراسم باشكوه غدير خم حضور داشته است (42).

### 40 - در تفسير مرج البحرين يلتقيان

در احاديث معتبر از طرق خاصه و عامه از حضرت صادق عليه‌السلام و غير آن حضرت روايت كرده اند در تفسير آيه شريفه:

مرج البحرين يلتقيان (43)؛ مخلوط كرد دو دريا را كه بر مى خوردند با يك ديگر»، حضرت فرمود: مراد دو درياى علم است، يعنى على و فاطمه، كه حق تعالى ايشان را به يكديگر رسانيد.

بينهما برزخ لايبغيان (44)؛ ميان ايشان فاصله اى است كه بر يكديگر زيادتى نكنند»، حضرت فرمود: مراد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه سبب الفت على و فاطمه گرديد.

يخرج منهما اللؤ لؤ والمرجان (45)؛ بيرون مى آيد از آن دو دريا مرواريد و مرجان»، حضرت فرمود: مراد حسن و حسين عليه‌السلام هستند كه از آن دو درياى علم به وجود آمده اند (46).

### 41 - مثل شجره طيبه

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من شجره ام و فاطمه شاخه آن، على عامل بارورى آن، حسن و حسين ميوه، و دوستداران آنان از امتم برگهاى آن درخت باشند.

سپس فرمود: سوگند به آن كسى كه مرا به راستى برگزيد، آنان در بهشت جاودان مى باشند.

و نيز آن حضرت فرمود: من شجره و على شاخه و فاطمه عامل بارورى و حسن و حسين ميوه و شيعيان ما برگ مى باشند، و هرگاه كه درخت مى رويد، برگهايش فرو مى ريزند.

سپس فرمود: سوگند به كسى كه مرا به حق مبعوث كرد، اينان در بهشت جاودان خواهند بود (47).

### 42 - مراد از مشكاة

موسى بن قاسم از على بن جعفر روايت كرده است كه از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام درباره اين آيه پرسيدم، امام فرمود: مقصود از «مشكاة» فاطمه، و «مصباح» حسن، و «زجاجة» حسين است.

«كوكب درى» فاطمه است كه در بين زنان جهانيان ستاره اى درخشان مى باشد، «شجره مباركه» ابراهيم است كه «نه شرقى است و نه غربى»، نه يهودى است و نه نصرانى، «روغن چراغ» آن كه نور مى دهد، علم است كه از آن ظاهر مى شود و بدان سخن مى گويد، و مقصود از «نور على نور» در وجود حضرت فاطمه عليها‌السلام امامانى هستند كه يكى پس از ديگرى مى آيند، خداوند به نورش ‍ هر كه را بخواهد هدايت مى كند، يعنى به ولايت ما هدايت مى كند. (48)

### 43 - گمراهى، در انكار ولايت فاطمه

در ضمن حديث معراج آمده است كه خداوند فرمود:

اى محمد! تو، على، فاطمه، حسن، حسين و امامان از فرزندان حسين را من از نور خودم آفريدم و ولايت شما را بر اهل آسمانها و زمين عرضه كردم. هر كس آن را پذيرفت، نزد من از مؤمنان به شمار مى آيد، و هر كس ‍ آن را منكر شود، نزد من از گمراهان خواهد بود. اى محمد! اگر بنده اى از بندگان من آن قدر مرا بپرستد و عبادت كند كه از كار افتد و از لاغرى و ناتوانى به سان مشك خشكيده و فرسوده اى شود و بعد به هنگام ورود بر من منكر ولايت شما باشد، او را نخواهم آمرزيد تا اين كه اقرار به ولايت شما نمايد.

اى محمد! آيا دوست دارى آنان را ببينى؟

گفتم: آرى، پروردگارا!

فرمود: نگاه كن!

من به طرف راست عرش نگريستم و نام خود را ديدم و نام على و فاطمه و حسن و حسين و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و حسن را و نام مهدى را در وسط آن به گونه اى ديدم كه گويا ستاره اى درخشان است.

خداى تعالى فرمود: اى محمد! اينان حجتهاى من بر آفريدگانم مى باشند و اين، آن كس از فرزندان توست كه به شمشير قيام مى كند و از دشمنانت انتقام مى گيرد (49).

### 44 - ورود فاطمه به بهشت

على عليه‌السلام از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمود: نخستين كسانى كه وارد بهشت مى شوند، من، تو، فاطمه، حسن و حسين مى باشيم.

عرض كردم: پس دوستداران ما كى وارد بهشت مى شوند؟

فرمود: پس از شما (50).

### 45 - فاطمه، ركن على

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: سلام بر تو اى پدر دو ريحانه! به زودى دو ركن تو از بين مى رود و خداوند خود كمبود مرا براى تو جبران نمايد.

بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على عليه‌السلام فرمود: اين يكى از دو ركن بود. و بعد از آن كه فاطمه از دنيا رفت، فرمود: اين ركن ديگر بود (51).

### 46 - پرتو افكنى نور خدا بر فاطمه

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هنگامى كه خداوند متعال بهشت را آفريد، آن را از نور وجه خويش خلق كرد. سپس آن را گرفته به سوى ما افكند. يك سوم آن نور به من رسيد، و يك سوم آن به فاطمه و يك سوم ديگر به على و خاندانش اصابت كرد. از آن نور به هر كسى كه چيزى تابيده شده باشد به ولايت آل محمد راه پيدا مى كند و هر كس از آن نور چيزى به او نرسيده باشد، از ولايت خاندان محمد گمراه مى شود (52).

### 47 - پاداش سلام بر فاطمه

يزيد بن عبدالملك نوفلى از پدرش از جدش چنين روايت كرده است:

روزى خدمت حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام مشرف شدم، ابتدا آن حضرت بر من سلام كرد و فرمود: پدرم (در زمان حياتش) فرمود: هر كس سه روز بر من و تو سلام كند، بهشت براى او خواهد بود.

از حضرتش پرسيدم: آيا اين مطلب مخصوص دوران حيات و زندگى شما و آن حضرت است و يا شامل بعد از فوت شما و ايشان نيز خواهد بود؟

فرمود: هم در زمان زندگى و هم پس از مرگ ما (53).

### 48 - حنوط فاطمه از بهشت

ابن سنان به طور مرفوع اين حديث را نقل كرده است كه سنت در حنوط سيزده درهم و يك سوم درهم است.

محمد بن احمد گويد: روايت كرده اند كه جبرئيل عليه‌السلام بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده حنوطى آورد كه وزن آن چهل درهم بود، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را به سه بخش ‍ تقسيم كرد: بخشى را براى خودش، بخشى را براى على و بخشى را براى فاطمه، صلوات الله عليهم اجمعين (54).

### 49 - مراد از طوبى

امام باقر عليه‌السلام فرمود: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره آيه شريفه الذين امنوا و عملوا الصالحات طوبى و حسن مآب سئوال شد، فرمود: طوبى درختى است در بهشت كه ريشه اش ‍ در خانه من و شاخه اش در بهشت است.

گفته شد: يا رسول الله! درباره آن از شما سئوال شد و شما فرموديد كه آن درختى است در بهشت كه ريشه اش در خانه على و فاطمه و شاخه اش در بهشت مى باشد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: همانا در قيامت خانه من و خانه على و فاطمه در يك جاست (55).

### 50 - اشتراك فاطمه در كشتى نوح با ديگر افراد اهل بيت

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

هنگامى كه خداوند متعال اراده فرمود كه قوم نوح را نابود كند، به او دستور داد كه تخته هاى درخت ساج را قطع كند. بعد از بريدن ندانست چه كند. جبرئيل فرود آمد و شكل كشتى را به او نشان داد و صندوقچه اى كه يكصد و بيست و نه هزار ميخ در آن بود برايش آورد. وى غير از پنج ميخ تمام آنها را در آن كشتى به كار گرفت دستش را به يكى از آنها زد، آن ميخ در دست او تابيده همچون ستاره اى نورانى در وسط آسمان درخشيد، نوح متحير و شگفت زده شد. خداوند آن ميخ را به زبان فصيح و گويا به نطق آورد و گفت: من به نام بهترين پيامبران حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشم. جبرئيل نزد او آمد، نوح به او گفت: اى جبرئيل! اين چه ميخى است كه تاكنون چيزى شبيه آن نديده ام؟ گفت: اين ميخ به نام بهترين انسانهاى اولين و آخرين، حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. آن را در قسمت جلوى راست كشتى به كار گرفت. بعد دستش را به ميخ دوم زد، نورى از آن درخشيد و اطراف را روشن كرد، نوح عليه‌السلام پرسيد: اين ميخ چيست؟ جبرئيل پاسخ داد: ميخ برادر و پسر عمويش على بن ابى طالب عليه‌السلام است. آن ميخ را در جلو سمت چپ كشتى كوبيد. بعد دستش را به ميخ سوم زد، آن نيز درخشيد و اطراف را روشن كرد.

جبرئيل به او گفت: اين ميخ فاطمه عليها‌السلام است. آن را در كنار ميخ پدرش حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كوبيد. بعد دستش را به ميخ چهارم زد، آن نيز درخشيد و اطراف را روشن كرد. به او گفت: اين ميخ حسن عليه‌السلام است. آن را در كنار ميخ پدرش ‍ على عليه‌السلام كوبيد. بعد دستش را به ميخ پنجم زد، نورى درخشيد و صداى گريه بلند شد و نمناك شد. نوح پرسيد: اى جبرئيل! اين ترى و نم چيست؟ پاسخ داد: اين ميخ حسين بن على سيدالشهداء عليه‌السلام است. آن را در كنار ميخ برادرش كوبيد.

آن گاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند متعال فرموده است: و حملناه على ذات الواح و دسر (56)كه مقصود از الواح در اين آيه همان چوبها است و ميخهاى آن ما هستيم و اگر ما نبوديم، كشتى ساكنانش را حركت نمى داد (57).

### 51 - ورود به بهشت پس از پيامبر

حديثى طولانى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود:

اى فاطمه! سوگند به آن كس كه مرا به راستى مبعوث كرد، ورود در بهشت بر همه آفريدگان حرام است تا اين كه من داخل آن شوم، و تو نخستين كسى هستى كه پس از من وارد بهشت مى شوى در حالى كه زيورى پوشيده و برخوردار از نعمت، و خوشحال هستى.

اى فاطمه، گوارايت باد! سوگند به آن كسى كه مرا به حق مبعوث كرد، تو بانوى زنانى هستى كه وارد بهشت مى شوند. سوگند به آن كسى كه مرا به راستى مبعوث فرمود، همانا دوزخ چنان فريادى برآورد كه هيچ فرشته مقرب و پيامبر مرسلى باقى نمى ماند، مگر آن كه از هوش مى رود. به او خطاب مى شود: اى دوزخ! خداوند جبار به تو مى گويد: به عزت من، آرام باش و در جاى خود آرام بگير، تا اين كه فاطمه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوى بهشت برود و هيچ مسكنت و ذلتى او را فرا نگيرد. سوگند به آن كسى كه مرا بر حق مبعوث كرد، هر آينه حسن و حسين نيز داخل مى شوند، حسن در سمت راستت و حسين در سمت چپ تو، و تو از بالاترين نقطه بهشت، در پيشگاه پروردگار، در جايگاهى رفيع بر ديگران اشراف دارى و لواى حمد در دست على بن ابى طالب است. هر گاه كه خلعتى بر من پوشانده شود، بر او نيز پوشانده شود و هر امتيازى كه به من داده شود، به او نيز داده خواهد شد. سوگند به آن كسى كه مرا به راستى مبعوث فرمود، به دشمنى و خصومت با دشمنان تو به پا مى خيزم و آنان كه حق تو را گرفتند و رشته دوستى با تو را بريده بر من دروغ بستند، پشيمان خواهند شد و در مقابل من به زمين كشانيده مى شوند و من مى گويم: امت من! امت من! و گفته مى شود: آنان بعد از تو كلام حق را تبديل و تحريف نمودند و به سوى آتش دوزخ برده مى شوند (58).

### 52 - حوريه انسان نما

از زيد بن على، از پدرش، از زينب دختر حضرت على عليه‌السلام روايت شده كه مى گويد: اسماء بنت عميس به من گفت، شاهد وضع حمل فاطمه و تولد يكى از فرزندانش بودم و در اين ايام اصلا خونى از آن حضرت ديده نمى شد، به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض ‍ كردم: يا رسول الله! فاطمه وضع حمل كرد و خونى از او نديديم؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فاطمه در حالى خلق شده كه كه حوريه اى انسان نماست (59).

### 53- نشان دادن نور فاطمه به حضرت ابراهيم

محمد بن ابى الفوارس در كتاب «الاءربعين» از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه آن حضرت فرمود:

بعد از آن كه خداوند متعال حضرت ابراهيم عليه‌السلام را آفريد، پرده از ديدگان او به يك سو زد، او در سمت عرش نورى را ديد و گفت: اين خداى من، اى آقاى من! اين نور چيست؟ فرمود اى ابراهيم! اين نور محمد برگزيده ام است. گفت: خداوندا! نورى را در كنار او مى بينم. فرمود: اى ابراهيم! اين نور على ياور دينم مى باشد. گفت: خداوندا! نور سومى را مى بينم كه به دنبال آن دو نور است. فرمود: اين ابراهيم! اين نور فاطمه است كه پشت سر نور پدرش و شوهرش مى باشد به وسيله او دوستدارانش را از آتش جدا مى سازم (60).

### 54- شفاعت فاطمه

محمد بن مسلم ثقفى مى گويد: از حضرت باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: فاطمه بر دروازه جهنم توقف خواهد داشت. چون روز قيامت شود، بر پيشانى و بين دو چشم هر كسى نوشته مى شود كه مؤمن و يا كافر است. به دوستدار و محبى كه گناهانش بسيار است، دستور داده مى شود كه به سوى آتش برود. فاطمه عليها‌السلام در بين چشمان او كلمه «محب» را مى خواند و مى گويد: اى خداى من و اى آقاى من! تو مرا فاطمه ناميدى و به وسيله من كسانى را كه دوستدار من و يا ذريه و فرزندان من هستند، از آتش نجات دادى. وعده تو حق است و تو از وعده خود تخلف نمى كنى. خداوند متعال مى فرمايد: راست مى گويى اى فاطمه! من تو را فاطمه ناميدم و به وسيله تو دوستداران و كسانى را كه تو را به ولايت پذيرفته، ذريه تو را دوست داشته، ولايتشان را پذيرفته اند، از آتش نجات مى دهم، وعده من حق است و من از وعده ام تخلف نمى كنم (61).

### 55- اسباب شفاعت فاطمه

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بحبوحه شدايد روز قيامت اميرالمؤمنين عليه‌السلام را به سراغ فاطمه زهرا عليها‌السلام مى فرستد تا در جايگاه شفاعت قرار بگيرند.

پس اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايد: اى فاطمه! از اسباب شفاعت چه دارى و براى اين روز سخت چه مهيا ساخته اى؟

پس فاطمه عليها‌السلام در جواب مى فرمايد: يا اميرالمؤمنين! در اين جايگاه دو دست بريده فرزندم عباس ما را كفايت مى نمايد (62).

### 56- درخشش نور زهرا در سه وقت

ابو هاشم عسكرى گويد: از حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام پرسيدم كه به چه مناسبت حضرت فاطمه را «زهرا» ناميده اند؟

فرمود: به خاطر آن كه چهره اش از اول صبح براى اميرالمؤمنين عليه‌السلام به سان خورشيد درخشان و به هنگام زوال مانند ماه نورانى و به هنگام غروب مانند ستاره درخشان روشن مى شد (63).

### 57- تعجب سلمان از لباس فاطمه

در ضمن حديثى طولانى از حضرت زهرا عليها‌السلام نقل شده است كه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يا رسول الله! سلمان از لباس من تعجب كرده است، سوگند به خداوندى كه تو را بر حق مبعوث كرد، من و على پنج سال است كه چيزى نداريم به جز پوست قوچى كه روزها شترمان بر روى آن علف مى خورد و شب هنگام آن را فرش خود قرار مى دهيم و نيز بالش (زير سر) ما چرمى است كه اطرافش ‍ از ليف خرما درست شده است.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى سلمان! همانا دخترم در گروه پيشگامان و سابقين است (64)

### 58- خواب ديدن فاطمه

على بن ابراهيم قمى در تفسير خود نوشته است، امام صادق عليه‌السلام فرمود: حضرت زهرا عليها‌السلام در عالم رؤیا مشاهده كرد پدر بزرگوارش قصد دارند به اتفاق ايشان و حضرت امام حسن عليه‌السلام و حضرت امام حسين عليه‌السلام از شهر خارج شوند، سپس ‍ به خانه ايشان (منزل حضرت زهرا عليها‌السلام آمدند و با هم از مدينه بيرون آمده و به يك دو راهى رسيدند. پيامبر از سمت راست مسير را ادامه داده تا محلى رسيدند كه در آن آب و درختان خرمايى بود. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن جا گوسفندى خريدند و دستور دادند آن را ذبح كنند. وقتى از گوشت آن تناول فرمودند، همگى در آن مكان رحلت فرمودند. حضرت زهرا عليها‌السلام از اين رؤیا نگران گرديد و با حالتى از گريه و اندوه از خواب بيدار شدند، اما جريان خواب را با باب خويش مطرح نكردند.

صبح آن شب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با مركبى به خانه فاطمه عليها‌السلام آمد و ايشان را بر آن مركب سوار نموده و دستور دادند حضرت على عليه‌السلام و فرزندانشان در اين سفر پيامبر را همراهى كنند. از شهر كه خارج شدند، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسير سمت راست، راه خويش را ادامه دادند و به همان مكانى كه زهرا عليها‌السلام در خواب ديده بودند، رسيدند و با همان كيفيت گوسفندى را خريدارى كرده و دستور ذبح آن را صادر كردند، همين كه خواستند از آن تناول نمايند، حضرت زهرا عليها‌السلام به كنارى رفته و بناى گريستن را نهادند. چون پيامبر متوجه تاءثر دخترشان گرديدند، سبب را جويا شدند. در اين حال حضرت صديقه طاهره عليها‌السلام رؤیاى شب گذشته را براى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگو نمودند.

پبامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با استماع اين خواب دو ركعت نماز اقامه فرموده و با خداى خويش به راز و نياز پرداختند. فرشته وحى نازل شد و به پيامبر عرض كرد: يا رسول الله! اين رؤیا وسوسه شيطانى به نام «دها» بوده است، او مى كوشد مؤمنان را در خواب نگران كند، شيطان با دستور پيامبر توسط جبرئيل احضار شد و چون رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او گفتند: آيا اين رؤیا را تو به دخترم نمايانده اى؟ عرض كرد: آرى، اى رسول خدا! پيامبر سه مرتبه آب دهان بر وى افكندند و جبرئيل گفت: هر كس از مؤمنين كه دچار چنين القائاتى گرديد، جملات ذيل را بر زبان جارى سازد:

اعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقربون و انبياء الله المرسلون و عباده الصالحون من شر ما راءيت من رؤیانى و نيز سوره حمد و معوذتين و توحيد را قرائت كند (65).

### 59- صلوات و درود بر فاطمه

كعب بن عجره مى گويد:

هنگامى كه آيه شريفه ان الله و ملائكته يصلون على النبى يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسلميا (66)نازل شد، عرض كرديم: اى رسول خدا! ما مى دانيم كه چه گونه بر تو سلام كنيم، ولى نمى دانيم كه چه گونه بر تو صلوات بفرستيم؟

حضرت فرمود: بگوييد: اللهم صل على محمد و آل محمد.

در روايت حاكم آمده است كه گفتيم: اى رسول خدا! صلوات بر شما و خانواده شما چگونه است؟

فرمود: بگوييد «اللهم صل على محمد و آل محمد.

و روايت شده حضرت فرمود: صلوات بريده و بى دنباله بر من نفرستيد!

پرسيدند: صلوات بريده چيست؟

فرمود: اين كه بگوييد اللهم صل على محمد و بعد ساكت شويد، بلكه بگوييد اللهم صل على محمد و آل محمد (67).

از آن حضرت سئوال شد: اهل شما چه كسانى هستند؟

فرمود: على، فاطمه، حسن و حسين عليه‌السلام (68)

### 60- شعر جبرئيل در شاءن فاطمه

در كتابهاى متعدد نقل شده است كه جبرئيل به هنگام جنباندن گهواره امام حسين عليه‌السلام شعر ذيل را مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان فى الجنة نهرا من لبن |  | لعلى (و لزهراء) و حسين و حسن |
| كل من كان محبا لهم |  | يدخل الجنة من غير حزن |

يعنى: در بهشت نهرى است از شير، كه از آن على و فاطمه و حسين و حسن است. هر كس دوست اين خاندان باشد، بدون اندوه داخل بهشت خواهد شد (69).

### 61- جبرئيل، خادم فاطمه

روايت شده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: اسرافيل بر جبرئيل تفاخر كرد و گفت: من از تو بهترم! جبرئيل گفت: از چه جهت تو از من بهترى؟ جواب داد: براى اين كه فرشتگان حامل عرش زير نظر من هستند و صاحب صورم و مقرب ترين فرشته خدايم! جبرئيل گفت: من از تو بهترم، زيرا من امين وحى خدا به سوى انبياء مى باشم و هر امتى را كه خداوند هلاك كرده، به دست من بوده است.

خطاب آمد: ساكت باشيد! كه به عزت و جلال خودم، افرادى را خلق كرده ام كه از شما بهترند. سپس حجابهاى قدرت برداشته شد، ديدند كه بر ساق عرش نوشته شده: لا اله الا الله، محمد رسول الله، على و فاطمة و الحسن والحسين خير خلق الله.

يعنى: اين پنج نور مقدس، بهترين خلق خدايند.

جبرئيل عرض كرد: خدايا، از تو مسئلت دارم كه مرا خدمتگزار اين انوار مقدسه قرار دهى. خواسته اش پذيرفته شد و او جزء اهل بيت و خادم ما گرديد.

جبرئيل هيچ وقت در خدمتگزارى اهل بيت عصمت و طهارت عليه‌السلام كوتاهى نكرد. گاهى از بهشت مائده آورد و گاه ناقه آورد و به اميرالمؤمنين عليه‌السلام نسيه فروخت، گاهى به صورت دحيه كلبى سيب و به و انار براى حسنين عليه‌السلام آورد و گاه لباسهاى بهشتى، گاهى براى فاطمه زهرا عليها‌السلام لباس آورد تا آن حضرت بپوشد و در عروسى يكى از همسايگان شركت كند و در بعضى جنگها به يارى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على مرتضى عليه‌السلام آمد. در جنگ احد براى اميرمؤمنان على عليه‌السلام ذوالفقار آورد و گفت: لا سيف الا ذوالفقار و لا فتى الا على.

و بنا به روايتى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرضه داشت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناد عليا مظهر العجائب |  | تجده عونا لك فى النوائب |
| كل هم و غم سينجلى |  | بولايتك يا على، يا على! |

گاه به كمك فاطمه زهرا عليها‌السلام مى آمد و آسياب را مى گرداند و گاهى گهواره امام حسين عليه‌السلام را به حركت مى آورد؛ چنان كه در روايت ام ايمن آمده است:

روزى جبرئيل نازل شد، ديد فاطمه زهرا عليها‌السلام خوابيده و امام حسين عليه‌السلام در گهواره گريه مى كند، شروع كرد گهواره را جنباندن و ذكر خواب خواندن و تسلى دادن تا فاطمه زهرا عليها‌السلام از خواب بيدار شد. فاطمه عليها‌السلام صداى جبرئيل را شنيد، ولى او را نديد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن حضرت فرمودند: او جبرئيل امين بود (70).

### 62- صاحب مقام شفاعت

اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى هنگامى كه وارد منزل شدم، ديدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را، در حالى كه حسن عليه‌السلام در سمت راست و حسين عليه‌السلام در سمت چپ و فاطمه عليها‌السلام پيش روى آن حضرت نشسته بودند، و مى فرمود:

«اى حسن و اى حسين! شما دو كفه ترازو هستيد و فاطمه زبانه آن است. دو كفه جز به وسيله زبانه يكسان و هماهنگ نمى شود و زبانه نيز جز بر روى دو كفه استوار نمى ماند. شما دو نفر امام هستيد و مادرتان داراى مقام شفاعت است (71)».

### 63- نگريستن مؤمن به نور خدا

حضرت فاطمه عليها‌السلام خطاب به شوهر بزرگوارش على عليه‌السلام فرمود:

اى ابوالحسن! بدان كه خداوند نور مرا آفريد و آن تسبيح گوى خداوند بزرگ بود. آن گاه آن را در يكى از درختان بهشتى به وديعت گذارد و آن درخت درخشيد. هنگامى كه پدرم وارد بهشت شد، خداوند به آن حضرت الهام كرده دستور داد كه ميوه آن درخت را بچين و در داخل دهان خود بچرخان. حضرت اين كار را انجام داد و آن گاه خداوند مرا در صلب پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وديعت سپرد و بعد به خديجه منتقل كرد و او هم مرا بر زمين نهاد و من از آن نورم. آنچه را كه بوده و هست و هنوز نيامده است مى دانم. اى ابوالحسن! مؤمن به نور خدا مى نگرد (72).

### 64- روشن شدن بهشت

روايتى را كه آلوسى مفسر معروف اهل سنت در «روح المعانى» از ابن عباس پيرامون آيه مباركه متكئين فيها على الارائك لا يرون فيها شمسا و لا زمهريرا؛ بهشتى ها در حالى هستند كه بر تختهايى زيبا تكيه كرده اند، نه آفتاب را در آن جا مى بينند، و نه سرما را» يادآور شويم.

ابن عباس چنين نقل مى كند:

«هنگامى كه بهشتيان در بهشت هستند، ناگهان نورى همچون نور آفتاب مشاهده مى كنند كه صحنه بهشت را روشن ساخته است. بهشتيان به رضوان (فرشته ماءمور بهشت) مى گويند: اين نور چيست با اين كه پروردگار ما فرسوده در بهشت نه آفتاب را مى بينند و نه سرما را؟ او در پاسخ مى گويد: اين نور خورشيد و ماه نيست، على و فاطمه عليها‌السلام خندان شده اند و بهشت از نور دندانشان روشن گشته است (73)».

### 65- فاطمه، شادمانى قلب پيامبر

امام حسين عليه‌السلام مى فرمايد: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «فاطمه شادمانى قلب من است، دو پسرش ميوه دلم، و شوهرش ‍ نور ديدگانم، و پيشوايان از فرزندانش امين هاى پروردگارم، و رشته پيوند ميان او و آفريدگانش مى باشند. هر كه به آن ريسمان چنگ زند، نجات يافته و هر كه از آن تخلف ورزد، نابود خواهد شد (74)».

### 66- تشبيه على و فاطمه در قرآن

در آيات نورانى قرآن در سوره «الرحمن» به اين آيات شريفه مرج البحرين يلتقيان # بينهما برزخ لا بيغيان (75)... مى رسيم و يكى از علماى اهل سنت، به نام «ابن مردويه» از ابن عباس ‍ روايت كرده است:

مقصود از دو دريا كه با يكديگر برخورد مى كنند، على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام است و برزخ بين آن دو كه بر يكديگر برترى نجويند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و لؤ لؤ و مرجان كه از آن دو دريا بيرون مى آيد، حسن و حسين عليه‌السلام هستند (76).

### 67- يكى از سواران چهارگانه در قيامت

در پاره اى از روايات آمده است كه فاطمه عليها‌السلام يكى از سواران چهارگانه روز قيامت است كه سوار بر «غصباء» ناقه (شتر) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گردد و وارد محضر مى شود.

مرحوم ابن شهر آشوب، روايت مى كند: هنگامى كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بستر رحلت قرار گرفت، ناقه غضباء به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: مرا بعد از خود براى چه كسى وصيت مى كنى؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى غضباء! خدا به تو بركت دهد، تو از آن دخترم فاطمه عليها‌السلام هستى، كه در دنيا و آخرت بر تو سوار مى گردد.

هنگامى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت كرد، آن ناقه، شبانه نزد فاطمه عليها‌السلام آمد و گفت: سلام بر تو اى دختر رسول خدا، اكنون فراق من از دنيا نزديك شده است. سوگند به خدا، پس از رحلت خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لب به آب و علف نزده ام. آن ناقه (از فراق جانسوز پيامبر) سه روز بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جان داد (77).

### 68- ملاقات دوازده هزار حوريه

در تفسير فرات ابن ابراهيم نقل شده كه اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر فاطمه عليها‌السلام وارد شد، در حالى كه فاطمه عليها‌السلام غمگين بود، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطالبى درباره قيامت فرمود... تا به اين جا رسيد:

«اى فاطمه! هنگامى كه به درب بهشت رسيدى، دوازده هزار حوريه با تو ملاقات مى كنند، كه قبلا با هيچ كس ملاقات نكرده اند و بعد از ملاقات با تو نيز با كسى ملاقات نمى نمايند. در دست آنها سلاحى از نور است، آنها بر ناقه هايى از نور سوار هستند كه پالان آن ناقه ها از طلاى زرد و ياقوت سرخ مى باشد، مهار آنها از مروايد تر است، و بر همه ناقه بساطى از سندس كه با جواهر آبدار، مرصع و متراكم مى باشد، قرار داد. هنگامى كه وارد بهشت گردى، بهشتيان از قدوم تو شادمان گردند، و از براى شيعيان تو مائده (سفره هاى) مخصوصى كه بر كرسى نور قرار دارند حاضر كنند، و از غذاى آن تناول كنند، در حالى كه ساير مردم هنوز درگير حساب و كتاب خود هستند، و از براى شيعيان تو آنچه را كه ميل داشته باشند، هميشه آماده و مهيا شده است و هنگامى كه اولياء خدا در بهشت استقرار مى يابند، حضرت آدم عليه‌السلام و همه پيامبران بعد از او، به زيارت تو مى آيند (78)».

### 69- فضايل فاطمه در قيامت

سلمان فارسى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: اى مولاى من! از تو مى خواهم از فضايل فاطمه عليها‌السلام در قيامت، به من خبر بدهى!

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با چهره اى خندان به او نگريست و فرمود: «سوگند به خدايى كه جانم در دست قدرت او است. فاطمه عليها‌السلام همان بانويى است كه در عرصه محشر، سوار بر شتر عبور مى كند كه سرش (نمودى) از خشيت خدا است، و چشمانش از نور خدا مى باشد، تا اين كه فرمود: جبرئيل در سمت راست آن شتر، و ميكائيل در سمت چپ آن، و على عليه‌السلام در پيشاپيش آن، و حسن و حسين (عليه السلام ) در پشت سر آن حركت مى كنند، خداوند حافظ و نگهبان او است، تا از صحنه محشر عبور كند در اين هنگام ناگهان از جانب خدا ندا مى رسد:

«اى همه خلايق! چشمهاى خود را فرو خوابانيد، و سرهاى خود را پايين آوريد، اين فاطمه دختر پيامبر شما، همسر على عليه‌السلام امام شما، مادر حسن و حسين عليه‌السلام است. پس، از پل صراط عبور مى كند، در حالى كه دو چادر شفاف و سفيد بر سر دارد.

وقتى كه فاطمه عليها‌السلام وارد بهشت مى شود و به نعمتها و مواهبى كه خداوند براى او آماده ساخته مى نگرد، مى گويد:

بسم الله الرحمن الرحيم... الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور# الذى احلنا دار المقامة من فضله... لا يمسنا فيها لغوب (79).

«به نام خداوند بخشنده مهربان، حمد و سپاس خداوند را كه حزن و اندوه را از ما دور ساخت، البته خداى ما بخشنده و شكرپذير است، آن خدايى كه ما را در مقام عالى از عطاى خود قرار داد كه در آن هيچ گونه رنج و ناگوارى به ما نمى رسد».

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

پس از آن كه خداوند به فاطمه عليها‌السلام وحى مى كند: «اى فاطمه! آنچه را كه مى خواهى از من مسئلت كن، كه به تو عطا مى كنم و تو را خشنود مى سازم» فاطمه عليها‌السلام عرض مى كند: خدايا تو اميد منى، بلكه بالاتر از اميد منى، از درگاه تو مسئلت مى كنم كه دوستان من و دوستان دودمان مرا در آتش دوزخ، عذاب نكنى.

خداوند به او وحى مى كند: اى فاطمه! به عزت و جلالم سوگند، دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمين، به خود سوگند ياد نموده ام كه دوستان تو، و دوستان عترت تو را به آتش عذاب نكنم (80).

### 70- التفات فاطمه به زايرين امام حسين عليه‌السلام

امام صادق عليه‌السلام فرمود: حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام هرگاه به زايرين امام حسين عليه‌السلام نظر نمايند، در حالى كه با وى هزار پيغمبر و هزار صديق و هزار شهيد از كروبين مى باشند، هزار هزار چنان فرياد مى زنند كه هيچ فرشته اى در آسمانها باقى نمى ماند، مگر آن كه از صداى ايشان به گريه مى افتد، آن حضرت آرام نمى گيرند تا وقتى كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نزد ايشان آمده و مى فرمايند: دخترم! اهل آسمان ها را به گريه انداختى و ايشان را از تسبيح و تقديس ‍ حق تعالى بازداشتى، پس خوددارى كن تا ايشان به تقديس حق بپردازند. چه آن كه امر و فرمان خدا بر همه خدا بر همه چيز نافذ و روان مى باشد.

سپس امام صادق عليه‌السلام فرمود: حضرت فاطمه عليها‌السلام به كسانى كه از شما به زيارت سيدالشهداء عليه‌السلام بروند، نظر فرموده و از خداوند منان براى ايشان هر خير و خوبى را مساءلت مى كند. مبادا در رفتن به زيارت آن جناب بى رغبت باشيد؛ چه آن كه خيرى كه در زيارت آن حضرت است، بيشتر از آن است كه بتوان شمارش ‍ نمود (81).

### 71- مصحف فاطمه

هنگامى كه خداى تعالى پيامبرش را قبض روح نمود، از غمهاى گرانبارى كه قلب زهرا عليها‌السلام را در مصيبت پدرش فرا گرفت، جز خداى عزوجل كسى آگاه نبود. به اين جهت حق تعالى فرشته اى را مونس ‍ زهرا عليها‌السلام فرمود كه تسلى بخش غمهاى او و هم صحبت او در تنهايى باشد.

فاطمه زهرا عليها‌السلام اين مطلب را به على عليه‌السلام باز گو نمود، و حضرت فرمود: هرگاه احساس كردى كه فرشته به حضورت آمد و صداى او را شنيدى، مرا خبردار كن.

از املاء جبرئيل و فرشتگان ديگر كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام كاتب آنها بود، مصحف فاطمه عليها‌السلام فراهم آمد، كه على عليه‌السلام درباره آنها فرمود: در اين مصحف: مسائل شرعى و حلال و حرام مطرح نيست؛ بلكه دانشى است از آنچه كه (واقع شده و يا) به وقوع خواهد پيوست (82)».

### 72- مصحف فاطمه در كلام امام پنجم

ابو بصير گويد: از امام محمد باقر عليه‌السلام درباره مصحف فاطمه پرسيدم.

حضرت فرمود: مطالبى است كه پس از درگذشت پدرش، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر ايشان نازل شد.

گفتم: آيا از قرآن چيزى در آن هست؟

فرمود: چيزى از قرآن در آن نيست.

عرض كردم: آن را برايم توصيف فرماييد!

فرمود: آن داراى دو جلد از جنس زبرجد قرمز است و به اندازه طول و عرض يك برگ مى باشد.

عرض كردم: ورقه و برگ آن از چيست؟

فرمود: از در سفيد كه با گفتن كلمه «كن» به وجود آمده است.

عرض كردم: چه چيزى در آن نوشته شده است؟

فرمود: اخبار آنچه تا به حال بوده است و آنچه كه تا روز قيامت خواهد بود و اخبار هر يك از آسمانها و تعداد فرشتگان هر يك از آنها، نامهاى فرستادگان خدا از انبياى مرسل و غير مرسل و اقوامى كه اينان بر آنها مبعوث شده اند اسامى مخالفان و تكذيب كنندگان و گروندگان به آنها، اسامى تمام مؤمنان و كافران از آغاز تا پايان آفرينش، نامهاى شهرها و ويژگيهاى هر شهرى، چه در شرق و چه در غرب جهان، تعداد مؤمنان هر شهر و آمار كافران آن، ويژگيهاى تمام كسانى كه تكذيب كرده اند، مشخصات اقوام پيشين و داستانهاى مربوط به آنان طاغوتيانى كه به قدرت رسيده اند و دوران فرمانروايى و تعداد آنان، مشخصات ائمه و اسامى آنان، و مدت زمانى كه هر يك از آنان امامت و پيشوايى و زمامدارى داشته اند، ويژگيهاى بزرگان آنها و خلاصه هرگونه دگرگونى و نقل و انتقالى كه در ادوار گوناگون انجام گيرد، همه اينها در مصحف حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام وجود دارد.

عرض كردم: فداى شما بشوم، چند دوره وجود دارد؟

فرمود: پنجاه هزار سال، كه مى شود هفت دوره. در آن مصحف اسامى همه آفريدگان و مدت عمر آنها، صفت بهشتيان، تعداد كسانى كه وارد بهشت خواهند شد، تعداد جهنميان و نامهاى هر يك از آن دو گروه، و نيز در همان مصحف علم قرآن به همان گونه كه نازل شده است و همچنين علم تورات و انجيل و زبور به همان ترتيب نزول، و تعداد درختان و سنگريزه هاى هر شهر و ديار وجود دارد.

حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: هنگامى كه خداوند خواست اين مصحف را بر آن حضرت نازل فرمايد، دستور داد كه جبرئيل و مكائيل و اسرافيل آن را برداشته، نزد آن حضرت بياورند. اين نزول در ثلث دوم شب جمعه، در هنگامى كه حضرت در محراب خود به نماز ايستاده بود، واقع شد. فرشتگان سر پا ايستاده تا اين كه حضرت نشست.

پس از آن كه از نماز فارغ شد، سلام كرده و گفتند: خداوند به تو سلام مى رساند و مصحف را در دامان آن حضرت گذاشتند.

حضرت فرمود: سلام مخصوص خداوند و از سوى او و به سوى اوست و بر شما اى فرستادگان خدايى سلام و سلامتى باد!

آن گاه فرشتگان به آسمان رفتند. پس از نماز صبح تا سر ظهر، به طور پيوسته به خواندن و مطالعه آن مصحف مشغول شد تا اين كه به آخرش ‍ رسيد. آن حضرت بر تمامى خلق خدا، از جن و انس، پرندگان و وحوش، ملايكه و پيامبران، واجب الاطاعة مى باشد.

راوى مى گويد:

عرض كردم: فدايتان شوم، پس از آن حضرت اين مصحف به چه كسى منتقل شد؟

امام باقر عليه‌السلام فرمود: آن را به اميرالمؤمنين عليه‌السلام داد و پس از درگذشت حضرت على، به امام حسن و بعد به امام حسين عليه‌السلام و بعد نزد اهلش باقى مى ماند تا اين كه به صاحب اين امر واگذار كند.

عرض كردم: اين علم بسيار زياد است!!

فرمود: اى ابومحمد! آنچه را كه من به تو گفتم، در دو برگ اول بود و مطالب پس از ورقه دوم را براى تو نگفتم و حتى يك حرف از آن را هم بازگو نكردم (83).

### 73 - استدلال علمى فاطمه

دو نفر زن، كه بر سر مساءله اى دينى با يكديگر اختلاف داشتند، براى حل اختلاف خود نزد فاطمه زهرا عليها‌السلام رفتند. يكى از زنان، مؤمن و ديگرى معاند و كافر بود.

حضرت فاطمه عليها‌السلام مى فرمايد: من دلايل زن مؤمن را اثبات كردم و حقانيت سخن او را آشكار نمودم و در نتيجه او بر آن زن كه دشمن اسلام بود، پيروز شد و به شدت شاد و مسرور گرديد.

فاطمه زهرا عليها‌السلام به آن زن كه بسيار خوشحال شده بود، فرمود: شادى فرشته ها براى پيروزى تو بر او، بيشتر از شادى تو مى باشد و غم و اندوه شيطان و ياران او از غم و اندوه اين زن كافر زيادتر است (84).

## د: رابطه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 74 - استشمام نسيم بهشت از فاطمه

خديجه كبرى عليها‌السلام روزى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواست كه بعضى از ميوه هاى بهشتى را به وى نشان بدهد و تعريف بنمايد. جبرئيل در حالى كه دو سيب از بهشت براى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده بود، شرفياب شد و عرض ‍ كرد:

اى محمد! آن خدايى كه هر چيزى را به اندازه خلق فرموده و براى هر شيئى اندازه و حد معين قرار داده است، مى گويد: يكى از اين سيب ها را خود بخور و ديگرى را به خديجه اطعام كن و با وى هم بستر شو، زيرا من فاطمه زهرا را از شما به وجود مى آورم.

پس پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن چه را كه خداوند فرمود و جبرئيل گفته بود انجام داد، تا اين كه گفت: هر زمانى كه شوق بهشت و نعمت هاى آن بر من ايجاد مى شود، فاطمه را مى بوسم و نسيم بهشت را از او استشمام مى كنم و هر وقت كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين كار را مى كرد، مى گفت: فاطمه فرشته اى است به صورت انسان (85).

### 75 - بوسيدن فاطمه

از عايشه نقل شده كه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفتم: چه شده و براى چيست زمانى كه فاطمه را مى بينى او را زياد مى بوسى و زبانت را در دهان او مى گذارى و گويا اين كه اراده مى كنى او را عسل بخورانى؟

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جواب فرمودند: همانا، وقتى كه مرا به معراج بردند، جبرئيل مرا داخل بهشت نمود و براى من سيبى آورد كه آن را خوردم، سپس نطفه اى در پشت من گرديد، وقتى از آسمان برگشتم با خديجه هم بسبر شدم، كه فاطمه از اين نطفه است و هر زمانى كه اشتياق و شوق به آن ميوه ها پيدا مى كنم، فاطمه را مى بوسم (86)».

### 76 - نحوه صدا زدن پدر

فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمودند: وقتى كه اين آيه نازل شد: لاتجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا از آن پس از اين كه بگويم يا ابة (اى پدر جان) خوددارى كردم و ايشان را به «رسول الله» خطاب مى كردم. پس يك بار و دوبار و سه بار وقتى ايشان را «يا رسول الله» صدا كردم، از پاسخ دادن خوددارى فرمودند. سپس به من روى كرده و فرمودند: فاطمه جان! اين آيه درباره تو و خانواده تو و نسل تو نازل نگرديده، زيرا كه تو از منى و من از تو؛ اين آيه درباره جفاكاران و اهل خشونت و سختى از قريش، يعنى انسانهاى خودخواه و متكبران، نازل گرديده. پس فاطمه جانم! به من بگو «اى پدرم»، زيرا كه اين سخن قلبم را احيا كرده و خدا را راضى مى گرداند».

عايشه گويد: كسى را در سخن گفتن به رسول خدا عليها‌السلام شبيه تر از فاطمه زهرا عليها‌السلام پيدا نكردم و هر هنگام كه صديقه طاهره بر پيامبر وارد مى شد، رسول گرامى به وى خوش آمد گفته و دستش ‍ را مى بوسيد و او را در مجلس خود مى نشاند و نيز هر وقت پيامبر بر فاطمه وارد مى شد، آن بانوى بزرگوار پيش پاى پدر برخاسته و خير مقدم مى گفت و دو دست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى بوسيد (87).

### 77 - فاطمه در جنگ احد

در روز احد چون فاطمه عليه‌السلام شنيد چهره پدرش آسيب ديده است با گروهى از زنان نزد او رفت و چون پدر را ديد دست در گردن او انداخت و گريست، سپس آن خون را شست (88).

### 78 - احترام پيامبر به فاطمه

از عايشه نقل شده است: هرگاه فاطمه عليها‌السلام نزد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آمد، قام لها من مجلسه و قبل راءسها و اجلسها مجلسه، و اذا جاء اليها لقيته و قبل كل واحد منهما صاحبه و جلسا معا؛ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جاى خود برخاسته و سر فاطمه عليها‌السلام را مى بوسيد و به جاى خود مى نشاند، و نيز هرگاه پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ديدار فاطمه عليها‌السلام مى رفت، حضرتش به استقبال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافته و هر يك ديگرى را بوسيده و باهم مى نشستند (89)».

### 79 - نزول آيه در تاءثير فاطمه

حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد دست دزدى را قطع كنند. دزد گفت: اى رسول خدا! من اين دست را در اسلام تقديم كردم و شما دستور مى دهيد آن را ببرند؟

حضرت فرمود: اگر دخترم فاطمه نيز به جاى تو مى بود، اين دستور را مى دادم.

حضرت زهرا عليها‌السلام اين سخن را شنيد و غمگين شد. جبرئيل فرود آمده و اين آيه را آورد: لئن اشركت ليحبطن عملك (90).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غمگين شد، در همين هنگام اين آيه نازل شد: لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا (91).

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از نزول اين آيه تعجب كرد، جبرئيل نازل شده و گفت: فاطمه از سخن تو غمگين شده بود. اين آيات براى همراهى با او نازل شد تا خشنود گردد (92).

### 80 - سلام پيامبر به خاندان رحمت و رسالت

روزى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام وارد شد و دو طرف در خانه را گرفته، فرمود:

سلام بر شما اى خاندان رحمت و جايگاه رسالت و محل نزول فرشتگان! اى دخترم! همانا خداوند سبحان توجهى خاص به اهل زمين فرمود و پدرت را برگزيده، او را پيامبر نمود؛ بار ديگر به زمين نگريست و از مردم روى زمين همسرت على را انتخاب نموده او را برادر و جانشين من قرار داد؛ بعد از آن به زمين نگريست و تو و مادرت را برگزيده، شما دو نفر را بانوى زنان جهانيان قرار داد؛ و براى چهارمين مرتبه به زمين توجه نموده، دو پسرت را برگزيده، آنان را دو آقاى جوانان اهل بهشت نمود، عرش ‍ پروردگار گفت: پروردگارا! اينان دو پسر پيامبرت و دو جانشين و وصى اويند، مرا به آنان زينت ده. بنابراين، آن دو در روز قيامت، همانند دو گوشواره بر دو سوى صورت در دو طرف عرش خدا قرار گيرند (93).

### 81 - فاطمه، محبوب ترين شخص نزد پيامبر

از اسامة بن زيد روايت شده است: على و جعفر و زيد بن حارثه با يكديگر گفت و گو مى كردند و هريك از آنان از برترى خود سخنى مى گفت و خود را در نزد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محبوب تر از ديگران مى دانست. دسته جمعى نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفته، از آن حضرت اجازه ورود خواستند، حضرت به من فرمود: برو بيرون، ببين كيست؟

عرض كردم: على و جعفر و زيد مى باشند. آيا به آنان اجازه ورود بدهم؟

حضرت فرمود: اجازه بده!

آنان وارد شده گفتند: يا رسول الله! محبوب ترين فرد نزد شما كيست؟

فرمود: فاطمه است (94)...

### 82 - بوسيدن طره موى پيشانى فاطمه

از عايشه روايت شده است: بسيارى از اوقات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طره موى بالاى پيشانى فاطمه را مى بوسيد، او را مى بوييد و زبانش را بر او مى كشيد (95).

### 83 - سفارش پيامبر به فاطمه

حضرت باقر عليه‌السلام از پدر بزرگوارش نقل مى فرمايد كه حضرت، ازدواج فاطمه عليها‌السلام را يادآورى كرده، فرمود:

روزى حضرت زهرا عليها‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درخواست كرد خادمى براى او فراهم فرمايد... تا آن جا كه فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يكى از جنگها و غزوه هاى ساحلى، اسيرانى نصيبش شد. آنها را تقسيم فرمود و دو زن را كه يكى جوان و ديگرى به سن كمال رسيده و از جوانى گذشته بود، نزد خود نگاه داشت. به دنبال حضرت زهرا عليها‌السلام فرستاد و دست يكى از آن دو را گرفته در دست فاطمه عليها‌السلام گذاشت و فرمود: اى فاطمه! اين از آن تو باشد، او را كتك نزنى، زيرا من ديدم كه نماز مى خواند و جبرئيل مرا از اين كه نمازگزاران را كتك بزنم، نهى كرد و بدين سفارش و توصيه تاءكيد فرمود.

فاطمه عليها‌السلام كه ديد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرتب سفارش وى را مى كند، روى به حضرت كرده و گفت: اى رسول خدا! كارهاى خانه يك روز بر عهده من و يك روز بر عهده او باشد.

اشك از ديدگان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرازير شد و فرمود: الله اعلم حيث يجعل رسالته ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم (96).

### 84 - عيادت پيامبر با مردم از فاطمه

از جابر بن سمره روايت شده است:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از راه رسيد، نشست و فرمود: فاطمه بيمار است.

مردم گفتند: خوب است از او عيادت كنيم.

حضرت به راه افتاد تا به در خانه رسيد. در بر روى آن حضرت بسته بود. حضرت صدا زد: لباسهايت را بپوش كه مردم به ديدار تو آمده اند!

زهرا عليها‌السلام گفت: اى پيامبر خدا! من جز يك عبا چيز ديگر ندارم.

حضرت پيراهنى را گرفته از پشت در به سوى او افكنده، فرمود: سرت را با اين بپوشان! بعد وارد شده، مردم نيز به دنبال آن حضرت وارد شدند. ساعتى نشسته، بيرون آمدند.

مردم گفتند: خدايا! دختر پيامبرمان بدين وضع به سر مى برد؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آگاه باشيد، او در روز قيامت بانوى زنان است (97)!

### 85 - تو عزيزتر، او محبوب تر

علامه اربلى (ره) گويد: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه را تعظيم و گرامى مى داشت و با كلمه «ام ابيها» از او تعبير مى فرمود. آن قدر براى او منزلت و مقام قايل بود كه كسى به پايه او نمى رسيد.

روزى حضرت على عليه‌السلام از آن حضرت پرسيد: اى رسول خدا! آيا من در نزد شما محبوب ترم يا فاطمه!

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: تو در نزد من عزيزترى و او از تو محبوب تر است (98).

### 86 - توصيف فضايل على براى فاطمه

حضرت فاطمه عليها‌السلام گويد: نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفته سلام كردم.

حضرت فرمود: عليك السلام دخترم!

گفتم: اى پيامبر خدا! به خدا سوگند، امروز صبح در خانه على يك دانه گندم هم نبود و هم اكنون پنج روز است كه غذا به دهان او وارد نشده است. صبحگاهان نه گوسفندى داشتيم، نه شترى و نه خوراكيى و نه آشاميدنيى!

حضرت فرمود: نزديك من بيا! نزديك رفتم. فرمود: دستت را ميان پشت و لباسم قرار ده!

من چنين كردم و مشاهده نمودم كه بين پشت و شانه حضرت سنگى است كه به سينه ايشان بسته شده است. فريادى كشيدم.

حضرت فرمود: حدود يك ماه است در خانه هاى خاندان محمد آتشى براى غذا افروخته نشده است.

سپس فرمود: آيا قدر و منزلت على را مى دانى؟ او كارهاى مرا در سن دوازده سالگى كفايت كرد و در شانزده سالگى در پيش روى من به دفاع از من شمشير زد، در نوزده سالگى شجاعان را بر زمين زد و كشت و در بيست سالگى غم و اندوه مرا برطرف كرد و در قلعه خيبر را كه پنجاه نفر نمى توانستند آن را بلند كنند، در بيست و چند سالگى بلند نمود.

چهره فاطمه عليها‌السلام از شنيدن اين مطالب روشن شد. نزد على عليه‌السلام آمد، در حالى كه خانه اش از نور چهره اش روشن شده بود.

على عليه‌السلام به او فرمود: اى دختر محمد! هنگامى كه از نور من بيرون رفتى، چهره ات بدين گونه روشن نبود، چه روى داده است؟

گفت: همانا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فضايل تو را برايم گفت، نتوانستم خود را نگاه دارم تا اين كه نزد تو آمدم (99).

### 87 - سيده زنان بهشت از اولين تا آخرين

حسن بن زياد عطار گويد: به امام صادق عليه‌السلام گفتم: گفتار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فاطمه سيده زنان بهشت است، آيا سيده زنان دوران خود است؟

فرمود: آن مريم بود و فاطمه سيده زنان بهشت است از اولين و آخرين.

عرض كردم: گفتار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه حسن و حسين عليه‌السلام دو سيد جوانان اهل بهشت اند؟

فرمود: آنها هم سيد جوانان اهل بهشت اند از اولين و آخرين (100).

### 88 - سخن پيامبر هر بامداد بر در خانه فاطمه

پيغمبر هر سپيده دم بر در خانه على و فاطمه مى ايستاد و مى فرمود: حمد از آن خداى محسن و نيكويى كن و فضيلت بخش، كه به نعمت خود اعمال صالحه را تمام كرده سميع است و سامع به حمد خدا و نعمت او و حسن آزمايش او بر ما. پناه برم به خدا از دوزخ، پناه برم به خدا از بامداد دوزخ، پناه برم به خدا از شام دوزخ، رحمت بر شما اهل بيت! همانا خدا خواسته پليدى را از شما ببرد، اى اهل بيت و به خوبى شما را پاكيزه كند (101).

### 89 - ديدن فاطمه به صورت حوريه در شب معراج

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شبى كه مرا به معراج بردند، جبرئيل دستم را گرفت و بهشتم برد و بر يكى از مسندهاى بهشتم رسانيد و يك دانه به من داد و چون او را دو نيم كردم، يك حوريه از آن بيرون آمد كه مژگان چشمش چون پرهاى جلو كركس بود.

به من گفت: درود بر تو اى احمد، اى رسول خدا، اى محمد!

گفتم: خدايت مهربان باشد، تو كيستى؟

گفت: منم راضيه و مرضيه، جبار مرا از سه جنس آفريده: پايين تنم از مشك است و بالاى آن از كافور و ميانه ام از عنبر، و با آب زندگى خمير شدم و حضرت جليل فرمود: باش! و من بودم و آفريده شدم براى پسر عم و وصى و وزير تو على بن ابى طالب. (102)

### 90 - شفاعت فاطمه از زنان امت پيامبر

ابن عباس مى گويد: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود و على و فاطمه و حسنين عليه‌السلام نزد او بودند.

حضرت فرمود: خدايا! تو مى دانى اينان اهل بيت من اند و گرامى ترين مردم نزد من؛ دوستشان را دوست دار، دشمنشان را دشمن دار، مهربانى كن با مهربانان به آنها و بد دار بدخواه آنها را، كمك كن كمك كار آنها را و آنها را از پليدى پاك كن و معصوم دار از هر گناهى و به روح القدس مؤ يد دار.

اى على! تو امام امت منى و بر آنها پس از من خليفه اى تو پيشرو اهل بهشتى و گويا من مى نگرم دخترم فاطمه را كه روز قيامت بر اسبى از نور سوار است و از طرف راستش هفتاد هزار فرشته و از چپش هفتاد هزار و جلو رو و دنبالش هر كدام هفتاد هزار فرشته باشد و زنان امتم را به بهشت رهبرى كند هر زنى در شبانه روز پنج نماز بخواند و ماه رمضان را روزه دارد و حج خانه خدا كند و زكات مالش را بپردازد و شوهرش را اطاعت كند و پس از من پيرو على باشد، به شفاعت دخترم فاطمه به بهشت رود و او سيده زنان عالميان است.

عرض شد: يا رسول الله! او سيده زنان عالم خود است؟

فرمود: او مريم دختر عمران بود، اما دخترم فاطمه بانوى عالم است از اولين و آخرين. اوست كه چون در محرابش بايستد هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام دهند و ندايى كه به مريم كردند و به او كنند و گويند: اى فاطمه! به راستى خدا تو را برگزيد و پاك كرد و برگزيد بر زنان جهانيان.

سپس رو به على عليه‌السلام كرد و فرمود: اى على! فاطمه پاره تن من است و نور ديده من و ميوه دلم. بد آيدم آنچه او را بد آيد و شادم از شادى اش و او اول كس است از خاندانم كه به من رسد، پس از من با او خوبى كن، حسن و حسين دو پسر من و دو ريحان من اند و هر دو دو سيد جوانان اهل بهشت اند، بايد پيش تو چون گوش و چشمت عزيز باشند.

سپس دست به سوى آسمان برداشت و گفت: بار خدايا! گواه باش كه من دوستدار دوست آنها و دشمن دشمن آنها و سازش كار سازش كننده آنها و نبرد كن با نبردكننده آنهايم و دشمنم با هر كه بدخواه آنهاست و دوستم با هر كه آنها را دوست دارد (103).

### 91 - عيادت پدر از دختر

از عمران بن حصين نقل شده است: همانا پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: با ما نمى آيى تا از فاطمه عليها‌السلام كه مريض است عيادت بكنيم؟

عرض كردم: بلى يا رسول الله! فرمود: پس با ما بيا. با پيامبر رفتم تا اين كه به درب خانه فاطمه عليها‌السلام رسيديم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سلام نمودم و اجازه داخل شدن خواست و فرمود: من با كسى كه همراه من هست، داخل شوم؟

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: اى پدر! بلى، كسانى كه با شما هستند باهم داخل شويد، قسم به خدا چيزى ندارم، مگر يك عباى كوچك.

پس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خودت را با آن بپوشان. پيامبر فاطمه را تعليم كرد كه چگونه خود را بپوشاند. عرض كرد: قسم به خدا بر سر من مقنعه نيست.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ملحقه و يا عبايى كه همراه است بگير و آن را مقنعه كن و بعد فاطمه اجازه داد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عمران داخل شدند.

سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: حالت چگونه است دخترم؟

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: همانا من بيمار هستم و اين بيمارى را گرسنگى كه مى كشم زياد مى كند و غذايى براى من نيست.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آيا راضى و خشنود نمى شوى از اين كه تو پيشوا و مقتداى زنان دو جهان باشى؟

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: اى پدر! پس مريم دختر عمران چگونه است؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: او پيشواى زنان زمان خود است و تو بى بى و پيشواى زنان عالم هستى. قسم به خدا، همسر تو آقاست؛ هم در دنيا و هم در آخرت (104)».

### 92 - معرفى فاطمه توسط پيامبر

مجاهد گويد: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون آمد، در حالى كه دست فاطمه عليها‌السلام را گرفته بود. پس فرمود: «هر كه اين را مى شناسد كه شناخته است و هر كس كه نمى شناسد بداند كه او فاطمه دخت محمد است؛ او پاره تن من است و قلب و روحم كه در دو پهلويم قرار دارد؛ هر كه او را بيازارد به راستى مرا آزرده است (105)».

### 93 - خبر دادن پيامبر از آينده

دخترم فاطمه كه بانوى زنان جهانيان است، از اولين و آخرين و پاره تن من است و نور ديده من است و ميوه روح من است كه درون من است و حوراء انسيه است. هر وقت در محراب خود برابر پروردگارش بايستد، نورش به فرشتگان آسمان بتابد؛ چنانچه نور اختران بر زمين بتابد و خدا به فرشتگانش فرمايد: فرشتگانم! ببينيد كنيزم فاطمه، بانوى كنيزانم را، برابرم ايستاده و دلش از ترس مى لرزد و دل به عبادتم داده، گواه باشيد كه شيعيانش را از آتش امان دادم و چون او را ديدم به يادم افتاد آنچه پس از من به وى مى شود، گويا مى بينم خوارى به خانه اش راه يافته و حرمتش ‍ زير پا رفته و حقش غصب شده و ارثش ممنوع شده و پهلويش شكسته و جنين او سقط شده و فرياد مى زند: يا محمداه! و جواب نشنود و استغاثه كند و كسى به دادش نرسد و هميشه پس از من غمديده و گرفتار و گريان است. يك بار يادآور شود كه وحى از خانه اش بريده و بار ديگر ياد جدايى من كند و شب كه آواز مرا نشنود، به هراس افتد، آوازى كه من با تلاوت قرآن تهجد مى كردم و خود را خوار بيند. پس از آن كه در دوران پدر، عزيز بوده، در اين جا خداى تعالى او را با فرشتگان ماءنوس سازد و او را بدانچه به مريم بنت عمران گفتند: ندا دهند و گويند: اى فاطمه! خدايت گزيد و پاك كرد و بر زنان جهانيان برگزيد، اى فاطمه! قنوت كن بر پروردگارت و سجود و ركوع كن با راكعان. سپس بيمارى او آغاز شود و خدا مريم بنت عمران را بفرستد او را پرستارى كند و در بيمارى او انيس او باشد. اين جا است كه گويد: پروردگارا من از زندگى دلتنگ شدم و از اهل دنيا ملولم، مرا به پدرم رسان. خداوند او را به من رساند و اول كس از خاندانم باشد كه به من رسد، محزون و گرفتار و شهيد بر من وارد شود و من در اين جا بگويم: خدايا! لعنت كن هر كه به او ظلم كرده و كيفر ده هر كه حقش را غصب كرده و خوار كن هر كه خوارش كرده، و در دوزخ مخلد كن هر كه به پهلويش زده تا سقط جنين كرده، و ملايكه آمين گويند (106).

## ه: رابطه فاطمه زهرا عليها‌السلام با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

### 94 - حمايت از پدر

عبدالله بن مسعود مى گويد: هيچ وقت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نديده بودم كه بر قريش نفرين بكنند، مگر يك روز كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حال نماز بود و يك عده از قريش ‍ نشسته بودند و نزديك آنان بچه دان شترى افتاده بود، سپس آنها گفتند: آيا كسى هست كه آن بچه دان شتر را بر دارد و بر پشت پيامبر بگذارد. بعد يكى از آنها بلند شد و بچه دان را بر پشت پيامبر، در حالى كه حضرت به سجده بود، انداخت. تا اين كه فاطمه اطهر عليها‌السلام آمد و آن را از پشت پدر بزرگوارش برداشت و سر و صورت پيامبر را تميز نمود و پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از نماز عرض ‍ كرد:

«خدايا، خودت به حساب اينها برس - و يك به يك كسانى كه اين كار زشت را انجام دادند، اسم برد و فرمود: - خدايا، بر توست جزاى عتبه فرزند ربيعة؛ خدايا، بر توست جزاى شيبة فرزند ربيعة؛ خدايا، خودت كار ابوجهل را تمام كن؛ خدايا، به حساب عقبه فرزند ابى معيط برس؛ خدايا، خودت ابى بن خلف و اميه بن خلف را نابود فرما».

و بعد ابن مسعود مى گويد كه دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اجابت رسيد، زيرا مدت زمانى نگذشت كه آنها همه در جنگ بدر به دست مبارك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام كشته شدند و جنازه هاى آنها را در چاه انداختند، مگر ابى و يا اميه كه مرد جسيم و قوى بود و هيكل بزرگ داشت كه او را قطعه قطعه كردند و در چاه انداختند (107)».

### 95 - پاك كردن خاك از سر و صورت پدر

ابن هشام در سيره نقل مى كند:

پس از مرگ ابوطالب روزى يكى از سفيهان جلوى پيغمبر را گرفت و مقدارى خاك بر سر آن حضرت ريخت.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم چنان كه خاكها روى سرش ‍ بود، به خانه آمد. در اين وقت يكى از دختران - كه روى قاعده جز حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام كسى نبوده، چنان كه در نقل ديگرى است - بر خاست و خاكها را از سر پدر پاك كرد و مى گريست.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دختر را دلدارى داده و فرمود: «دختركم، گريه مكن كه خدا پدرت را محافظت و نگهبانى خواهد كرد (108). »

### 96 - حضور در ميدان جنگ

سال سوم هجرت بود، بين سپاه اسلام و سپاه كفر، در كنار كوه احد (نزديك مدينه) جنگ بسيار سختى درگرفت كه به جنگ احد معروف گرديد.

در اين جنگ هفتاد نفر از مسلمين به شهادت رسيدند و بسيارى مجروح شدند. يكى از مجروحين شخص پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، دندانهاى جلو پيامبر شكست و آن چنان به او ضربه زدند كه كلاهخود آهنين كه در سرش بود، خورد شد.

بعد از جنگ، وقتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه بازگشت، فاطمه زهرا عليها‌السلام به استقبال پدر رفت، آب حاضر كرد و خون سروصورت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى شست. امام على عليه‌السلام با پسر خود آب مى آورد و فاطمه عليها‌السلام را در شستن خون بدن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كمك مى كرد. فاطمه عليها‌السلام هنگام شستن دريافت كه خون از بدن پيامبر قطع نمى شود، و هر چه آب مى ريزد، جلو ريزش خون را نمى گيرد، بلكه بر آن مى افزايد. قطعه حصيرى را آورد و آن را سوزاند و خاكسترش را روى بريدگيهاى بدن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ريخت. آن گاه خون، بند آمد (109).

آرى، حضرت زهرا عليها‌السلام تنها در محراب، حضور نداشت، بلكه در جريان جنگ نيز اين گونه حضور داشت و يار مهربانى براى رهبرش بود (110).

### 97 - طلب انگور از پيامبر

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عيادت فاطمه عليها‌السلام هنگامى كه همسر على عليه‌السلام بود و بيمار شده بود رفت و به او فرمود: دخترم چه غذايى ميل دارى؟

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: انگور مى خواهم.

با اين كه انگور نبود، على عليه‌السلام نيز در سفر بود، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين دعا كرد: اللهم آتنا به مع افضل امتى عندك منزلة؛ خدايا، انگور را توسط آن كس كه مقامش در پيشگاه تو از همه افراد امتم بهتر است، به ما بفرست».

ناگاه على عليه‌السلام در خانه را زد و وارد خانه شد، زنبيلى در دست داشت كه با عبايش روى آن را پوشانده بود.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى على! اين چيست؟

على عليه‌السلام گفت: اين انگور است كه فاطمه ميل دارد و براى او آورده ام.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: الله اكبر، الله اكبر خدايا همان گونه كه مرا شاد كردى، از اين جهت كه على عليه‌السلام را به عنوان برترين شخص امت اختصاص دادى، شفاى دخترم را نيز به وسيله اين انگور قرار بده.

سپس انگور را نزد فاطمه عليها‌السلام نهاد و فرمود: دخترم! به نام خدا از اين انگور بخور. فاطمه عليها‌السلام از آن انگور ميل كرد. هنوز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خانه فاطمه بيرون نرفته بود كه حضرت فاطمه عليها‌السلام سلامتى خود را باز يافت (111).

### 98 - اجازه ورود به خانه فاطمه

علامه مجلسى (ره) از انس بن مالك و بريده نقل مى كند كه گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين آيه را خواند: فى بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال (112).

مردى برخاست و سئوال كرد: يا رسول الله! اين خانه ها كدامند؟

فرمودند: خانه هاى انبياء.

ابوبكر برخاست و پرسيد: اى رسول خدا! آيا اين خانه (اشاره به خانه على و فاطمه نمود) نيز از همان خانه هاست؟

فرمودند: آرى و از برترين آنان است.

ابن عباس گويد: در مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم كه قارى آيه فى بيوت... را تلاوت كرد. پرسيدم: اى رسول خدا! اين خانه ها كدام خانه ها هستند؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: خانه هاى انبياء، و با دست خويش به خانه فاطمه زهرا عليها‌السلام اشاره فرمود.

براى آن كه ميزان احترام و تعظيم رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به خانه فاطمه زهرا عليها‌السلام مشخص گردد، به روايت زير توجه نماييم:

در كافى از جابر بن عبدالله نقل شده كه گويد:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خانه خويش به قصد خانه فاطمه زهرا عليها‌السلام بيرون آمد و من نيز همراه ايشان بودم. وقتى به در خانه فاطمه عليها‌السلام رسيديم در زدند و فرمودند: السلام عليكم. فاطمه زهرا عليها‌السلام پاسخ دادند: «عليك السلام يا رسول الله». پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: آيا داخل شوم؟ پاسخ دادند: آرى، اى گرامى فرستاده خدا، داخل شويد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: آيا من و آن كس ‍ كه همراه من است داخل شويم؟ عرض كردند: اى پيامبر مكرم بر سر من چيزى نيست. فرموند: فاطمه جان! با زيادى ملافه سر خود را بپوشان. ايشان همين كار را انجام دادند. آن گاه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: السلام عليك يا فاطمة الزهراء. پاسخ دادند: عليك السلام يا رسول الله. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: آيا وارد شوم؟ فاطمه زهرا عليها‌السلام پاسخ دادند: آرى اى رسول خدا. فرمودند: من و آن كس كه همراه من است؟ پاسخ دادند: آرى، شما و آن كه با شماست...

خواننده محترم در مى يابد كه پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن قدر براى فاطمه زهرا عليها‌السلام و بيت او ارزش قايل اند و آن محل را محل معظمى مى دانند كه براى ورود به منزل دخت گرانقدر خويش اجازه مى گيرند (113).

### 99 - اشك فاطمه در ديدار پيامبر

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از يكى از جنگها بازگشتند و داخل مسجد شده و دو ركعت نماز خواندند. حضرتش را بسيار خوش ‍ آيند بود كه هنگام آمدن، به مسجد درآيند و دو ركعت نماز به پادارند. سپس از مسجد خارج شده، پيش از ملاقات همسرانش به ديدار فاطمه آمد، فاطمه نيز به استقبال پدر آمد و شروع كرد به بوسه زدن بر چهره و چشمان رسول خدا، و در حالى كه مى گريست، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چه چيز اشكت را جارى ساخت؟

گفت: شما را رنگ پريده ديدم.

فرمود: اى فاطمه، خداوند عزوجل پدرت را بر امرى بس عظيم مبعوث كرد؛ امرى آن قدر عظيم كه خداوند به واسطه آن در هر كلبه و خيمه اى يا غزت داخل كند و يا ذلت، گستره اين امر به سان گستره شب است (114).

### 100 - حضور فاطمه در جنگ احزاب

در جنگ احزاب كه از پررنج ترين غزوات اسلامى بود، و در ماجراى فتح مكه در آن روز كه سپاه پيروزمند اسلام با احتياطات لازم آخرين سنگر شرك را از دست مشركان گرفت و خانه را از لوث وجود بتها پاك كرد، باز مى بينيم فاطمه عليها‌السلام در كنار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار گرفته و به كنار خندق مى آيد و براى پيامبر كه چند روز گرسنه مانده، غذاى ساده اى كه از قرص نانى تجاوز نمى كرد، تهيه مى كند، و به هنگام فتح مكه براى او خيمه مى زند، آب براى شست و شو و غسل آماده مى كند، تا گرد و غبار را از تنش بشويد و لباس پاكيزه اى بپوشد و رهسپار مسجد الحرام شود (115).

### 101 - گريه فاطمه بر گرسنگى پدر

روزى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد خانه دخترش شد، فاطمه عليها‌السلام مقدارى نان نزد پدر آورد و آن حضرت با آن افطار كرد، آن گاه فرمود: دختركم! اين اولين غذايى است كه بعد از سه روز گرسنگى مى خورم. فاطمه عليها‌السلام از اين سخن به گريه افتاد (116).

### 102 - همدردى با پدر

در روزهاى واپسين زندگانى، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منبر رفت و فرمود: هر كس از من طلبى دارد درخواست نمايد.

و بلال در كوچه هاى مدينه فرياد زد: هذا محمد يعطى القصاص من نفسه قبل يوم القيامة؛ اى مردم! اينك اين محمد بن عبدالله است كه مى خواهد قبل از روز قيامت قصاص شود، هر كس حقى از او طلب دارد بخواهد. مردى بلند شد و گفت: اى رسول خدا! شما در جنگ بدر كه صفوف سربازان را تنظيم مى كرديد، با شلاق خودتان بر شكم لخت من زديد!

فرمود: بيا قصاص كن.

مرد گفت: همان شلاق را بياوريد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به بلال اشاره فرمود كه از خانه فاطمه عليها‌السلام همان شلاق روزهاى جنگ را بياورد.

وقتى بلال درب منزل فاطمه عليها‌السلام را كوبيد و ماجرا را بيان كرد، حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: اى بلال! پدرم با شلاق روزهاى جنگ چه مى خواهد بكند؟ الان كه روز جنگ نيست؟

بلال آنچه را كه در مسجد گذشت خبر داد. فاطمه زهرا عليها‌السلام ناله اى زد و گفت: واى از اين غم! براى غم و اندوه تو اى پدر بزرگوارم! غير از تو چه كسى سرپرست فقرا و تهيدستان و در راه ماندگان است؟ اى دوست خدا و دوست همه دلها! اى بلال! به فرزندانم حسن و حسين عليها‌السلام بگو نزد آن مرد بروند تا آن مرد، از آنان قصاص ‍ كند و نگذارند پيامبر را قصاص كند (117).

### 103 - مرا بابا صدا كن!

فرشتگان بال در بال پرواز مى كردند و فرود مى آمدند، آن چنان كه آسمان را به تمامى مى پوشاندند.

دو فرشته پيش روى آنها بودند كه طلايه دارشان به نظر مى آمدند.

آمدند، سلام كردند و مرا در هودج بالهاى خود به آسمان بردند، ناگهان بوى بهشت به مشامم رسيد و بعد باغها و بوستانها و جويبارها، چشمم را خيره كردند. حوريه ها صف در صف ايستاده بودند و ورود مرا انتظار مى كشيدند.

اول خنده اى بسان وا شدن گلى و بعد همه با هم گفتند: خوش آمدى، اى مقصود خلقت بهشت و اى فرزند مخاطب لو لاك لما خلقت الافلاك!

ملايكه باز مرا بالاتر بردند، قصرهاى بى انتها، حله هاى بى مانند، زيورهاى بى نظير؛ آن چنان كه چشم از حيرت خيره و دهان از تعجب گشاده مى ماند.

و بعد نهر آبى سفيدتر از شير، خوشبوتر از مشك.

و بعد قصرى، و چه قصرى!

گفتم: اين جا كجاست؟ اين چيست؟ از آن كيست؟

گفتند: اين جا فردوس اعلى است، برترين مرتبه بهشت. منزل و مسكن پدر تو و پيامبران همراه او و هر كه خدا با اوست. و اين نهر، كوثر است.

قصر انگار از در سفيد بود و پدر بر سريرى تكيه زده بود.

مرا كه ديد، از جا برخاست، در آغوشم گرفت، به سينه اش چسباند و ميان دو چشمم را بوسه زد. به من گفت: اين جا جايگاه تو، شوى تو و فرزندان و دوستداران توست، بيا دخترم، كه سخت مشتاق توام.

گفتم: بابا! بابا جان! من مشتاق ترم به تو. من در آتش اشتياق تو مى سوزم.

زنده شدم وقتى كه باز - اگر چه در خواب - پيامبر را، پدر را صدا كردم و صداى او را شنيدم. يادم آمد كه اين افتخار، تنها از آن من است كه مى توانم او را بى هيچ كنيه و لقب، «بابا» صدا كنم (118).

### 104- گرسنگى فاطمه و دعاى پدر

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود، فاطمه عليها‌السلام نزد آن حضرت آمد و رنگ مبارك او از گرسنگى متغير گرديده بود.

حضرت فرمود: نزديك من بيا.

چون فاطمه عليها‌السلام نزديك آن حضرت رفت، دست مبارك خود را بر سينه آن جناب نهاد. هنوز آن بانو كودك بود، پس ‍ گفت:

اللهم مشبع الجوعة و رافع الضيعة اشبع فاطمة بنت محمد؛ خداوندا، اى سيركننده گرسنگان و بلند كننده زيردستان! فاطمه را گرسنگى مدار.

چون دعاى حضرت تمام شد، گونه فاطمه عليها‌السلام از زردى به سرخى مايل گرديد؛ گويا خون بر روى مباركش جارى مى شد.

پس فاطمه عليها‌السلام فرمود: بعد از آن هرگز گرسنگى نيافتم (119).

### 105- مكان ملاقات با پدر در روز فزع

فاطمه عليها‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: پدر جان! روز موقف اعظم و روز فزع تو را كجا ديدار كنم؟

فرمود: اى فاطمه! بر در بهشت كه لواء حمد با من است و من به درگاه پروردگار شفيع امتم باشم.

عرص كرد: پدرجان! اگر آن جا خدمتت نرسم؟

فرمود: سر حوض مرا ديدار كن كه امتم را سيراب مى كنم.

عرض كرد: اگر آن جا ديدارت نكردم؟

فرمود: بر صراط مرا ملاقات كن، كه ايستاده ام و مى گويم: پروردگارا، امتم را سالم دار!

عرض كرد: اگر آن جا هم نشد؟

فرمود: مرا در پاى ميزان ديدار كن، كه مى گويم: پروردگارا، امتم را سالم دار!

عرض كرد: آن جا هم نشد؟

فرمود: مرا بر پرتگاه دوزخ بر خورد كن كه زبان و شعله هايش را از امتم جلوگيرى مى نمايم.

فاطمه عليها‌السلام از اين خبر شاد شد (120).

## و: ازدواج فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 106- خواستگاران فاطمه

از انس بن مالك روايت شده است كه روزى عبدالرحمن بن عوف زهرى و عثمان بن عفان، كه در بين اصحاب پيامبر از همه مشهورتر بودند، نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتند.

عبدالرحمن به حضرت عرض كرد: يا رسول الله! دخترت، فاطمه را به همسرى من درآور! من مهريه او را صد ناقه سياه كبود چشم كه همگى از شتران باردار مصرى هستند، همراه با ده هزار دينار قرار مى دهم.

عثمان گفت: من نيز همان اندازه مهريه قرار مى دهم، به علاوه من پيش از عبدالرحمن اسلام آوردم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از گفتار آنان خشمگين شد. از جايش برخاست و مشتى سنگريزه برداشته تا به سوى عبدالرحمن پرتاب كند و فرمود: تو اموال خود را به رخ من مى كشى (121)

از ديگر خواستگاران حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام ابوبكر و عمر بودند كه حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پاسخ درخواست آنان فرمودند: همانا اختيار او در دست خداوند متعال است (122).

### 107- تشويق على به خواستگارى فاطمه

روزى ابوبكر، عمر و سعد بن معاذ به اتفاق گروهى ديگر در مسجد گرد آمده بودند و از هر درى سخن مى گفتند. سخن از دختر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد.

ابوبكر گفت: خواستگارانى كه رفته اند، پيشنهادشان رد شد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است كه تعيين همسر فاطمه عليها‌السلام با خداست. تنها على عليه‌السلام در مورد خواستگارى تاكنون اقدامى نكرده است، شايد به خاطر تهيدستى از انجام اين كار سرباز مى زند. با اين همه برايم روشن است كه خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زهرا عليها‌السلام را براى او نگاه داشته اند.

آن گاه ابوبكر رو به دوستانش كرد و گفت: مايليد نزد وى برويم و ماجرا را برايش باز گوييم و ببينيم آيا او مايل به ازدواج است؟

سعد بن معاذ از اين پيشنهاد استقبال كرد، سپس به اتفاق عمر و ابوبكر از مسجد خارج شدند و به جست و جوى على عليه‌السلام پرداختند. او در خانه نبود.

اطلاع پيدا كردند كه در تلاش براى معاش در نخلستان يكى از انصار به وسيله شترش به آبكشى و آبيارى نخلها مشغول است. به سويش ‍ شتافتند.

على عليه‌السلام فرمود: از كجا و به چه منظور آمده ايد؟

ابوبكر به بيان ماجرا پرداخت و در پايان گفت: من صلاح مى دانم كه هر چه زودتر در خواستگارى فاطمه عليها‌السلام تعجيل كنى (123).

على بن ابى طالب عليه‌السلام هنگامى كه سخن ابوبكر را شنيد، اشك در چشمان مباركش حلقه زد و فرمود: اى ابابكر! احساسات و خواسته هاى درونى مرا تحريك نمودى و به موضوعى كه از آن غافل بودم، يادآورى كردى. به خدا سوگند همه خواستگار فاطمه اند. من هم بدين موضوع علاقه مندم. يگانه چيزى كه مرا از اين اقدام بازداشته، فقر و تهيدستى است.

ابوبكر عرض كرد: يا على! اين سخن را نفرماييد، زيرا دنيا و اموال دنيا در نظر خدا و رسول خدا ارزشى ندارد (124).

### 108- خواستگارى على از فاطمه

سال دوم هجرت بود. در اين هنگام على عليه‌السلام بيست و پنج سال داشت، و حضرت زهرا عليها‌السلام نه سال داشت. على عليه‌السلام شخصا به حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و از فاطمه عليها‌السلام خواستگارى كرد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: قبل از تو مردانى از فاطمه عليها‌السلام خواستگارى كرده اند و من خواستگارى آنها را به فاطمه عليها‌السلام گفته ام، ولى از چهره اش ‍ دريافتم كه آنها را نمى پسندد، اكنون پيام تو را نيز به او مى رسانم و بعد نزد تو آمده و نتيجه را مى گويم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد خانه شد و جريان خواستگارى على عليه‌السلام را به سمع فاطمه عليها‌السلام رسانيد و فرمود: نظر تو چيست؟

فاطمه عليها‌السلام سكوت كرد، و چهره اش تغيير ننمود و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از چهره او نشانه نارضايتى نيافت، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و در حالى كه مى گفت: الله اكبر سكوتها اقرارها؛ خدايا از همه چيز بزرگتر است، سكوت او نشانه اقرار او است (125)».

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضور على عليه‌السلام آمد، و بشارت رضايت فاطمه عليها‌السلام را به على عليه‌السلام داد (126).

### 109- سكوت حاكى از رضايت

بعد از پيشنهاد ازدواج به على عليه‌السلام، حضرتش ديگر نتوانست كارش را ادامه دهد. به منزل بازگشت و به شست و شوى خويش ‍ پرداخت، عباى تميزى بر تن كرد. كفشهايش را پوشيد و به حضور رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافت.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه ام سلمه تشريف داشت. على عليه‌السلام به منزل ام سلمه رفت و در زد. رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ام سلمه فرمود: در را بازكن، كوبنده در شخصى است كه خدا و رسول او را دوست دارند، او هم خدا و رسول را دوست دارد.

عرض كرد: يا رسول الله! پدر و مادرم فدايت، كيست كه نديده درباره اش ‍ چنين داورى مى كنى؟

پيامر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى ام سلمه! ساكت باش. او مردى دلاور و شجاع است، برادر و پسر عمويم و محبوب ترين مردم نزد من است.

ام سلمه از جاى برخاست و در را باز كرد. على عليه‌السلام داخل منزل شد و به حضور پيامبر رسيد و سلام كرد و در گوشه اى نشست. از خجالت چهره اش سرخ شده بود. سرش را زير انداخت و ساكت ماند. او نمى توانست تقاضاى خود را بيان كند.

مدتى گذشت. هر دو ساكت بودند. لبهاى مبارك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكفت. سكوت شكسته شد، فرمود: يا على! گويا براى خواسته اى نزد من آمده اى كه از اظهار آن شرم دارى؟ بدون پروا حاجت خود را بخواه و مطمئن باش خواسته تو پذيرفته است.

على عليه‌السلام پاسخ داد: اى پيامبر خدا! پدر و مادرم فدايت باد. من در خانه تو بزرگ شدم، با مهر تو پرورش يافتم، نيكوتر از پدر و مادرم در تربيتم كوشش نمودى، از فيض وجودت هدايت يافتم. اى پيامبر خدا! سوگند به خدايى كه اندوخته دنيا و آخرت من تويى، اكنون هنگام آن رسيده كه تشكيل خانواده دهم تا با وى انس گيرم. اگر مصلحت باشد و فاطمه را به عقد من در آورى، سعادت بزرگى نصيب من شده است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از پيشنهاد على عليه‌السلام خرسند شد و فرمود: صبر كن تا نظر فاطمه را جويا شوم.

آن گاه نزد وى رفت و فرمود: دخترم! على بن ابى طالب به خواسگارى تو آمده، آيا اجازه مى دهى تو را به عقدش در آورم؟

فاطمه عليها‌السلام به خاطر شرم و حيا ساكت ماند، اما حركتى كه ناشى از نارضايتى باشد، از خود بروز نداد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از سكوت فاطمه رضايت او را دريافت و فرمود: الله اكبر! سكوتها رضاها؛ خدا بزرگ تر است، سكوت او علامت رضايت اوست (127).

### 110- زمين، مهريه فاطمه

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: اى على! خداوند فاطمه را به تزويج تو در آورد و مهرش را زمين قرار داد، لذا هر كس با كينه و عداوت تو بر روى زمين راه رود به حرام راه رفته است (128).

### 111- مهريه فاطمه در زمين

به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفته شد: دانستيم كه مهريه زهرا عليها‌السلام در روى زمين چه قدر است. بفرماييد مهريه اش در آسمان چه اندازه مى باشد؟

حضرت فرمود: از چيزى كه مفيد به حال توست بپرس و از آنچه فايده اى به حالت ندارد، پرسش مكن!

راوى عرض كرد: يا رسول الله! اين از جمله مسائلى است كه براى ما اهميت دارد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مهريه اش در آسمان خمس ‍ زمين است، هر كس روى زمين راه برود و نسبت به او و فرزندانش كينه داشته باشد، تا روز قيامت به صورت حرام بر آن راه رفته است (129).

### 112- مهريه فاطمه، شفاعت از گنهكاران

احمد بن يوسف دمشقى در كتاب خويش به نام «اخبارالدول و آثار الاءول» چنين روايت مى كند:

در خبر آمده است: زمانى كه پدر بزرگوارش، او (فاطمه) را به شوهر داده و مالى اندك را به عنوان صداق تعيين فرمود، عرض كرد: اى رسول خدا، دختران مردم نيز شوهر كرده و مقدار كمى به عنوان صداق بر ايشان تعيين مى گردد، پس فرق بين من و آنان چيست؟ اميدوار و خواهانم كه مهريه را به على عليه‌السلام برگردانى و از خداى تعالى بخواهيد كه مهريه مرا شفاعت گناهكاران از امت تو قرار دهد.

پس جبرئيل نازل شد و با وى كاغذ كوچكى از حرير بود كه در آن نوشته شده بود: خداى تعالى مهريه فاطمه را شفاعت گناهكاران از امت پدرش ‍ قرار داده و به همين علت زمانى كه ايشان در حال احتضار بودند، وصيت فرمودند كه آن كاغذ كوچك را روى سينه شان در زير كفن قرار دهند. اين وصيت عمل شد و فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمودند: به هنگامى كه در قيامت برانگيخته شدم، اين كاغذ را به دست مى گيرم و از گناهكاران امت پدرم شفاعت مى كنم.

در اين حديث همان گونه كه مى بينيد، از آنچه كه به فاطمه زهرا عليها‌السلام از عظمت شخصيت و علو همت و مرتبت بلند و بى حد و جلالت قدر عنايت گرديده، حكايت مى كند؛ زيرا اين بزرگوار از پدر ارجمندش ‍ مى خواهد از خدا بخواهد كه به عنوان مهريه و صداق، اين حق عظيم، يعنى شفاعت، را در قيامت به او اعطا فرمايد و پروردگار مهربان هم در خواست رسول خويش را اجابت فرموده و حاجت وى را برآورد و آن نامه را به وى عنايت فرمود و صديقه طاهره نيز آن سند را به هنگام حاجت، يعنى در قيامت، آشكار خواهد فرمود.

صفورى در نزهة المجالس نقل مى كند كه نسفى گويد:

فاطمه زهرا عليها‌السلام از پدر بزرگوارش رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خواست نمود كه صداق وى را شفاعت براى امت او قرار دهد و اين بانوى بزرگوار زمانى كه بر صراط آيند، صداق خويشتن را طلب كنند (130)».

### 113- مهريه فاطمه زهرا

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با لبى خندان نزد على عليه‌السلام آمد و فرمود: آيا چيزى براى ازدواج دارى؟

على عليه‌السلام پاسخ داد: اى رسول خدا، پدر و مادرم فدايت! هيچ چيز از تو پوشيده نمانده، تمام ثروتم شمشير و شتر و زرهى بيش ‍ نيست.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شتر و شمشير براى كار جهاد مورد نياز توست. همان زره را مهر قرار مى دهم.

سپس در آستانه بر پايى مراسم عقد به على عليه‌السلام فرمود: زره را بفروش و بهايش را نزدم بياور.

على عليه‌السلام زره را به فروش رساند و بهاى آن را كه عبارت از 480 يا 500 درهم نقره بود، به عنوان مهريه در اختيار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذاشت (131).

### 114- صورت جهيزيه حضرت زهرا عليها‌السلام

1- يك قواره پيراهن به هفت درهم.

2- يك عدد روسرى بزرگ به چهار درهم.

3- يك حوله سياه خيبرى.

4- يك تخت خواب كه با برگ درخت خرما بافته شده بود.

5- دو عدد تشك كتانى، از كتابهاى مصر، كه درون يكى از آنها از ليف خرما و درون ديگرى از پشم گوسفند پر شده بود.

6- چهار عدد بالش از پوست ميش، از پوستهاى طائف مكه، كه از گياه خوشبويى به نام «اذخر» پر شده بود.

7- يك تخته پرده پشمى.

8- يك قطعه حصير، كه در جايى به نام «حجر» بافته شده بود.

9- يك عدد دست آس، براى آدى كردن جو و گندم.

10- يك تشت مسى براى لباس شويى.

11- يك عدد مشك چرمى براى آبكشى.

12- يك باديه بزرگ براى دوشيدن شير.

13- يك ظرف چرمى براى آب.

14- يك آفتابه گلى لعابى شده.

15- يك سبوى گلى سبز.

16- دو عدد كوزه سفالين.

و مرحوم ابن شهر آشوب، بر طبق روايتى، به سياهه بالا، دو قلم ديگر هم اضافه كرده، به شرح زير:

17- يك قطعه پوست چرمى براى فرش.

18- يك چادر از پارچه هاى بافت قطر، يا قطران.

و كسانى كه براى خريد جهيزيه به بازار رفته بودند، اشياء فوق را برداشته به خانه پيامبر آوردند و پيامبر خدا يك يك آنها را بر مى داشت و پشت و روى آن را مى نگريست و مى گفت: بارك الله لاهل البيت خدا مبارك كند (132).

### 115- جهاز فاطمه در عرش خدا

يكى از منافقان مدينه حضرت امير مؤمنان عليه‌السلام را در خواستگارى از فاطمه زهرا عليها‌السلام ملامت كرد و گفت: يا على! تو معدن فضل و ادب و شجاع ترين مبارزان عرب هستى؛ چرا زنى خواستى كه چاشتش به شب نمى رسد؟! اگر دختر مرا مى خواستى، چنان مى كردم كه از در خانه من تا در خانه تو شتر پر از جهاز دختر من بودى.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اين كار به تقدير است نه به تدبير، الحكم لله العلى الكبير ما را به مال و متاع دنياى غدار نظر نيست. مقصود، رضاى حق تعالى است؛ تفاخر ما با اعمال است، نه با اموال؛ و مباهات ما به كردار است، نه به درهم و دينار.

چون على عليه‌السلام رضاى خود را به حكم قضا ظاهر كرد، ندايى به وى رسيد: على! سر بردار تا قدرت حق را ببينى و جهاز دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بنگرى.

حضرت سر بالا كرد، از بالاى سر خود تا عرش خدا حجابها ديد در نورديده و در زير عرش ميدانى وسيع به نظرش آمد. تمام آن ميدان پر از ناقه هاى بهشتى بود، بار آنها در و گوهر و مشك عنبر و بر هر شترى كنيزكى چون مهر تابان و زمام هر شترى به دست غلامى چون سرو خرامان؛ ندا مى كردند: هذا جهاز فاطمة بنت محمد المصطفى؛ اين جهاز فاطمه دختر پيغمبر خاتم است.

مرتضى على عليه‌السلام از مشاهده آن حال خوشنود و به حجره فاطمه عليها‌السلام آمد جناب فاطمه عليها‌السلام فرمود: اگر چه سرزنش منافقان را درباره ما شنيدى، اما جهاز ما را به عين عيان ديدى (133).

### 116- فرشته اى مسؤ ول ازدواج نور با نور

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود، فرشته اى بر آن حضرت نازل شد.

حضرت به او فرمود: دوست من، جبرئيل! هيچ گاه تو را بدين صورت نديده بودم؟

فرشته پاسخ داد: من جبرئيل نيستم، من اسمم محمود است. خداوند مرا مبعوث فرموده تا نور را به ازدواج با نور در آورم.

فرمود: چه كسى را با چه كسى؟

فرشته در جواب گفت: فاطمه را با على (134).

### 117- مسجد محل عقد

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوست داشت كه خطبه عقد على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام در مسجد و در حضور مردم خوانده شود. على عليه‌السلام شادمانه به مسجد رفت. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز وارد مسجد شد. مهاجر و انصار گرد آمدند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منبر رفت، پس از حمد و سپاس خداوند فرمود: اى مردم! بدانيد جبرئيل بر من فرود آمد و از خداوند برايم پيام آورد كه مراسم عقد و ازدواج على با حضور فرشتگان در بيت المعمور برگزار شده است؛ و خداوند دستور داده كه در زمين آن مراسم عقد را انجام دهيم و شما را شاهد گيريم.

آن گاه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطبه عقد را جارى ساخت، سپس خطاب به على عليه‌السلام فرمود: به پاى خيز و سخن بگو.

على عليه‌السلام به پا خاست و پس از ياد و سپاس خدا به ايراد سخن پرداخت و رضايت و خرسندى خود را از ادواج با فاطمه عليها‌السلام اعلام نمود. مردم دعا كردند و گفتند: خداوند اين ازدواج را براى شما مبارك گرداند و در دلهايتان محبت و دوستى افكند (135).

### 118- خواندن خطبه عقد توسط جبرئيل

حافظ ابونعيم در كتاب حيلة الاولياء (ج 5، ص 59) به سند خود از ابن مسعود روايت كرده كه گفت:

شبى كه زفاف فاطمه عليها‌السلام انجام شد، فرداى آن شب لرزه اى دچار فاطمه گرديد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى دلجويى دخترش بدو فرمود:

اى فاطمه! من تو را به ازدواج مردى كه در دنيا آقا و بزرگ و در آخرت از صالحان و شايستگان است، در آوردم. اى فاطمه! هنگامى كه خداى تعالى خواست تا تو را به عقد على در آورم، جبرئيل را ماءمور كرد تا در آسمان چهارم بايستد و فرشتگان صف زدند و خطبه عقد را خواند، سپس ‍ درختان بهشتى را ماءمور كرد تا جواهر بر خود حمل كرده و بر فرشتگان نثار كنند، و هر فرشته اى كه بيشتر از ديگران از آن جواهر بر گرفت، تا روز قيامت بر ديگران افتخار مى كند.

ام سلمه گويد: فاطمه عليها‌السلام به زنان افتخار مى كرد، زيرا نخستين زنى بود كه جبرئيل خطبه ازدواج او را خوانده بود (136).

### 119- شادى فرشتگان در ازدواج فاطمه

از على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على، از پدران بزرگوارش، از امام على عليه‌السلام روايت كرد كه فرمود:

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا به همسرى با فاطمه در آورد، به من فرمود: يا على! بشارت باد بر تو، همانا خداوند كفايت فرمود مرا نسبت به آنچه كه براى من اهميت داشت از كار ازدواج تو. عرض كردم: آنچه براى شما مهم بود، چه بود؟ فرمود: جبرئيل خوشه اى از خوشه هاى بهشت با گلى از ميخكهاى بهشتى نزد من آورد. آنها را گرفته بوييدم و گفتم: اى جبرئيل! اينها براى چيست؟ گفت: همانا خداوند به فرشتگان و ساكنان بهشتى دستور داد كه بهشت را با درختان، رودخانه ها، كاخها، منزلها، خانه ها و غرفه هايش زينت كنند و به حورالعين دستور داده بود كه سوره «حمعسق» و «يس» را قرائت نمايند و منادى صدا مى زند كه خداوند مى فرمايد: من فاطمه دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به همسرى على بن ابى طالب در آوردم. سپس خداوند متعال فرشتگان را ماءمور كرد كه بر سر آنان از در و ياقوت و لؤ لؤ و جواهرات بريزند و سنبل و قرنفل بر سرشان نثار كنند، و اين خوشه و گل از آن چيزهايى است كه بر فرشتگان نثار شد (137).

### 120- خانه فاطمه

حضرت على عليه‌السلام در كنار مسجد، خانه ساده اى داشت كه مجموع آن از يك اتاق خشت و گلى، كه در كف آن اتاق، ماسه نرم ريخته شده بود خلاصه مى شد. آن اتاق با پوست گوسفند، فرش شده بود و يك عدد متكا كه لايه آن از ليف خرما بود، در آن ديده مى شد.

اين خانه براى شب زفاف مناسب نبود، پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: در همين نزديكى، خانه اى را فراهم كن (اجاره كن) تا همسرت را به تحويل دهم.

حضرت على عليه‌السلام عرص كرد: در اين نزديكى جز منزل حارثة بن نعمان منزلى نيست.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خانه هاى حارثه را براى مهاجران بى خانه گرفته ايم، و اكنون شرم مى كنيم كه باز از او تقاضاى منزل كنيم!

حارثه اين سخن را شنيد و به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و متواضعانه عرض كرد: من و اموالم به خدا و رسولش تعلق دارد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى او دعا كرد، به اين ترتيب خانه حارثه آماده شد و فاطمه زهرا عليها‌السلام عروسى به آن جا رفت.

پس از مدتى حضرت على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام به خانه قبلى على عليه‌السلام باز گشتند، و فرزندان زهرا عليها‌السلام در همان خانه ساده چشم به جهان گشودند و بزرگ شدند. اين خانه در كنار مسجد النبى بود كه محل آن اكنون به نام خانه زهرا عليها‌السلام معروف است (138).

### 121- ازدواجى بهتر از ازدواج فاطمه نبود

از عايشه و ام سلمه روايت شده است كه هر دو گفتند:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما را فرمود كه فاطمه عليها‌السلام را آماده كنيم تا بر على عليه‌السلام داخل شود.

ما به سراى آن دو رفته و با خاك نرم بيابان آن را فرش كرديم. آن گاه دو متكا را از ليف خرما پر كرده، با دستمان ليفها را از هم جدا نموديم. سپس ‍ به آنان غذايى از خرما و كشمش و آبى گوارا بداديم. و تيركى از چوپ را در نزديكى سرايشان برافراشتيم تا لباسها و مشك آب را بر آن بياويزند. ما ازدواجى بهتر از ازدواج فاطمه عليها‌السلام نديديم (139).

### 122- تهيه عطر براى شب عروسى

آرايش و عطر زدن براى زنان آن چنان ارزشمند است كه هم عبادت به حساب مى آيد و هم مايه گرامى و شادابى زندگى زناشويى است.

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اين گونه ظرافتهاى زندگى كاملا توجه داشت، بدين لحاظ به عمار ياسر ماءموريت دادند تا براى شب عروسى حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام عطرهاى خوشبو تهيه نمايد.

عمار ياسر گويد: عطر خوبى تهيه كرده به منزل فاطمه عليها‌السلام بردم، فرمود: اى عمار ياسر! اين عطر چيست؟

گفتم: پدرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا امر كرد تا فراهم نمايم (140).

### 123- عطر و گلاب در شب ازدواج فاطمه

آورده اند كه ام سلمه در شب ازدواج از حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام عطر طلب كرد. آن حضرت شيشه عطرى آورد و فرمود: هرگاه «دحيه كلبى» نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آمد، چيزى از لباسش مى ريخت، پيامبر به من مى فرمود: آنها را جمع كن.

در اين باره از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سئوال شد، فرمود: گاه جبرئيل به صورت دحيه كلبى نزد من مى آمد و اينها عنبرى است كه از بالهاى او ريخته است.

و نيز حضرت فاطمه عليها‌السلام گلابى را براى مصرف آورد و فرمود: اين عرق بدن پيامبر است كه هنگام خواب از او گرفته ام (141).

### 124- سنت تكبير گفتن در شب عروسى

هنگامى كه شب عروسى حضرت زهرا عليها‌السلام فرا رسيد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قاطر مخصوص خود كه «شهباء» نام داشت (و تقريبا خاكسترى رنگ بود) به در خانه آورد، و قطيفه اى بر پشت آن انداخت، و به فاطمه عليها‌السلام فرمود: سوار شو.

و به سلمان فرمود: افسار قاطر را به دست گيرد، و خود رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پشت سر، حركت كرد.

در مسير راه، ناگهان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زمزمه فرود افرادى از آسمان را شنيد. همان دم دريافت كه جبرئيل با هفتاد هزار فرشته، و ميكائيل با هفتاد هزار فرشته، در بدرقه حضرت زهرا عليها‌السلام حضور يافته اند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنان فرمود: براى چه به زمين، فرود آمده ايد؟

عرض كردند: آمده ايم تا فاطمه عليها‌السلام را در شب عروسى اش ‍ تا خانه شوهر همراهى كنيم.

در اين هنگام جبرئيل و ميكائيل تكبير گفتند و همه فرشتگان حاضر صدا به الله اكبر بلند كردند، و خود رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز تكبير گفت. به اين ترتيب گفتن تكبير در بردن عروس به خانه شوهر، در همين شب عروسى فاطمه عليها‌السلام وضع (و سنت) فوضع التكبير على العرائس من تلك الليلة (142).

### 125- وليمه عروسى

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به امير مؤمنان عليه‌السلام پيشنهاد وليمه كرد و فرمود: گوشت و نان وليمه با من است، تو هم خرما و روغن آماده كن.

وقتى وسايل آماده شد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خودش آستين را بالا زده و خرما و روغن را كاملا به هم مخلوط كرد و آن گاه گوسفند فربهى را ذبح نموده، و نان زيادى پخت، و بعد به على عليه‌السلام فرمود: هر كه را مى خواهى دعوت كن.

على عليه‌السلام به مسجد آمد و بر جاى بلندى بالا رفت و صدا زد: دعوت وليمه فاطمه عليها‌السلام را بپذيريد.

مردم گروه گروه مى آمدند، به طورى كه احتمال مى رفت غذا كم بيايد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من دعا مى كنم، خدا بركت مى دهد.

در وليمه عروسى على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام بيش از چهار هزار نفر غذا خوردند و رفتند، و به بركت دعاى پيامبر از غذايى كه تهيه شده بود، هيچ كم نشد (143).

### 126- بخشش پيراهن در شب عروسى

حضرت على عليه‌السلام از همسرش فاطمه عليها‌السلام به هنگام رحلتش پرسيد: در اين دستمال بسته چيست؟ آن را گشود، ديد پارچه اى ابريشمى و سبز است و در آن پارچه كاغذ سفيدى است كه بر روى آن چيزهايى نوشته شده و نور از آن مى درخشد، فرمود: اى ابوالحسين! هنگامى كه پدرم مرا به همسرى تو در آورد، در شب عروسى دو پيراهن داشتم؛ يكى نو و ديگرى كهنه و وصله دار. سر نماز بودم، كسى در زد و سائلى از پشت در مى گفت: اى خاندان نبوت و معدن خير و جوانمردى! مردم عادت دارند كه براى خوردن به منازل عروسى بروند، چون براى عموم مردم غذا آماده است. اگر شما پيراهن كهنه اى داريد، من نيازمند آن مى باشم؛ زيرا مردى فقيرم. اى خاندان محمد! فقير شما برهنه است.

من پيراهن نو خود را برداشته و به او دادم و لباس كهنه را پوشيدم. صبح كه با لباس كهنه در حضور تو بودم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر من وارد شد و فرمود: دخترم مگر تو لباس نو نداشتى، چرا آن را نپوشيدى؟ گفتم: اى پدر! آن را به سائلى صدقه دادم. فرمود: بسيار كار خوبى كردى، اگر به خاطر شوهرت لباس نو را خودت مى پوشيدى و لباس كهنه را صدقه مى دادى، در هر دو حالت توفيق شامل تو مى شد. عرض كردم: اى رسول خدا! به تو هدايت يافته و به تو اقتدا كرديم؛ هنگامى كه با مادرم خديجه ازدواج كردى، هر آنچه را كه به تو داده بود، در راه خدا انفاق كردى تا حدى كه سائلى به تو رسيد و تو پيراهن خود را به او دادى و حصير بر خود پوشيدى. جبرئيل نازل شد اين آيه را آورد: و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا (144).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريست و مرا به سينه اش ‍ چسباند، جبرئيل نازل شده و گفت: خداوند سلام رسانده و مى فرمايد: به فاطمه سلام برسان و به او بگو، هر چه مى خواهى طلب كن و اگر هر آنچه در آسمان و زمين است بخواهى به تو داده خواهد شد. به او بشارت بده كه من او را دوست مى دارم. به من فرمود: دخترم! پروردگارت به تو سلام رسانده، مى گويد: آنچه مى خواهى طلب كن. عرض كردم: پدرجان! لذت خدمتگذارى او مرا از سئوال كردن از او بازداشته است، من نيازى جز نگاه كردن به چهره بزرگوارانه او در بهشت برين ندارم. فرمود: دخترم! دستهايت را بالا بياور. من دستهايم را بالا بردم و حضرت نيز دستهايش را بالا برده و گفت: خداوندا! امتم را ببخشاى، و من آمين مى گفتم.

جبرئيل پيامى از سوى خداوند متعال آورد كه خداوند مى فرمايد: من آن عده از گنهكاران امت تو را كه در دلشان محبت فاطمه و مادرش و شوهرش و فرزندانش را داشته باشند، بخشودم. فرمود: من در اين باره سندى مى خواهم. خداوند به جبرئيل دستور داد ديبايى سبز و ديبايى سپيد بياورد كه بر روى آن نوشته شده است: كتب ربكم على نفسه الرحمة (145).

جبرئيل و ميكائيل و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آن گواهى داده و امضا كردند. حضرت فرمود: دخترم اين نوشته در اين بسته است، روز وفاتت كه رسيد، وصيت كن در قبرت بگذارند. روز قيامت كه مردم سر از قبر بردارند و گنهكاران مسلم و حتمى شدند و آنان را به سوى دوزخ بكشانند، اين امانت را تسليم من كن تا آنچه را كه خداوند بر من و تو ارزانى داشته، از خداوند بخواهم. تو و پدرت براى جهانيان رحمت هستيد.

### 127 - پيمان اسماء با خديجه

اسماء بنت عميس گويد: حضرت خديجه عليها‌السلام هنگام وفات گريه مى كرد.

عرض كردم: آيا شما كه بانوى زنان جهان و همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشى و به زبان آن حضرت بشارت به بهشت براى شما آمده، گريه مى كنى؟

فرمود: من به خاطر مرگ گريه نمى كنم، ليكن هر زنى در شب عروسى خود نيازمند زنى ديگر است كه سرش را با او در ميان گذارد و نيازمنديها و خواسته هايش را به او بگويدو فاطمه در اين هنگام هنوز كوچك است و از آن مى ترسم كه در شب زفافش كسى نباشد كه كارهايش را انجام دهد و متكفل زحمات و مشكلات او باشد.

عرض كردم: بانوى من! به شما قول مى دهم كه اگر تا آن روز زنده ماندم به جاى شما اين كار را انجام دهم.

آن شب پس از آن كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد و دستور داد زنان همه خارج شوند، من نرفتم. به هنگام خروج متوجه شده، فرمودند: تو كيستى؟

عرض كردم: اسماء بنت عميس.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مگر نگفتم خارج شويد؟

عرض كردم: آرى اى رسول خدا! منظورم سرپيچى از دستور شما نبود، ليكن من به حضرت خديجه قولى داده بودم و قضيه را به حضرت گفتم.

حضرت گريست و فرمود: تو را به خدا سوگند مى دهم كه آيا به همين منظور اين جا ايستادى؟

عرض كردم: به خدا سوگند، آرى... سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برايم دعا فرمود (146).

### 128 - درخواست عبادت در شب زفاف

در شب ازدواج امام على عليه‌السلام فاطمه زهرا عليها‌السلام را نگران و گريان ديد، فرمود: چرا ناراحتى؟

پاسخ داد: در پيرامون حال و رفتار خويش فكر كردم، به ياد پايان عمر خويش و منزلگاه ديگر به نام قبر افتادم كه امروز از خانه پدر به خانه شما منتقل شدم و روزى ديگر از اين جا به طرف قبر و قيامت خواهم رفت، در اين آغازين لحظه هاى زندگى، تو را به خدا سوگند مى دهم كه بيا تا به نماز بايستيم تا باهم در اين شب خدا را عبادت كنيم (147).

### 129 - بيا شام، پدرت به فدايت!

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روز بعد از عروسى فاطمه عليها‌السلام با ظرف شيرى به خانه ايشان تشريف فرما شده و به وى فرمود: بياشام، پدرت به فدايت. و به على عليه‌السلام فرمود: بياشام، پسر عمويت به فدايت (148).

### 130 - شادى ملايكه در عروسى فاطمه

ام ايمن بر پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد، در حالى كه مى گريست. رسول مكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از علت گريه او سئوال فرمودند.

گفت: مردى از انصار دختر خويش را شوهر داده و در مراسم ازدواج بر سر دخترش بادام و شكر افشانده و من با ديدن اين منظره به ياد ازدواج فاطمه زهرا عليها‌السلام افتادم كه شما بر سر وى چيزى نيفشانديد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: قسم به آن كس كه مرا به پيامبرى برانگيخت و رسالت را خاص من گردانيد، پروردگار متعال آن هنگام كه فاطمه را براى على تزويج فرموده و ملايكه مقرب خود را امر كرد تا در گرد عرش او جمع شوند كه در ميان اين فرشتگان جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل نيز بودند، آن گاه به پرندگان امر فرمود تا نغمه سرايى نمايند و سپس درخت طوبى را فرمان داد تا بر آنان لؤ لؤ شفاف و درخشنده با در سفيد همراه با زبرجد و ياقوت سرخ بيفشانند (149)».

### 131 - فاطمه همتا و كفو على

حضرت رضا از پدران بزرگوارش، از اميرالمؤمنين على عليه‌السلام روايت كند كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود:

اى على! عده اى از بزرگان قريش مرا در مورد فاطمه سرزنش كرده گفتند: ما فاطمه را از تو خواستگارى كرديم و موافقت ننمودى و او را به على دادى؟

به آنان گفتم: به خدا سوگند، من از پيش خودم خوددارى نكردم و به نظر شخصى خودم او را به همسرى با على درنياوردم، بلكه خداوند با ازدواج شما مخالفت و با ازدواج على موافقت فرمود. جبرئيل بر من نازل شده و گفت: اى محمد! همانا خداوند مى فرمايد: اگر على را نمى آفريدم، براى دخترت فاطمه همتا و همسرى در روى زمين وجود نداشت، از آدم گرفته تا پايين تر از او (150).

## ز: رفتار فاطمه زهرا عليها‌السلام با شوهر

### 132 - طلب كمك در بيعت با شوهرش

ابن قتيبه از نويسندگان و مورخين اهل سنت در كتاب «الامامة و السياسة» (ج 1، ص 12) مى نويسد:

على بن ابى طالب عليه‌السلام شبها كه مى شد، فاطمه عليها‌السلام را بر مركبى سوار مى كرد و به مجالس انصار مدينه مى برد و فاطمه عليها‌السلام را به يارى شوهر خود مى خواند و از آنها كمك خواهى مى نمود، ولى آنان در پاسخ فاطمه عليها‌السلام مى گفتند: اى دختر رسول خدا! بيعت ما با اين مرد (يعنى ابوبكر) پايان پذيرفته، و اگر شوهر و پسر عم تو پيش از ابوبكر به نزد ما آمده بود، ما كسى را بر او ترجيح نمى داديم و با او بيعت مى كرديم!

على بن ابى طالب عليه‌السلام كه اين گفتار را مى شنيد، به آنها مى فرمود: آيا جايز بود كه من جنازه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در خانه اش روى زمين گذارده و دفن نكنم و براى منازعه بر سر خلافت بيرون آيم؟ (و آيا چنين انتظارى از من داشتيد)؟

سخن كه به اين جا مى رسيد، فاطمه عليها‌السلام مى گفت: ابوالحسن كارى را كه شايسته بود انجام داد و آنها نيز كارى كردند كه مورد بازخواست خداى تعالى قرار خواهند گرفت (151).

### 133 - بدل دينار

در كتاب كشف الغمه و امالى شيخ طوسى و تفسير فرات بن ابراهيم از ابوسعيد خدرى روايت كرده اند:

روزى حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به حضرت فاطمه عليها‌السلام گفت: آيا نزد تو طعامى هست كه چاشت كنم؟

فاطمه عليها‌السلام گفت: به حق آن خداوندى كه پدرم را گرامى داشته است به پيغمبرى، و تو را گرامى داشته است به وصايت، كه در اين بامداد نزد من هيچ طعامى نيست كه براى تو حاضر كنم. دو روز بود كه طعامى نداشتم به غير آنچه نزد تو مى آوردم، از خود و فرزندان خود باز مى گرفتم و تو را بر خود و ايشان اختيار مى كردم.

حضرت فرمود: اى فاطمه! چرا در اين دو روز مرا خبر نمى كردى كه طعام در خانه نيست تا از براى شما طعامى طلب كنم.

فاطمه عليها‌السلام گفت: اى ابوالحسن! من شرم مى كنم از خداى خود كه تو را تكليف كنم بر چيزى كه قادر بر آن نيستى.

حضرت امير عليه‌السلام از خانه بيرون آمد با اهتمام تمام و وثوق عظيم به خداوند خود، يك دينار قرض كرد. خواست از براى عيال خود طعامى بگيرد. ناگاه در عرض راه مقداد را ملاقات كرد، در روز بسيار گرمى كه حرارت آفتاب از بالاى سر و از زير پا او را فرو گرفته بود و حالش را متغير گردانيده بود.

چون حضرت او را در آن وقت با آن حال مشاهده كرد، گفت: اى مقداد! در اين ساعت گرم براى چه از خانه بيرون آمده اى؟

مقداد گفت: اى ابوالحسن! از من درگذر و از حال من سئوال مكن.

حضرت فرمود: اى برادر! مرا جايز نيست كه از تو درگذرم، مادامى كه بر حال تو مطلع نگردم.

باز مقداد مضايقه كرد. حضرت مبالغه فرمود، پس مقداد گفت: به حق آن خداوندى كه گرامى داشته است محمد را به پيغمبرى و تو را وصى او گردانيده است كه از خانه بيرون نيامده ام، مگر براى شدت گرسنگى و عيال خود را در خانه گرسنه گذاشته ام، چون صداى گريه ايشان را شنيدم تاب نياوردم، و با اين حال از خانه بيرون آمدم.

چون حضرت بر حال مقداد مطلع گرديد، آب از ديده هاى مباركش فرو ريخت و آن قدر گريست كه ريش مباركش تر شد و فرمود: سوگند ياد مى كنم به آن خداوندى كه تو به او سوگند ياد كردى كه من نيز از براى اين كار از خانه بيرون آمده ام و يك دينار قرض به هم رسانيده ام، تو را ايثار مى كنم بر نفس خود. پس دينار را به مقداد داد و از شرم به خانه نرفت و به مسجد آمد نماز ظهر و عصر و مغرب را با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ادا كرد.

چون حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از نماز مغرب فارغ شد، به اميرالمؤمنين عليه‌السلام گذشت كه در صف اول نشسته بود، پس به پاى مبارك خود اشاره كرد كه برخيز! پس حضرت برخاست و از پى حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روان شد، و در مسجد به آن حضرت رسيد و سلام كرد به آن حضرت. حضرت رد سلام او كرد و فرمود: يا على! آيا طعامى دارى كه ما امشب تناول كنيم؟

پس اميرالمؤمنين عليه‌السلام از شرم ساكت شد و جواب نفرمود.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وحى الهى دانسته بود آنچه بر آن حضرت در آن روز گذشته بود، حق تعالى او را امر كرد در آن شب نزد على بن ابى طالب عليه‌السلام افطار كند. چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ساكت يافت فرمود: يا ابوالحسن! چرا جواب نمى گويى؟ يا بگو نه، تا من برگردم؛ يا بگو آرى، تا بيايم.

على عليه‌السلام گفت: يا رسول الله! از شرم جواب نمى توانم گفت.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بيا تا برويم. سپس دست او را گرفت و با يكديگر روانه شدند تا به خانه فاطمه عليها‌السلام در آمدند.

فاطمه عليها‌السلام در جاى نماز خود نشسته بود، از نماز فارغ شده در پشت سرش كاسه اى گذاشته بود كه مملو از طعام بود و بخار از آن برمى خاست.

چون صداى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شنيد، از جاى نماز خود بيرون آمد و بر آن حضرت سلام كرد، و فاطمه عزيزترين مردم بود نزد آن حضرت. پس حضرت جواب سلام او گفت و دست مبارك خود را بر سر او كشيد و گفت: اى دختر! بر چه حال شام كرده اى، خدا تو را رحمت كند؟

فاطمه عليها‌السلام گفت: به خير و خوبى شام كرده ام.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: طعامى براى ما بياور كه تناول كنم تا خدا تو را رحمت كند و كرده است. پس فاطمه عليها‌السلام آن كاسه را برداشت و نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام گذاشت.

چون امير مؤمنان على عليه‌السلام آن طعام را مشاهده نمود، از روى تعجب بر روى فاطمه عليها‌السلام نظر كرد، فاطمه عليها‌السلام گفت: سبحان الله! چه بسيارى از روى تعجب و شدت به سوى من نظر مى كنى، آيا بدى كرده ام كه مستوجب سخط و غضب تو گرديده ام؟

حضرت امير عليه‌السلام فرمود: از آن تعجب مى كنم كه امروز سوگند ياد كردى كه دو روز است كه طعام تناول نكرده ام و هيچ طعام در خانه ندارم و اكنون چنين طعامى نزد من آورده اى.

پس حضرت فاطمه عليها‌السلام به سوى آسمان نظر كرد و گفت: پروردگار آسمان و زمين مى داند سوگندى كه ياد كردم حق بود.

حضرت امير عليه‌السلام گفت: اى فاطمه! از كجا آورده اى اين طعام را، كه اين نوع طعام ندايده ام در رنگ و در بو، و از اين نيكوتر طعامى نخورده ام.

پس حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست مبارك خود را در ميان دو كتف على عليه‌السلام گذاشت و از روى لطف فشرد و فرمود: يا على! اين بدل دينار تو است كه به مقداد دادى و اين طعام جزاى دينار تو است از جانب خدا، و خدا روزى مى دهد هر كه را مى خواهد بى حساب.

پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريان شد و گفت: حمد و سپاس مر خداوندى را كه شما را از دنيا بيرون نبرد تا آن كه تو را به منزله زكريا گردانيد و فاطمه را به منزله مريم دختر عمران (152).

### 134 - فاطمه، امانتى نزد توست

شبى كه صديقه طاهره، فاطمه زهرا عليها‌السلام را براى زفاف به جانب منزل على عليه‌السلام مى بردند، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پيش روى و جبرئيل در سمت راست و ميكائيل در سمت چپ و هفتاد هزار فرشته در پشت سر حركت مى كردند و خداى بزرگ را تسبيح و تقديس مى نمودند.

رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را فرا خواند و فاطمه زهرا عليها‌السلام را نيز فرمان داد تا پيش او برود. آن گاه دست فاطمه عليها‌السلام را گرفت و در دست على عليه‌السلام نهاد و فرمود:

خدا دختر رسولش را بر تو مبارك فرمايد. اى على! اين فاطمه امانت من نزد توست. اى على! اين فاطمه بهترين همسرى است كه مى توانستى انتخاب كنى.

و اى فاطمه! اين على برترين شوهرى است كه امكان داشت نصيب تو گردد.

پروردگارا! نيكى هاى خود را در آن دو، و بر آن دو، براى آن دو، در دو فرزندشان قرار بده.

پروردگارا! اين دو محبوب ترين مخلوق تو در نزد من مى باشند، پس ‍ خدايا آن دو را دوست بدار و از سوى خود بر آنان نگهبانى بگمار و من آن دو را به تو مى سپارم و فرزندان آنان را نيز از شر شيطان رانده شده در پناه تو قرار مى دهم.

آن گاه رسول مكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آب خواست، جرعه اى بر گرفت و به دهان برد و مضمضه كرد و بعد آن جرعه را از دهان به داخل كاسه اى بيرون ريخت و آن گاه آن آب را بر سر و سينه و بين دو كتف فاطمه عليها‌السلام افكنده و على عليه‌السلام را نيز صدا كرد و همين عمل را با او هم انجام داد (153).

### 135 - خطاب به على پس از ايراد خطبه

پس از ايراد خطبه فدكيه، دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روانه منزل خويش مى شود. اميرالمؤمنين عليه‌السلام در انتظار است. فاطمه عليها‌السلام وارد خانه مى شود و خطاب به همسرش ‍ مى گويد: اى پسر ابى طالب! مانند جنينى كه در شكم پرده نشين است، پرده به خود پيچيده و خود را در آن نهان كرده اى و مانند شخص متهم در كنج خانه نشسته و خانه نشين شده اى. تو همانى كه از اين پيش در كارزار مى تاختى و دلاوران و جنگاوران را به كام مرگ مى انداختى، اكنون چه شد كه پرهاى مرغان بى بال و پر بر سرت ريخته و بيچاره ات كرده است.

اينك پسر «ابى قحافه» عطيه پدر را از كفم ربود و ذخيره اطفالم را گرفت، آشكارا با من ستيز مى كند، كار به جايى رسيد كه اين مردم (فرزندان قيله: انصار) دست يارى از من برداشته اند و قبيله مهاجر رشته پيوند مرا بريدند، جماعت از من چشم پوشيدند، كسى نيست كه او را منع كرده و از من حمايت و دفاع نمايد، با خشم و غضب رفتم و با ذلت و خوارى برگشتم. تو نيز خود را در تنگناى خوارى انداخته و نيرويت را به كار نمى برى، گرگان را از هم مى دريدى، اينك مگسان تو را از هم مى درند. من از گفتن، خوددارى نكردم و از در باطل بيرون نشدم، ولى نيروى اجراى حكم حق را نداشتم، اى كاش پيش از اين مى مردم و اين خوارى و بى ارجى را نمى ديدم. عذر خواه من اينك از تو، خداى من است، چه تقصير كار در حق من باشى، و چه حامى من باشى.

آه! كه من در هر طلوعى شيونى دارم و در هر غروبى شيونى ديگر از تو، پناهگاه من مرد و آن كه بازويم بود سست شد. شكايتم را به سوى پدرم و دادخواهى را به پروردگارم وامى گذارم. بار خدايا! نيروى تو از همه افزون است و شمشير عذاب و كيفر تو تيزتر است.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام لب به سخن گشود و آغاز به سخن كرد (154):

ويل و واى از تو مباد، ويژه دشمنانت باشد، بر من خشم مگير اى دختر برگزيده موجودات و يادگار نبوت! در كار دين سستى نكردم و از حد توانايى تخطى ننمودم. اگر تو نظر به روزى دارى، رزق تو تضمين شده و كفيل تو تضمين شده است، و آنچه از براى تو تهيه شده است بهتر از آنچه از تو قطع شده است مى باشد، پس بگو: «حسبى الله؛ خدا مرا بس ‍ است».

فاطمه فرمود: «حسبى الله» خدا مرا بسنده كرده است و سكوت فرمود (155).

### 136 - فاطمه، دوشادوش همسر

امام على عليه‌السلام همين كه از جنگ احد بازگشت، شمشير خون آلود خويش را به دست فاطمه عليها‌السلام داد و شعرى سرود كه آغازش چنين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| افاطم هاك السيف غير ذميم |  | فلست بر عديد و لابلئيم |

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

شمشير على را بگير، فاطمه! شوهر تو مسئوليتى را كه بر دوش مى كشيد، به تمامى انجام داد. او اينك قهرمانان قريش را در زمين به خون خودشان درغلتانده است!

زهراى گرامى عليها‌السلام شمشير همسرش را گرفت، آن را شست و پاك كرد و برايش باز پس آورد (156).

### 137 - تقسيم امور خارجى و داخلى خانه

حضرت على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و تقاضا كردند كه خدمات خانه و زندگى را براى هر يك مقرر فرمايد. حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه عليها‌السلام را به خدمات درون خانه گماشت و بيرون خانه را به على عليه‌السلام واگذاشت.

حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: فقط خدا مى داند كه من چه قدر مسرورم از اين كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا ماءمور به امورى نساخت كه فقط از عهده مردان برمى آيد (كنايه از اين كه زنان توانايى حمل بار گران زندگى را ندارند (157)).

### 138 - درخواست غذا از فاطمه

روزى على عليه‌السلام فرمود: فاطمه جان! آيا غذايى هست كه بياورى؟

پاسخ شنيد: سوگند به آن كه حق تو را بزرگ شمرده، سه روز است كه غذاى كافى در منزل نداريم و سهم خود از همان مقدار ناچيز را هم به شما بخشيدم و خود گرسنگى را تحمل نمودم.

على عليه‌السلام مى گويد: چرا به من خبر ندادى؟

زهرا عليها‌السلام مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا نهى نمود كه چيزى از تو بخواهم، و به من سفارش نمود:

دخترم چيزى از پسر عمويت درخواست مكن. اگر چيزى براى تو آورد، بپذير، والا تو درخواست چيزى نداشته باش (158).

و آن جا كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى ديد على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام جز پوستى كه شبها بر آن بخوابند و روزها با آن شتر خود را علف دهند، چيز ديگر ندارند، به دخترش فرمود: دخترم! صبر و تحمل داشته باش، زيرا موسى بن عمران ده سال با همسرش زندگى كرد و فرشى جز يك قطعه عباى قطوانى نداشتند (159).

### 139 - محبت فاطمه به على

شيخ مفيد (ره) در ارشاد مى گويد:

چون پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على بن ابى طالب عليه‌السلام را به غزوه ذات السلاسل فرستاد، او را عصابه اى بود كه در روز بسيار سختى (مثل جهاد) به سر مى بست. على عليه‌السلام به منزل آمد و آن را از فاطمه طلبيد.

فاطمه عليها‌السلام گفت: قصد كجا داريد؟ پدرم شما را به كجا روانه كرده؟

على عليه‌السلام فرمود: پدرت مرا به وادى رمل ماءمور نمود (چون لشكر كفر هم سوگند شده بودند كه پيغمبر و على را از بين بردارند).

فاطمه عليها‌السلام غمگين شد و از محبت بر على عليه‌السلام گريست.

در خلال اين حال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد، چون فاطمه عليها‌السلام را به آن حال ديد، گفت: اى فاطمه! مى ترسى كه شوهرت كشته شود، لذا گريه مى كنى، نه والله! تا خدا نخواهد، كشته نگردد.

على عليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله! راضى نباش (دريغ مدار) كه من به بهشت نروم (160).

### 140 - كمك در كار خانه

زيد بن حسن گويد كه شنيد امام صادق عليه‌السلام مى فرمود:

على عليه‌السلام در خوراك و روش از همه مردم به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همانندتر بود و شيوه او چنان بود كه خود نان و زيت مى خورد و به مردم نان و گوشت مى خوراند. فرمود: رسم اين بود كه على عليه‌السلام آب و هيزم را به خانه مى آورد و فاطمه عليها‌السلام آرد آسيا مى كرد و آن را خمير مى نمود و نان مى پخت و جامه وصله مى زد. فاطمه عليها‌السلام از همه مردم زيباروتر بود و گويى بر دو گونه اش دو گل شكفته بود. صلى الله عليه و على ابيها و بعلها و بنيها (161).

### 141 - بيمارى فاطمه و انار خواستن او

روزى حضرت امير عليه‌السلام به خانه آمد، ديد زهرا عليها‌السلام بيمار افتاده. چون شدت بيمارى و تب آن بانو را ديد، سرش را به دامن گرفت و بر رخسارش نظر كرد و گريست و فرمود: يا فاطمه! چه ميل دارى؟ از من بخواه.

آن معدن حيا و عفت عرض كرد: يا پسر عم! چيزى از شما نمى خواهم. پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: از شوهرت على هرگز خواهش مكن، مبادا خجالت بكشد.

حضرت فرمود: اى فاطمه! به جان من تو آنچه ميل دارى، بگو.

عرض كرد: حال كه قسم دادى، چنانچه در اين حالت انارى باشد، خوب است.

على عليه‌السلام بيرون شد و از اصحاب جوياى انار شده، عرض ‍ كردند: فصل آن گذشته، مگر آن كه چند دانه انار براى شمعون آوردند.

حضرت خود را به در خانه شمعون رسانيد و دق الباب نمود.

شمعون بيرون آمد، ديد اسدالله الغالب بر در است. عرض كرد: چه باعث شد كه خانه مرا روشن نمودى؟

حضرت فرمود: شنيدم از طائف براى تو انارى آوردند، اگر چيزى از آن باقى باشد يك دانه به من بفروشى كه مى خواهم به جهت بيمار عزيزى ببرم.

عرض كرد: فداى تو شوم، آنچه بود مدتى است فروخته ام.

آن حضرت به فراست علم امامت مى دانست كه يكى باقى مانده، فرمود: جويا شو، شايد دانه اى باقى باشد و تو بى خبر باشى.

عرض كرد: از خانه خود باخبرم. زوجه اش پشت در ايستاده بود و گفت وگو را بشنيد، صدا برآورد: اى شمعون! يك انار در زير برگها ذخيره و پنهان كرده ام و آن را خدمت حضرت آورد. حضرت چهار درهم داد.

حضرت فرمود: زوجه ات براى خود ذخيره كرده بود و زايد براى او باشد. آن را گرفت و به شتاب روانه خانه شد، اما در راه صداى ضعيف و ناله غريبى شنيد. از پى آن رفت تا داخل خرابه شد، ديد شخصى اعمى و بيمار غريب و تنها به خاك افتاده، از شدت ضعف و مرض مى نالد. امام بر بالين او نشست و سر او را در كنار گرفت و پرسيد: اى مرد! چند روز است بيمار شده اى؟

عرض كرد: اى جوان صالح! من از اهل مداين هستم، بسيار به قرض افتادم و مدتى است به كشتى سوار و به اين ديار آمدم كه شايد خدمت اميرالمؤ منان برسم تا علاجى در قرض من نمايد، در اين حال مريض ‍ شدم و ناچار گرديدم.

آن جناب فرمود: يك انار در اين شهر بود به جهت بيمار عزيزى داشتم كه تحصيل نموده ام، لكن اكنون تو را نتوان محروم نمود. نصف آن را به تو مى دهم و نصف ديگر آن را براى او نگه مى دارم. آن گاه انار را دو نيم نمود و به دهان آن مريض مى نمود تا نصف تمام شد، آن گاه فرمود: ديگر ميل دارى؟

عرض كرد: بسيار دلم بى قرار است، هر گاه نصف ديگر را احسان نمايى، كمال امتنان است.

آن جناب، سر خود را به زير افكند به نفس خود خطاب نمود: يا على! اين مريض در اين خرابه غريب افتاده از اين جهت به رعايت سزاوار است. شايد براى فاطمه وسيله ديگر فراهم شود. پس نيم ديگر را به او دادند. چون تمام شد آن بيمار كور دعا كرد.

حضرت با دست تهى، متفكر و متحير، كه آيا چه جوابى به زهرا عليها‌السلام بگويد، زيرا به او وعده انار داده بود، از خرابه بيرون آمد، اما آهسته آهسته عرق خجلت آمد تا به در خانه رسيد و از داخل شدن خانه شرم داشت و سر مبارك را از خانه پيش برد تا بنگرد آن مخدره در خواب است يا بيدار. ديد آن بانوى معظمه عرق كرده و نشسته، اما طبقى از انار نزد آن بانو است كه از جنس انار دنيا نيست و تناول مى فرمايد. خوشحال شده و داخل خانه شد و از واقعه جويا شد.

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: پسر عم! چون تشريف برديد، زمانى نگذشت كه صحت بر من عارض و ناگاه دق الباب شد. فضه رفت و ديد شخصى طبقى انار آورده كه آن را جناب اميرالمؤمنين داده كه براى سيده زنان، فاطمه بياورم (162).

### 142 - توصيف خانه على و فاطمه

عبدالله بن عجلان سكونى گويد:

از حضرت باقر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: خانه على و فاطمه از حجرات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و سقف خانه شان عرش پروردگار جهانيان مى باشد و از درون خانه آنان پنجره اى گشاده به سوى عرش است كه معراج وحى مى باشد و فرشتگان صبح و شب و در هر ساعت و هر لحظه بر آنان وحى نازل مى كنند. ورود و خروج گروههاى فرشتگان از آنان نمى گسلد، گروهى فرود مى آيند و گروهى بالا مى روند (163).

### 143 - استقبال فاطمه از شوهرش على

از اسماء بنت عميس روايت شده است كه گويد:

پس از آن كه حضرت على عليه‌السلام مورد اصابت شمشير ابن ملجم قرار گرفته بود، من خدمت حضرت بودم، ناله اى كرد و از هوش رفت و بعد از لحظه اى به هوش آمد و فرمود: خوش آمدى.

به آن حضرت گفته شد: چه مى بينى؟

على عليه‌السلام فرمود: اينان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و برادرم جعفر و عمويم حمزه هستند، درهاى آسمان گشوده گشته و فرشتگان فرود آمده و بر من سلام و بشارت مى دهند و اين فاطمه عليها‌السلام است كه فرشتگان خدمتكارانش اطرافش را گرفته اند (164).

### 144 - تشبيه كردن على عليه‌السلام به كعبه

محمود بن لبيد در ضمن گفتارى طولانى گويد: عرض كردم: اى بانوى من! چه شد كه على عليه‌السلام نسبت به حق خود سكوت كرد و اقدامى ننمود؟

فرمود: اى ابوعمر، همانا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: امام على عليه‌السلام چون كعبه است، به سوى او مى روند و او به سوى كسى نمى رود (165).

### 145 - خاموشى خشم خدا به وسيله اشك

فاطمه عليها‌السلام گفت: اى ابوالحسن! من از پدرم شنيدم كه مى فرمود: اشك، خشم خداوند را خاموش مى كند و قبر باغى از باغهاى بهشت نخواهد بود، مگر هنگامى كه بنده از ترس خدا گريه كند و خداوند عزيز جبار مى داند كه من با اين اشكها از خوف خدا مى گريم.

على عليه‌السلام گريست. فاطمه عليها‌السلام از اشكهاى آن حضرت گرفته و بر چهره خود كشيده گفت: اى ابوالحسن! اگر غمگينى در بين امت گريه كند، خداوند آن امت را مورد بخشايش خود قرار مى دهد. پسر عمويم! تو غمگين و محزونى و من اشك چشم تو را به صورت مى كشم تا مشمول رحمت خدا شوم (166).

### 146 - با تو هستم، در هر شرايطى!

حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: اى سلمان! واى بر آنان! مى خواهند فرزندانم حسن و حسين را يتيم كنند. به خدا سوگند، اى سلمان از درب مسجد به جايى نمى روم تا اين كه پسر عمويم را با چشمان سالم ببينم.

سلمان نزد حضرت على عليه‌السلام برگشته و فرمايش حضرت زهرا عليها‌السلام را بازگو كرد. على عليه‌السلام از جا حركت كرده و از مسجد بيرون آمد.

هنگامى كه چشم حضرت به اميرالمؤمنين عليه‌السلام افتاد، خود را بر شانه هاى آن حضرت آويخت و فرمود: روحم فداى روح تو و جانم سپر بلاى تو باد اى ابوالحسن! اگر در شرايط خوب باشى من با تو هستم و اگر در شرايط بدى باشى من نيز با تو هستم. هر دو با هم گريستند. درود و رحمت خداوند بر آنان باد (167).

### 147 - ذخيره غذا براى سفر على

رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت على عليه‌السلام را به يكى از مسافرتهاى دور اعزام فرمود، زهرا عليها‌السلام كه بار سفر و وسايل رفت و آمد را آماده مى ساخت، مقدارى از گوشت قربانى را براى شوهرش ذخيره نمود، از او پرسيدند: مگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مصرف گوشت قربانى نهى نفرموده است؟ پاسخ داد: انه قد رخص فيها؛ مصرف گوشت عيد قربان اجازه داده شد (168)».

### 148 - تهديد به نفرين

ابو جعفر طوسى در «اختيار الرجال» از امام صادق عليه‌السلام به نقل از سلمان فارسى (ره) روايت مى كند كه حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام در مورد كسانى كه به حقوق شوهر و پسر عمش ‍ على عليه‌السلام تجاوز كرده بودند، چنين فرمود:

خلوا عن ابن عمى! فو الذى بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لانشرن شعرى و لاضعن قميص رسول الله على راءسى و لاصرخن الى الله تبارك و تعالى فماناقة صالح باكرم على الله منى و لا الفصيل باكرم على الله من ولدى؛

رها كنيد پسر عموى مرا! سوگند به آن خدايى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به حق برانگيخت، اگر از وى دست برنداريد، گيسوان خود را پريشان كرده و پيراهن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر سر افكنده و در برابر خدا فرياد خواهم زد. يقين بدانيد كه ناقه صالح، در نزد خدا از من گرامى تر نبود، و بچه آن ناقه نيز از فرزندان من قدر و قيمتش ‍ زيادتر نبود (169)».

### 149 - فاطمه تنها همسر على در زمان حياتش

در كتاب امالى شيخ صدوق از ابوبصير نقل شده كه مى گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداى تعالى بر حضرت على بن ابى طالب عليه‌السلام تا وقتى حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام زنده بود، تمامى زنان را حرام كرد. ابوبصير گفت: اين براى چه بود؟ امام فرمود: چون حضرت فاطمه عليها‌السلام هيچ گاه حيض نمى شد و هميشه پاك بوده است (170).

### 150 - رفتار فاطمه از زبان على

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود: تا فاطمه زنده بود، كارى نكردم كه او را به خشم آورد و بر هيچ كارى او را مجبور ننمودم و او نيز هيچ گاه مرا به خشم نياورد و در هيچ كارى نافرمانى مرا نكرد و به راستى هر وقت به او نظر مى كردم غم و اندوه هايم برطرف مى شد (171).

### 151 - سخن فاطمه درباره على

حضرت فاطمه عليها‌السلام در برابر يكى از افراد نادان مدينه فرمود:

مى دانيد على كيست؟ على، امامى ربانى و الهى، و اندامى نورانى و مركز توجه همه عارفان و خداپرستان و فرزندى از خاندان پاكان، گوينده به حق و روا، جايگاه اصلى محور امامت و پدر حسن و حسين دو دسته گل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و دو بزرگ و سرور جوانان اهل بهشت است (172).

### 152 - خستگى فاطمه

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد خانه على عليه‌السلام گرديد. ملاحظه نمود كه آن حضرت به همراه فاطمه عليها‌السلام مشغول آسيا كردن مى باشند، پرسيد: كدام يك از شما بيشتر خسته مى باشيد؟

على عليه‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا! فاطمه خسته تر است.

به فاطمه عليها‌السلام فرمود: بلند شو دخترم!

فاطمه عليها‌السلام حركت كرد و حضرت جاى او نشسته، با على عليه‌السلام مشغول به آرد كردن دانه ها شد (173).

## ح: فاطمه زهرا عليها‌السلام و تربيت فرزندان

### 153 - توجه به حضور فرزندان در خانه

روايت شده است كه حضرت فاطمه عليها‌السلام به خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و در حالى كه گريه مى كرد، گفت: حسن و حسين از خانه خارج شده اند و نمى دانم به كجا رفته اند؟

حضرت فرمود: مطمئن باش كه آنها در پناه خدا هستند.

در اين هنگام جبرئيل شتابان آمد و گفت: آنها در باغ بنى نجار، در كنار هم خوابيده اند و خداوند فرشته اى را فرستاده كه يك بالش را زير آنها و يك بالش را روى آنها گسترده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اصحابشان بيرون آمدند و آن دو را همان جا ديدند، در حالى كه مارى دور آنها حلقه زده بود. حضرت آنها را بر دوش خود گرفت.

اصحاب گفتند: بگذار ما آنها را بياوريم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چه خوب مركوب است مركوب آنها! و چه سواران خوبى! و پدرشان بهتر از آنهاست. (174)

### 154 - گرسنگى حسنين

سلمان فارسى مى گويد:

فاطمه عليها‌السلام گفت: اى رسول خدا! حسن و حسين گرسنه هستند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن دو فرمود: اى حبيبان من! چه مى خواهيد؟

گفتند: ميل به غذا داريم.

حضرت فرمود: خدايا! به اينها غذا بخوران.

سلمان مى گويد: ديدم كه در دست پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم «بهى» شبيه سبو مى باشد كه از شير سفيدتر است. آن را با انگشت ابهامش ماليد و دو نيم نمود و نصفش را به حسن و نيم ديگرش را به حسين داد. من همچنان نظاره مى كردم كه به خوردن آن «به» ميل پيدا نمودم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اين غذاى بهشت است و غير ما كسى از آن نمى خورد مگر اين كه از حساب نجات پيدا كند و تو نيز بر طريق نيكى هستى (175).

### 155 - تشويق به عبادت در فرزندان

بسيار مى شد كه با مناجاتها و گريه هاى شبانه مادر، بچه ها از خواب بيدار مى شدند. امام حسين عليه‌السلام مى گويد:

در يك شب جمعه ديدم مادر در محراب عبادت ايستاده و تا طلوع صبح در ركوع و سجده بود و همه را دعا مى كرد. گفتم: مادرم! چرا براى خود چيزى نخواستى؟ گفت: پسرجانم! اول همسايه، بعد خودت (176).

زهرا عليها‌السلام در هنگام غروب نمى گذاشت بچه ها بخوابند و اگر در خواب بودند، آنها را بيدار مى كرد كه آن وقت، وقت استجابت دعاست. و همچنين در شبهاى قدر آنها را با غذاى سبك دادن بيدار نگاه مى داشت (177).

او بچه ها را زياد به ياد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى انداخت (178)و به سفارش پدرش بچه ها را دسته گل مى دانست و آنها را براى ياد گرفتن قرآن و دعا به نزد او مى فرستاد (179).

### 156 - لباس بهشتى براى حسنين

عيد نزديك بود و حسنين عليه‌السلام جامه نو نداشتند. به مادرشان حضرت زهرا عليها‌السلام گفتند: كه براى پسران فلانى لباسهاى نو دوخته شده، اى مادر! آيا براى ما لباس نو نمى دوزى؟

فرمود: ان شاءالله برايتان دوخته خواهد شد.

عيد كه فرا رسيد، جبرئيل عليه‌السلام دو جامه از جامه هاى بهشتى نزد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد، حضرت به جبرئيل فرمود: برادر، جبرئيل! اين چيست؟

جبرئيل سخنان حسنين عليه‌السلام را به مادرشان و پاسخ حضرت زهرا عليها‌السلام را كه فرموده بود: ان شاء الله برايتان دوخته خواهد شد، به آن حضرت گفت (180).

### 157 - درخواست ارث براى فرزندان

هنگامى كه فاطمه زهرا عليها‌السلام حسنين عليه‌السلام را خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد و عرض كرد: هذان ابناك فورثهما شيئا؛ اين دو پسران تويند، آن دو را چيزى از خود ارث بده».

فرمود: اما الحسن فله هيبتى و سوددى و اما الحسين فان له جراءتى و جودى؛ اما براى حسن، هيبت و سيادت من باشد و اما براى حسين، جراءت (شجاعت) و جود من باشد».

عرض كرد: راضى شدم.

و از اين رو حسن حليم و باحشمت بود و حسين جواد و شجاع بود (181).

### 158 - استفاده از جاذبه شعر در تربيت كودكان

حضرت زهرا عليها‌السلام آن گاه كه كودكان خود را به بازى مى گرفت، و به تربيت روحى و پرورش جسمى عزيزان خود مى پرداخت، در قالب زيبايى اشعار اديبانه مى فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اشبه اباك يا حسن |  | واخلع عن الحق الرسن |
| و اعبدالها ذالمنن |  | و لا توال ذالاحن |

حسن جان! مانند پدرت على عليه‌السلام باش و ريسمان را از گردن حق بردار.

خداى احسان كننده را پرستش كن و با افراد دشمن كينه توز دوستى مكن.

و آن گاه كه امام حسين عليه‌السلام را بر روى دست نوازش مى داد، مى فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انت شبيه بابى |  | لست شبيها بعلى |

حسين جان! تو به پدرم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شباهت دارى و به پدرت على عليه‌السلام شبيه نيستى. امام على عليه‌السلام سخنان فاطمه عليها‌السلام را مى شنيد و تبسم مى كرد (182).

### 159 - درجات اهل بيت پيامبر در قيامت

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خانه فاطمه عليها‌السلام آمد. همين كه خواست لحظه اى در گوشه اى بيارامد، حسن آب خواست. حضرت برخاست و به نزد گوسفندى كه داشتيم رفته، با دست خويش ‍ شير دوشيد و در ظرفى نزد حسن آورد. در اين حال حسين نيز آب خواست. او سعى مى كرد آب را از حسن بگيرد، اما رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمى گذاشت.

حضرت فاطمه عليها‌السلام كه از صداى بچه ها متوجه آنها شده بود، پيش آمد و ديد كه پيامبر سعى دارد آب را اول به حسن بدهد. گفت: گويا حسن را بيشتر از حسين دوست مى داريد؟

فرمود: نه، چون اول حسن آب خواست، مى خواهم نخست او بياشامد. و گرنه من، تو، اين نورديده و اين (على) كه خوابيده است، در روز قيامت همه مان در يك درجه خواهيم بود (183).

### 160- بازگويى سخنان پيامبر نزد فاطمه

حسين در دوران كودكى پاى منبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى نشست و هر آنچه را كه پيامبر مى فرمود، حفظ كرده، در خانه به مادرش فاطمه زهرا عليها‌السلام باز مى گفت. روزى مادرش براى حسين صندلى آورد و او را بر آن نشاند و فرمود: خوب پسر جان! حالا مثل پدر موعظه كن.

او هم آنچه را رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد فرموده بود، با لحن و حالت بازگو كرد.

فاطمه عليها‌السلام روزى شيرين زبانى حسين عليه‌السلام را براى پدر تعريف كرد و پيامبر را علاقه مند ساخت تا صداى حسين عليه‌السلام را كه مانند پدر بزرگ سخن مى گويد، بشنود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فكر مى كنم با ديدن من خجالت بكشيد. قرار شد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جايى مخفى شود و آن وقت از حسين بخواهند، مثل بابا سخن بگويد و موعظه كند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پشت پرده پنهان كردند و حسين شروع به سخنرانى كرد.

اما بر خلاف هميشه دچار لكنت زبان شد، او كه متوجه تعجب مادر شده بود، گفت: «مادر! تعجب نكن كه زبانم خوب نمى چرخد، علتش اين است كه در پشت پرده شخصى پنهان شده است كه اگر تمام سخنوران عالم جمع شوند، در پيش او زبانشان بند مى آيد. »

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با شنيدن اين سخن از پس پرده بيرون آمد و حسين عليه‌السلام را در آغوش كشيد و دستش را زير چانه اش ‍ برد و سه مرتبه برلبان فرزند شيرين زبانش بوسه زد و فرمود: بابا به قربان شيرين زبانى ات برود (184)!

### 161 - مشاهده تشنگى كودكان

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه عده اى از ياران عزم سفر به منطقه اى دور از مدينه كرد. پس اسباب مسافرت را جمع كرده، به راه افتادند. ساعتها پشت سر هم گذشت، ولى از بدى حادثه به آب و آبادى نرسيدند.

حضرت فاطمه عليها‌السلام كه مشاهده تنشنگى كودكان آزارش ‍ مى داد، حسن و حسين عليه‌السلام را به پيش رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد و گفت: اينها كودك هستند و تاب تشنگى ندارند.

پيامبر نگاهى به آن دو كرد و متوجه شدت تشنگى آنها شد. حسن را در بغل گرفت و زبان در كامش نهاد آن گاه حسين را خواست و چنين كرد و به اين ترتيب هر دو سيراب شدند. (185)

### 162 - رعايت عدالت بين فرزندان

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با حسنين عليه‌السلام به فاطمه عليها‌السلام آمدند و او چند دانه خرما بر ايشان ذخيره كرده بود، نزد آنها آورد، خوردند و شاد شدند.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اكنون بر خيزيد و كشتى بگيريد!

آنها بر خاستند كشتى گرفتند و فاطمه زهرا عليها‌السلام براى كارى بيرون رفت. وقتى وارد شد، شنيد كه پيغمبر مى فرمايد: اى حسن! بر حسين سخت بگير و او را به زمين بزن.

عرض كرد: پدر جان! و اعجبا! او را بر اين تشجيع مى كنى؟ بزرگ را به كوچك تشجيع مى كنى؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: دختر جان! نمى پسندى بگويم حسن بر حسين سخت بگير و او را به زمين بزن، با اين حبيبم جبرئيل است كه مى گويد: اى حسين (186)!

### 163 - بيمارى حسنين

ابن عباس گويد: حسنين عليه‌السلام بيمار شدند. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با جمعى از مردم به عيادت آنان آمدند. بعضى از افراد پيشنهاد كردند: يا ابا الحسين! چه خوب است براى شفاى فرزندانت نذرى بنمايى، آن گاه على و فاطمه و فضه - كه جاريه آنان بود - نذر كردند كه اگر حسنين شفا يافتند سه روز روزه بگيرند.

هنگامى كه حسنين عليه‌السلام سلامتى خود را باز يافتند، در خانه على عليه‌السلام چيزى براى افطار موجود نبود، لذا اميرالمؤمنين عليه‌السلام از شمعون يهودى خيبرى سه صاع جو وام گرفت و فاطمه عليها‌السلام از يك صاع آن سنج قرص نان پخت و در سفره افطار نهاد.

هنگامى كه آماده افطار شدند، نداى سائلى برخاست: سلام بر شما اى خاندان محمد! مسكينى از مساكين مسلمين بر در خانه شما آمده است، اطعام كنيد، خدا از مائده هاى بهشتى شما را روزى فرمايد. خاندان وحى نان غذا صبح كردند و جز آب چيز ديگرى به كامشان نرسيد...

فرداى آن شب را نيز روزه گرفتند و چون شب فرارسيد و نان افطار شان در سفره نهاده شد، يتيمى بر در خانه آمد و باز به همان ترتيب همگى غذاى خود را به يتيم ايثار كردند.

روز سوم اسيرى از راه رسيد و مطالبه طعام كرد، بار سوم نيز آنچه در سفره بود قبل از افطار از طرف خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايثار شد.

صبح روز چهارم على عليه‌السلام دست حسنين عليه‌السلام را گرفت و به سوى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روان گرديد. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگامى كه چشمش به حسنين عليه‌السلام افتاد - كه همانند مرغكان از شدت گرسنگى مى لرزيدند - فرمود: چه سخت است براى من كه شما را به اين حال مى بينم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فورا از جاى برخاست و همراه آنان به خانه حضرت زهرا عليها‌السلام آمد و او را در محراب عبادتش مشاهده فرمود، (اما چه مشاهده اى از شدت گرسنگى بطن مباركش به پشت چسبيده و چشمهايش در گودى نشسته بود. از اين منظره پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسيار افسرده خاطر گرديد. در آن هنگام جبرئيل فرود آمد و چنين گفت: بگير يا محمد، مبارك باد بر تو اين خاندان تو، و سپس سوره «هل اتى» را قرائت نمود (187)».

### 164- عدم تبعيض بين فرزندان

در روايات مرسل آمده است:

حضرت امام حسن و امام حسين عليه‌السلام هر كدام به طور جداگانه چيزى را بر صفحه اى نوشتند. آن گاه حسن به حسين مى گفت: خط من از خط تو بهتر است؛ و حسين به حسن مى گفت: خط من بهتر است! به ناچار نزد حضرت فاطمه عليها‌السلام رفتند و درخواست داورى كردند.

حضرت فاطمه عليها‌السلام كه دوست نداشت يكى از آنها را برنجاند، لذا فرمود: برويد از پدرتان داورى بخواهيد.

رفتند و خطهايشان را نشان دادند و داورى خواستند. حضرت على عليه‌السلام هم دوست نداشت كه يكى از آنها رنجيده خاطر شود، لذا فرمود: برويد از جدتان بپرسيد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم فرمود: من در ميان شما قضاوت نمى كنم تا آن كه اسرافيل قضاوت نمايد.

اسرافيل هم گفت: از خدا مى خواهم.

وقتى كه از خداوند خواستند، خداى متعال داورى بين آن دو برادر را به مادرشان فاطمه عليها‌السلام ارجاع داد.

حضرت فاطمه عليها‌السلام گفت: خدايا، اينك داورى مى كنم. آن حضرت گردن بندى داشت، فرمود: اى فرزندان من! توجه كنيد، من دانه هاى اين گردن بند را نثار مى كنم، هر كس بيشترين دانه ها را جمع كند، خط او بهتر است.

گردن بند را در آورد و دانه هاى آن را نثار كرد. در اين هنگام جبرئيل كنار قائمه عرش خدا بود، ماءمور شد به زمين بيايد و جواهر را نصف كند تا خاطر هيچ كدام رنجيده نشود. جبرئيل امر خدا را اطاعت كرد و از حضرت امام حسن و امام حسين عليه‌السلام احترام به عمل آورد (188).

## ط: اخلاق فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 165- گردن بند با بركت

در كتاب «بشارة المصطفى» به سند معتبر از حضرت صادق عليه‌السلام چنين روايت كرده است:

روزى حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز عصر را ادا كرد، چون از نماز فارغ شد در محراب نشست و مردم بر دور آن حضرت نشسته بودند. ناگاه مرد پيرى پيدا شد از مهاجران عرب و جامه هاى كهنه پوشيده بود، از نهايت پيرى خود را نگاه نمى توانست داشت. پس ‍ حضرت متوجه او گرديد و احوال از او پرسيد.

مرد پير گفت: يا رسول الله! من گرسنه ام مرا طعام ده، و برهنه ام مرا جامعه ده، و فقيرم مرا بى نياز گردان.

حضرت فرمود: از براى تو چيزى نزد خود نمى يابم، ليكن دلالت كننده بر خير، مثل كننده آن است، برو به سوى خانه كسى كه خدا و رسول او را دوست مى دارند و او خدا و رسول را دوست مى دارد و رضاى خدا را بر جان خود اختيار مى كند، برو به سوى حجره فاطمه. و خانه آن حضرت متصل بود به حجره اى كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى خود مقرر فرموده بود، هرگاه مى خواست كه از زنان تنها شود به آن حجره مى آمد.

پس حضرت بلال را فرمود: اين مرد را ببر به خانه فاطمه.

چون آن مرد پير به در خانه فاطمه عليها‌السلام رسيد، به آواز بلند ندا در داد: السلام عليك يا اهل بيت النبوة و مختلف الملائكة و مهبط جبرئيل الروح الامين بالتنزيل من عند رب العالمين؛ سلام بر شما باد اى اهل خانه پيامبر، و محل آمدن و رفتن ملايكه، و محل نزول جبرئيل روح الامين با قرآن مجيد از جانب پروردگار عالميان.

پس حضرت فاطمه عليها‌السلام گفت: بر تو باد سلام، كيستى تو؟ گفت: من مرد پيرى از عرب، آمده ام به سوى پدر تو و هجرت كرده ام از مكان دورى. اى دختر محمد! گرسنه و برهنه ام، پس مواسات كن با من از مال خود، تا خدا تو را رحمت كند.

حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام و حضرت اميرمؤمنان على عليه‌السلام و رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه روز بود كه طعام تناول نكرده بودند، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حالت را از ايشان مى دانست.

پس حضرت فاطمه عليها‌السلام پوست گوسفندى در خانه داشت كه حضرت امام حسن و امام حسين عليه‌السلام بر روى آن مى خوابيدند، آن را به سائل بخشيد و فرمود: بگير اين را شايد حق تعالى از اين بهتر از براى تو ميسر گرداند.

اعرابى گفت: اى دختر محمد! من به سوى تو از گرسنگى شكايت كردم و تو پوست گوسفندى به من دادى، من چه كنم با آن با گرسنگى كه دارم؟

چون حضرت فاطمه عليها‌السلام اين سخن را از سائل شنيد، دست دراز كرد به سوى گردن بندى كه فاطمه دختر حمزه براى آن حضرت هديه فرستاده بود، آن را از گردن خود گسيخت، به سوى اعرابى افكند و فرمود: بگير اين گردن بند را بردار و بفروش، شايد كه حق تعالى بهتر از اين تو را عوض دهد.

پس اعرابى آن گردن بند را برداشت و به سوى مسجد رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد، هنوز حضرت با اصحاب خود نشسته بود، گفت: يا رسول الله! فاطمه اين گردن بند را به من داد و گفت: بفروش شايد حق تعالى براى تو بهتر از اين ميسر گرداند.

آن حضرت چون اين سخن را شنيد، گريست و فرمود: چگونه حق تعالى از براى تو از اين بهتر ميسر گرداند و حال آن كه فاطمه دختر محمد به تو داده است، بهترين دختران فرزند آدم.

پس در آن حال عمار برخاست و گفت: يا رسول الله! آيا رخصت مى دهى مرا كه اين گردن بند را بخرم؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بخر اى عمار! اگر شريك شوند در اين گردن بند تمام جن و انس، هر آينه حق تعالى ايشان را معذب نسازد به آتش جهنم.

عمار گفت: به چند مى فروشى آن را اى اعرابى؟ گفت: به آن قدر كه از گوشت و نان سير شوم و يك برد يمانى كه عورت خود را به آن بپوشانم، و در آن برد براى پروردگار خود نماز كنم، و يك دينار طلا كه مرا به اهل خود برساند. در آن وقت عمار حصه خود را از غنيمت خبير فروخته بود و چيزى از براى او مانده بود.

پس عمار گفت: اين گردن بند را از تو مى خرم به بيست دينار و دويست درهم هجرى و يك برد يمانى و شترى كه خود دارم كه تو را به اهل خود برساند و آن قدر چيزى كه سير شوى از نان گندم و گوشت.

اعرابى گفت: چه بسيار جوانمردى به مال خود اى مرد!

عمار او را با خود برد و آنچه را گفته بود تسليم او نمود. اعرابى خدمت پيامبر برگشت. حضرت فرمود: اى اعرابى آيا سير شدى و پوشيده شدى؟

اعرابى گفت: بلى، مستغنى و بى نياز شدم، پدر و مادرم فداى تو باد.

حضرت فرمود: پس جزا ده فاطمه را به آنچه كرد نسبت به تو اى اعرابى.

گفت: خداوندا، تويى پروردگارى كه تو را حادث نيافته ام، هميشه بوده اى و خدايى كه عبادت كنم به جز تو نداريم، و تويى روزى دهنده ما بر همه حال. خداوندا، اعطا كن به فاطمه آنچه ديده نديده باشد، و گوشى نشنيده باشد.

پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمين گفت بر دعاى او و رو به اصحاب خود كرد و فرمود: حق تعالى به فاطمه اعطا كرده است در دنيا آنچه اعرابى براى او سئوال كرد، زيرا كه منم پدر او، و احدى از عالميان مثل من نيست، و على شوهر حسن اوست كه اگر على نمى بود، فاطمه را جفتى و مانندى نبود، حق تعالى به او حسن و حسين را عطا كرده، و به هيچ كس از عالميان چنين فرزند نداده است، بهترين فرزند زادگان پيغمبران هستند، و بهترين جوانان بهشت اند.

در آن وقت در برابر آن حضرت سلمان و مقداد و عمار نشسته بودند، پس ‍ فرمود: مى خواهيد زياده بگويم؟

گفتند: بلى، يا رسول الله!

فرمود: جبرئيل عليه‌السلام به نزد من آمد و گفت: چون فاطمه از دنيا رحلت كند و او را دفن كنند، دو ملك در قبر او آيند و از او سئوال كنند: كيست پروردگار تو؟ او در جواب گويد: خداوند عالميان پرودگار من است. پس گويند: كيست پيغمبر تو؟ گويد: پدر من. گويند: كيست ولى و امام تو؟ گويد: اين كه در كنار من ايستاده است على بن ابى طالب.

پس فرمود: ديگر بگويم از فضايل او... به درستى كه حق تعالى موكل گردانيده است به فاطمه گروه بسيارى از ملايكه را كه محافظت مى نمايند او را از پيش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ، و آن ملايكه با اويند در حيات او، و بعد از وفات او نزد قبر او خواهند بود، و صلوات بسيار مى فرستند بر او و بر پدرش و بر شوهرش و فرزندانش. پس هر كه او را زيارت كند بعد از وفات من، چنان است كه مرا زيارت كرده در حيات من؛ و هر كه على را زيارت كند، چنان است كه فاطمه را زيارت كرده باشد؛ و كسى كه امامان از فرزندان ايشان را زيارت كند، چنان است كه ايشان را زيارت كرده است.

پس عمار آن گردن بند را با مشك خوشبو كرد. و در برد يمانى پيچيد آن را، و غلامى داشت كه او را «سهم» نام كرده بود، و از حصه غنيمت خيبر او را خريده بود. پس آن گردن بند را به غلام داد و گفت: اين را به خدمت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ببر و تو را نيز به او بخشيدم.

چون غلام آن را خدمت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد، آنچه عمار گفته بود، عرض كرد. فرمود: برو به نزد فاطمه و گردن بند را به او بده و تو را به او بخشيدم.

چون غلام به خدمت جناب فاطمه عليها‌السلام رفت و پيغام حضرت را رسانيد، جناب فاطمه عليها‌السلام گردن بند را گرفت و غلام را آزاد كرد. پس غلام خنديد. حضرت فرمود: چرا مى خندى؟ گفت: تعجب مى كنم از بسيارى بركت اين گردن بند، گرسنه را سير كرد، و برهنه را پوشيده كرد، و فقير را غنى كرد، و بنده را آزاد كرد، باز به صاحبش ‍ برگشت (189).

### 166- ايثار فاطمه

شب فرا رسيد، هنگام نماز عشاء بود، مسلمين در مسجد مدينه براى اداى نماز با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جمع شده بودند، نماز عشاء به جماعت خوانده شد، پس از نماز، هنوز صفهاى نماز برقرار بود كه مردى از ميان صف برخاست و به حضار گفت: من مردى غريب و گرسنه هستم، از شما تقاضاى غذا دارم.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: از غربت و غريبى، سخن مگو، كه با ياد آن، رگهاى قلبم بريده مى شود. بدان كه افراد غريب، چهار عدد هستند:

1- مسجدى كه در ميان قبيله و قومى باشد، ولى در آن نماز نخوانند.

2- قرآنى كه در دست مردم باشد و آن را نخوانند.

3- دانشمندى كه ميان جمعيتى قرار گيرد، ولى مردم به او بى اعتنا باشند و او را تنها بگذارند.

4- اسيرى كه در ميان كافران خدانشناس باشد.

سپس پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به جمعيت كرد و فرمود: كيست در ميان شما، كه عهده دار مخارج زندگى اين مستمند شود، تا شايسته بهره مندى از فردوس بهشت گردد؟

در ميان جمعيت، امام على عليه‌السلام برخاست و اعلام آمادگى براى رسيدگى به امور آن فقير كرد، دست فقير را گرفت و به خانه اش برد، و جريان را به فاطمه عليها‌السلام گفت. در خانه غذايى جز به اندازه يك نفر نبود، با اين كه حضرت على عليه‌السلام و فاطمه عليها‌السلام و فرزندانشان، گرسنه بودند، و على عليه‌السلام در آن روز، روزه بود و هنگام افطار، نياز به غذا داشت.

فاطمه عليها‌السلام جريان را به عرض على عليه‌السلام رساند، در عين حال، على عليه‌السلام فرمود: آن طعام را حاضر كن.

فاطمه عليها‌السلام غذا را حاضر كرد. حضرت على عليه‌السلام به آن غذا نگاه كرد، ديد اندك است. با خويش گفت: اگر از آن غذا بخورم، مهمان سير نمى شود، و چنانچه از آن نخورم، مهمان از آن غذا نخواهد خورد (و يا غذاى براى مهمان، ناگوار خواهد شد).

طرحى به نظر على عليه‌السلام رسيد و آن اين بود كه به فاطمه عليها‌السلام آهسته فرمود: چراغ را روشن كن، ولى در روشن كردن چراغ، دست به دست كن و طول بده، تا مهمان از غذا بخورد و سير شود.

على عليه‌السلام خود نيز دهانش را مى جنبانيد، و چنين وانمود مى كرد كه غذا مى خورد، و فقير بى آن كه متوجه شود، به طور كامل غذا خورد و سير شد و به كنار نشست، و باز از غذا ماند، خداوند به آن غذا بركت داد. همه افراد خانواده از آن غذا خوردند و سير شدند.

صبح وقتى كه على عليه‌السلام براى اداى نماز به مسجد رفت، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از او پرسيد: با مهمان چه كردى؟ آيا غذايش دادى؟

على عليه‌السلام فرمود: آرى، سپاس خداوند را كه كار به نيكويى انجام شد.

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: خداوند تبارك و تعالى به خاطر مهمان نوازى تو و اشتغال به چراغ و نخوردن غذا تعجب كرد و جبرئيل اين آيه را در شاءن شما خواند:

و يؤ ثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة (190)؛ آنها تهيدستان را بر خودشان مقدم مى دارند، اگر چه نياز سخت به آن (غذا) داشته باشند (191).

### 167- بخشيدن گوشواره و پرده در راه خدا

برنامه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين بود كه وقتى از سفر بر مى گشت، اول به خانه حضرت فاطمه عليها‌السلام مى رفت و زياد هم مى نشست. ولى در يكى از مسافرتها حضرت فاطمه عليها‌السلام به مناسبت ورود و مقدم پدر و شوهر خويش، يك جفت خلخال از جنس نقره، يك گردن بند، يك جفت گوشواره و يك پرده براى در اتاق تهيه فرموده بود و به اين وسيله مقدم آنها را گرامى داشت.

وقتى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد خانه فاطمه عليها‌السلام شد و اصحاب جلو در خانه منتظر مراجعت آن حضرت بودند، ديدند پيامبر زود برگشت و آثار ناخشنودى هم از چهره اش ظاهر است و يكسره به مسجد رفت و كنار منبر نشست.

فاطمه عليها‌السلام دانست كه پيامبر اكرم به خاطر اين تغيير در وضع خانه، يعنى داشتن پرده و خلخال و گردن بند و گوشواره متغير شده است، لذا بدون فوت وقت، اول پرده را باز كرد و در وسط اتاق پهن نمود و سپس خلخال و گوشواره و گردن بند را باز كرد و در ميان پرده گذاشت و پيچيد و به دست يك نفر داد و گفت: به پدرم سلام برسان و بگو دخترت گويد: اينها را در راه خدا انفاق كن.

وقتى كه فرستاده حضرت فاطمه عليها‌السلام خدمت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و آن بسته را تحويل داد، پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سه مرتبه فرمود: انجام داد... (يعنى آنچه من مى خواستم، انجام داد). پدرش به قربانش، پدرش به قربانش، پدرش به قربانش. دنيا براى محمد و آل محمد نيست و اگر دنيا به مقدار بال پشه اى ارزش مى داشت، خدا به قدر جرعه آبى از آن را نصيب كافر نمى كرد.

سپس حركت كرد و به خانه حضرت فاطمه عليها‌السلام رفت (192).

### 168- فروختن گردن بند و آزاد كردن بنده

حضرت امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

اسماء بنت عميس براى من نقل كرد كه روزى خدمت فاطمه زهرا عليها‌السلام بودم، پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد و ديد آن حضرت گردن بندى از طلا كه على ابن ابى طالب عليه‌السلام براى او خريده بود، به گردن دارد.

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: مبادا مردم بگويند كه فاطمه، دختر محمد، لباس جباران را مى پوشد!

حضرت فاطمه عليها‌السلام بدون آن كه سخن بگويد، گردن بند را باز كرد و آن را فروخت و يك بنده از پول آن خريد و او را در راه خدا آزاد كرد و با اين كار پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خوشحال نمود (193).

### 169- خلوص در نيت فاطمه

بزل هروى از جناب حسين بن روح (ره) سئوال كرد: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چند دختر داشت؟

جواب دادند: چهار دختر.

سئوال كرد: كدام يك از آنان برتر بودند؟

پاسخ داد: فاطمه.

سئوال كرد: چرا در حالى كه او از همه دختران پيامبر كم سن و سال تر بود و از نظر مصاحبت به پيامبر، كمترين زمان و بهره از آن وى بود، چگونه و به چه علت از همه دختران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افضل بود؟

جواب داد: به خاطر دو خصلتى كه پروردگار عالم وى را به آن دو خصلت مخصص گردانيده بود:

1- از پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ميراث ها برده بود.

2- نسل پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از او بود، و پيامبر اين ويژگى را به وى نبخشيد، مگر به لحاظ فزونى خلوصى كه در نيت صديقه طاهره عليها‌السلام سراغ يافت (194).

حضرت زهرا عليها‌السلام به اين درجه والا، فقط به خاطر آن كه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، نرسيد، زيرا غير از او چهار دختر و همسران متعدد ديگرى نيز داشت؛ بلكه به خاطر اخلاص، زهد، پارسايى، عبادت، انفاق، جهاد در راه خدا و تحمل و بردبارى در مقابل رنجهايى بود كه در راه خدا كشيد. او راه خود را با اراده و خواست خود انتخاب كرد و چنين مقرر شده بود كه بانوى زنان جهان باشد؛ بلكه شايستگى آن را داشت كه به عنوان الگوى زنان در جامعه اسلامى شناخته شود و خداوند متعال فضيلت مادرى اوصيا و شرافت رابط بودن بين نبوت و امامت را به او بخشيد (195).

### 170- فاطمه دروغ نمى گويد

عاشيه گويد: به تحقيق كسى را راستگوتر از فاطمه - جز پدرش - نديدم.

روايت شده است كه هرگاه بين فاطمه عليها‌السلام و عاشيه مطلبى رخ مى داد، عايشه مى گفت: اى رسول خدا! از فاطمه سئوال كن، او دروغ نمى گويد (196).

### 171- زهد فاطمه

سلمان مى گويد: روزى ديدم حضرت زهرا عليها‌السلام براى خروج از خانه به خود پارچه اى كشيده، پشمى و كهنه، كه دوازده جاى آن وصله شده بود. من از شدت ناراحتى گريستم و گفتم: دختر كسرى و قيصر در حريرند و دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در چادر شبى پشمينه و كهنه، آن هم با اين همه وصله.

آن گاه فاطمه زهرا عليها‌السلام به نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت و عرضه داشت: «پدر جان! سلمان از چادر وصله خورده من در شگفت است، در حالى كه به خدا سوگند پنج سال است من در خانه على به سر مى برم و از مال دنيا تنها پوست گوسفندى داريم كه روزها شترمان را بر آن علوفه مى خورانيم و شبها خود به روى آن مى خوابيم و بالش ما پوستى است كه از ليف خرما پر شده است».

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر زهرا عليها‌السلام وارد شد و حالش را پرسيد. جواب داد: حالم اين گونه است كه مى نگريد؛ با عبايى زندگى مى كنيم كه نصف آن زير انداز ماست و بر روى آن مى نشينيم و نصف ديگر آن روانداز ماست كه بر روى خود مى كشيم (197).

### 172- اخلاص فاطمه

زهرا عليها‌السلام در اوج قله اخلاص بود. او در جواب پدرش كه مى فرمود: دخترم! هم اكنون جبرئيل در نزد من است و از جانب خدا پيام آورده كه هر چه بخواهى تحقق مى يابد، مى گويد: مرا جز خود او هيچ تمنايى نيست (198).

او با اين كه سه روز بود خود و فرزندانش هيچ نخورده بودند، پيراهنش را نزد يك يهودى گرو مى گذارد تا سائلى را از خانه خود نراند. وقتى كه سلمان اصرار مى كند، كمى از نان و خرما را خود بر دارد، مى فرمايد: سلمان! اين كار را فقط براى خدا انجام دادم، از اين هيچ از آن بر نخواهم داشت (199).

### 173 - شهامت و حريت حسين از پاكدامنى فاطمه

حسين عليه‌السلام در صحراى تفتيده كربلا، آن گاه كه بر نيزه ها تكيه داده، فرياد مى زند: هيهات! كه زير بار ذلت بروم. من شهامت، حريت و كرامت خويش را مرهون پاكدامنى و طهارت مادرم زهرا عليها‌السلاممى دانم (200).

### 174 - كار فقط براى رضاى خدا

عرب تازه مسلمانى در مسجد مدينه از مردم كمك خواست. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اصحاب خود نگريست، سلمان فارسى برخاست تا نياز آن بيچاره را بر طرف سازد، هر جا رفت با دست خالى برگشت، با نااميدى به طرف مسجد مى آمد كه چشمش به منزل حضرت زهرا عليها‌السلام افتاد، با خود گفت: فاطمه عليها‌السلام و منزل فاطمه عليها‌السلام سر چشمه نيكوكارى است، درب خانه را كوبيد و داستان عرب مستمند را شرح داد.

حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: اى سلمان! سوگند به خداوندى كه حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به پيامبرى برگزيد، سه روز است كه غذا نخورده ايم، و فرزندانم حسن و حسين عليه‌السلام از شدت گرسنگى بى قرارى مى كردند، و خسته و مانده به خواب رفته اند، اما من، نيكى و نيكوكارى را كه درب منزل مرا كوبيده است هرگز رد نمى كنم.

آن گاه پيراهن خود را به سلمان داد تا در مغازه شمعون يهودى گرو گذاشته مقدارى خرما و جو قرض بگيرد.

سلمان فارسى مى گويد:

پس از دريافت جو و خرما به طرف منزل فاطمه عليها‌السلام آمدم و گفتم: اى دختر رسول خدا! مقدارى از اين غذاها را براى فرزندان گرسنه ات بردار.

پاسخ داد: اى سلمان! اين كار را فقط براى خداى بزرگ انجام داديم و هرگز از آن استفاده نخواهيم كرد.

### 175 - ساده پوشى

سلمان فارسى مى گويد: روزى حضرت فاطمه عليها‌السلام را ديدم كه چادرى وصله دار و ساده بر سر دارد.

در شگفت ماندم و گفتم: عجبا! دختران پادشاه ايران و قيصر روم به كرسى هاى طلايى مى نشينند و پارچه هاى زربفت به تن مى كنند، وه اين دختر رسول خداست كه نه چادرهاى گران قيمت بر سر دارد و نه لباسهاى زيبا.

فاطمه عليها‌السلام پاسخ داد: اى سلمان! خداوند بزرگ، لباسهاى زينتى و تختهاى طلايى را براى ما در روز قيامت ذخيره كرده است (201).

## ى: نماز و عبادت فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 176- ملايكه ماءمور حركت گهواره

ثعلبى و ديگران از مفسران عامه روايت كرده اند:

بسيار اتفاق مى افتاد كه حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام مشغول عبادت بود و يكى از فرزندان مطهر او، در گهواره مى گريستند. حق تعالى ملايكه را ماءمور مى كرد كه گهواره را حركت مى دادند تا آن حضرت از عبادت فارغ مى شد (202).

### 177- زمان استجابت دعا

صديقه كبرى حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمود: از پدرم پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود: در روز جمعه، ساعتى است كه هر كس در آن ساعت دعا كند و از خداوند حاجت و نياز خود را مسئلت نمايد، شك نيست كه حاجتش بر آورده خواهد شد.

فاطمه عليها‌السلام فرمود: به پدرم عرض كردم: آن ساعت چه ساعتى است؟

فرمود: آن گاه كه نصف خورشيد وقت غروب در دامنه افق مشخص شد، لحظه استجابت دعاست.

فاطمه زهرا عليها‌السلام پس از آن به غلام خود دستور مى داد تا بر فراز بام قرار گيرد، و همين كه وقت غروب آفتاب فرا رسيد، حضرتش را با خبر نماسد تا دعا كند. (203)

### 178- نورى در محراب عبادت

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: ... دخترم فاطمه سيده زنان جهان از اولين و آخرين است، و او پاره تن من و نور چشم من و ميوه دل من و روح من در بدن من است، و او حوريه اى انسانى (و به وجود آمده) از من است، در محرابش به نماز و عبادت در پيشگاه پروردگار خويش ‍ مى ايستد، نور او براى فرشتگان آسمان مى درخشد، همچنان كه نور ستارگان براى اهل زمين مى درخشد، و خداى عزيز و جليل به فرشتگانش ‍ مى فرمايد: «فرشتگان من، كنيز من فاطمه، سيده كنيزان مرا بنگريد كه در پيشگاه من ايستاده و اندامش از خوف و خشيت من لرزان است، و با قلب خود به عبادت من روى آورده است، گواه باشيد كه من پيروان او را از آتش دوزخ امان بخشيدم (204)... »

### 179- خوف و خشيت فاطمه

زمانى كه اين آيه شريفه بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد:

و ان جهنم لمو عدهم اجمعين لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم؛ و دوزخ، ميعادگاه همه آنهاست! هفت در دارد، و براى هر درى، گروه معينى از آنها تقسيم شده اند (205)!».

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با شنيدن اين آيه به شدت گريه كرد؛ به گونه اى كه از گريه آن حضرت، اصحاب نيز گريستند، هر چند كسى نمى دانست جبرئيل چه چيز بر او نازل كرده است و كسى نيز نمى توانست در آن حال با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن بگويد. چون پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ديدن فاطمه عليها‌السلام خوشحال مى شد، برخى از اصحاب به سراغ آن حضرت رفتند (تا با آمدنش گريه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تمام شود) آنها فاطمه عليها‌السلام را در حال آسياب كردن جو يافتند كه مى فرمود: آنچه نزد خداست برتر و ماندگارتر است؛ بر او سلام دادند و جريان گريه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عرض او رساندند.

حضرت زهرا عليها‌السلام به خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و گفت: پدر جان! فدايت شوم، چه چيز باعث گريه تو شده است؟

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آياتى را كه جبرئيل عليه‌السلام بر وى نازل كرده بود، قرائت فرمود.

صديقه طاهره عليها‌السلام چون آيات عذاب را شنيد، با رو به زمين افتاد، در حالى كه زير لب زمزمه مى كرد: واى! واى بر كسى كه داخل آتش ‍ جهنم گردد (206).

### 180- وجود لبريز از يقين و ايمان

فاطمه زهرا عليها‌السلام در اوج قله ايمان است و بهترين گواه بر وجود سراسر ايمان او، يكى تاءمل در زندگى و رفتار و حالات خود وى است و ديگرى هم شهادت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

- اى سلمان! دخترم فاطمه آن چنان ايمان در اعماق دل و تمامى وجودش نفوذ كرده كه براى عبادت خدا، خود را از همه چيز فارغ مى سازد.

- خدا تمامى وجود فاطمه را لبريز از ايمان و يقين نموده است (207).

### 181- آموزش مسائل نماز

روزى زنى به نزد زهرا عليها‌السلام آمد و گفت: مادر پيرى دارم كه در مسائل نماز سئوالاتى دارد و مرا فرستاده تا مسائل شرعى نماز را از شما بپرسم.

زهرا عليها‌السلام گفت: بپرس.

آن گاه مسائل فراوانى را مطرح كرد و يك يك پاسخ شنيد. همين كه سئوالات به ده رسيد، خجالت كشيد و آثار شرم و خجلت در چهره اش ‍ نمايان شد و گفت: اى دختر رسول خدا! بيش از اين نبايد شما را به زحمت اندازم.

زهرا عليها‌السلام گفت: باز هم بيا و آنچه سئوال دارى، بپرس. آيا اگر كسى را اجير نمايند كه بار سنگينى را به بالاى بام ببرد و در مقابل صد هزار دينار طلا مزد بگيرد، چنين كارى براى او دشوار است؟»

زن جواب داد: نه، هرگز! چه كسى است كه در مقابل اين مبلغ گزاف احساس خستگى كند.

آن گاه زهرا عليها‌السلام افزود: من هر مسئله اى را كه پاسخ مى دهم، بيش از فاصله بين زمين و عرش، گوهر و لؤ لؤ پاداش و مزد مى گيرم، پس ‍ سزاوار است كه بر من سنگين نيايد.

سپس حديثى بسيار شنيدنى از پدر خود در منزلت عالم و علم بيان مى كند و بدين وسيله زن را غرق در سرور و ابتهاج مى نمايد (208).

### 182- آموزش دعاى نور به سلمان

حضرت فاطمه عليها‌السلام خطاب به سلمان فارسى (ره) فرمود: اگر مى خواهى خدا را ملاقات كنى در حالى كه از تو راضى باشد و اگر مى خواهى تا زنده هستى درد تب تو را فرا نگيرد، بر اين دعا مداومت كن:

بسم الله النور، بسم الله نور النور بسم الله نور على نور، بسم الله الذى هو مدبر الامور، بسم الله الذى خلق النور من النور، الحمد لله الذى خلق النور من النور، و انزل النور على الطور فى كتاب مسطور فى رق منشور، بقدر مقدور، على نبى محبور، الحمد لله الذى هو بالعزمذكور، و بالفخر مشهور، و على السراء و الضراء مشكور، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.

سلمان مى گويد: از روزى كه اين دعا را تعليم گرفتم، بيشتر از هزار كس از اهل مدينه و مكه را تعليم دادم و هر كس كه تب او را فرا مى گرفت، چون اين دعا را مى خواند، به امر خداى سبحان تب از او دور مى گشت (209).

### 183- ساختن تسبيح با تربت حمزه

ابراهيم بن محمد ثقفى روايت كرده است:

تسبيح حضرت زهرا، دختر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از يك رشته نخ پشمى به هم بافته شده اى بود كه به تعداد تكبيرات بر آن گره خورده بود و حضرت آن را با دست حركت مى داد و تكبير مى گفت تا اين كه حمزة بن عبدالمطلب شهيد شد.

پس از شهادت وى، از تربت او استفاده كرده تسبيح هايى از آن ساخت و مردم نيز از او تبعيت كرده و از تربت حضرت حمزه تسبيح درست كردند، تا اين كه حضرت حسين بن على عليه‌السلام به شهادت رسيد، اين عمل را با تربت آن حضرت انجام دادند، چون فضيلت و برترى بيشترى داشت (210).

### 184- تعويذ فاطمه براى امام حسن

روزى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد فاطمه عليها‌السلام آمد ديد كه امام حسن عليه‌السلام بيمار است، بسيار ناراحت شد. جبرئيل نازل شده گفت: اى محمد! آيا حرز و دعايى به تو بياموزم كه آن را بخوانى تا بيمارى اش بهبود يابد؟ فرمود: آرى.

گفت: بگو: «اللهم لا اله الا انت العلى العظيم، ذو السلطان القديم و المن العظيم و الوجه الكريم، لا اله الا انت العلى العظيم، ولى الكلمات التامات و الدعوات المستجابات، حل ما اصبح بفلان.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين دعا را خواند و بعد دست مباركش را بر پيشانى امام حسن عليه‌السلام گذاشت، كه به يارى خداوند بهبود يافت (211).

### 185- شب زنده دارى فاطمه

حسن مثنى، فرزند حضرت امام حسن عليه‌السلام، نزد عموى خويش، حضرت امام حسين عليه‌السلام براى خواستگارى يكى از دخترانش ‍ (فاطمه يا سكينه) آمد.

امام حسين عليه‌السلام به او فرمودند: فاطمه را براى تو اختيار مى كنم، زيرا شباهت بيشترى به مادرم فاطمه، دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد. او در ديانت، تمام شب را بيدار بوده و روز را روزه مى گيرد و در شكل و جمال شبيه حورالعين است. و اما سكينه، استغراق با خدا بر او غلبه داشته و شايسته نيست كه با مردى ازدواج كند (212).

### 186- دعا براى گنهكاران امت

اسماء، همسر جعفر طيار، نقل مى كند:

در لحظه هاى پايان عمر حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام، متوجه آن بزرگ زنان عالم بودم. ابتدا غسل كرد و لباسها را عوض كرد و در خانه مشغول راز و نياز با خدا شد.

جلو رفتم، فاطمه عليها‌السلام را ديدم كه رو به قبله نشسته، و دستها را به سوى آسمان بر آورده، چنين دعا مى كند:

پروردگارا! بزرگا! به حق پيامبرانى كه آنها را برگزيدى، و به گريه هاى حسن و حسين در فراق من، از تو مى خواهم گناهكاران شيعيان من و شيعيان فرزندان مرا ببخشايى (213).

### 187- ساعت دعاى فاطمه

زيد بن على از پدرانش از فاطمه زهرا عليها‌السلام روايت كرد كه فرمود: از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: همانا در جمعه ساعتى است كه در آن ساعت هر مسلمانى از خداوند در خواست خيرى كند، پروردگار به او عطا نمايد.

پرسيدم: آن كدام ساعت است؟

فرمود: هنگامى كه نيمى از خورشيد در معرض غروب قرار گيرد.

راوى گويد: فاطمه عليها‌السلام به غلامش مى گفت: برو بالاى بام! اگر ديدى كه نصف خورشيد در حال غروب كردن است، مرا خبر كن تا دعا كنم (214)!

### 188- قرآن خواندن فاطمه

زهرا عليها‌السلام با قرآن ماءنوس بود. سلمان مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا براى كارى به خانه فاطمه زهرا عليها‌السلام فرستاد. به در خانه كه رسيدم، صداى زهرا عليها‌السلام را كه در درون خانه قرآن مى خواند، شنيدم (215).

و باز سلمان روايت مى كند كه داخل خانه زهرا عليها‌السلام شدم، ديدم در همان حالى كه مشغول كار خود بود و جوها را آسياب مى كرد، قرآن مى خواند (216).

او حتى وصيت مى كند كه در شب اول قبر، على عليه‌السلام بر سر مزارش زياد قرآن بخواند و دعا كند (217).

و از همين انس او با قرآن بود كه فضه خادمه او تا بيست سال به غير از قرآن لب نگشود و جز با قرآن پاسخ نداد (218).

### 189- سفارش به اهل بيت و قرآن

از حضرت فاطمه عليها‌السلام روايت شده كه فرمود: از پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مرضى كه منجر به رحلتش گرديد، در حالى كه حجره او مملو از اصحاب بود شنيدم كه فرمود:

اى مردم! نزديك است كه به زودى از ميان شما رخت بربندم. آگاه باشيد كه در ميان شما كتاب پروردگار عزوجل و اهل بيتم را به يادگار مى گذارم.

آن گاه دست على عليه‌السلام را گرفته فرمودند:

اين على با قرآن است و قرآن با على است. اين دو از هم جدا نمى گردند تا در كنار حوض بر من وارد شوند، آن گاه است كه از شما سئوال مى كنم چرا از آن دو سرپيچى كرديد (219)؟

### 190- خداگرايى فاطمه

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزى از دخترش پرسيد: فاطمه! چه در خواستى و حاجتى دارى؟ هم اكنون فرشته وحى در كنار من است و از طرف خدا پيام آورده است تا هر چه بخواهى تحقق پذيرد.

فاطمه عليها‌السلام پاسخ داد: شغلنى عن مسئلته لذة خدمته، لا حاجة لى غير النظر الى وجهه الكريم؛ لذتى كه از خدمت حضرت حق مى برم، من را از هر خواهشى بازداشته است. حاجتى به جز اين ندارم كه پيوسته ناظر جمال زيبا و والاى خداوند باشم (220)».

### 191- نظاره به وجه كريم الهى

روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فاطمه عليها‌السلام فرمودند: دخترم! از خدا چيزى بخواه كه جبرئيل از جانب خدا وعده اجابت داده است.

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: حاجتى جز توفيق در بندگى خدا ندارم. آرزويم اين است ناظر جمال او باشم و به وجه كريمش نظاره كنم.

و خود در مناجاتش مى فرمود: اسئلك لذة النظر الى وجهك (221).

### 192- تسبيح خداوند قبل از خلقت آدم

ابو سعيد خدرى گويد: در خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم، مردى از راه رسيد و از حضرت درخواست كرد كه درباره بيان خداوند كه فرموده است: استكبرت ام كنت من العالين توضيح دهد كه اينان چه كسانى هستند كه از ملايكه مقربين برتر و والاترند؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: منظور از آنان، من، على، فاطمه، حسن و حسين مى باشيم كه در سرادق عرش بوديم و دو هزار سال پيش از آن كه خدا آدم عليه‌السلام را بيافريند، خداوند را تسبيح مى كرديم و ملايكه با تسبيح ما تسبيح مى كردند.

هنگامى كه خداوند آدم را آفريد، به ملاى كه دستور داد كه بر او سجده كنند و ماءمور به سجود نشده بودند، مگر به خاطر وجود ما. جز ابليس ‍ همه فرشتگان سجده كردند. خداوند متعال به او فرمود: «اى ابليس! چه چيز تو را باز داشت از اين كه بر آنچه كه من با دست قدرت خود آفريده ام، سجده كنى؟ آيا استكبار ورزيدى؟ آنان در سرادق عرش نوشته شده بود. پس ما هستيم آن باب خدايى كه از آن در وارد مى شوند و هدايت يافتگان به وسيله ما هدايت مى كردند. هر كس ما را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست داشته به بهشت خود واردش مى سازد و هر كس با ما دشمنى كند، خداوند او را دشمن داشته به آتش داخلش مى كند. و دوست ندارد ما را، مگر كسى كه از دامان پاك و پاكيزه زاده شده باشد (222).

### 193- قرائت قرآن و كار منزل

سلمان (ره) گويد: داخل خانه حضرت فاطمه عليها‌السلام شدم، ديدم در همان حالى كه مشغول كار خود بود و جوها را آسياب مى كرد، قرآن نيز مى خواند (223).

### 194- آثار تسبيح فاطمه

مردى به خدمت امام صادق عليه‌السلام رفت. حضرت با او سخن گفت. آن مرد كلام حضرت را نشنيد و از سنگينى گوشش به حضرت شكوه نمود.

حضرت به او فرمود: چرا از تسبيح فاطمه عليها‌السلام غافلى؟!

آن مرد گفت: فدايت گردم، تسبيح فاطمه چيست؟

حضرت فرمود: سى و چهار مرتبه مرتبه الله اكبر و سى و سه مرتبه الحمد لله و سى و سه مرتبه سبحان الله مى گويى تا اين كه به صد عدد برسد و كامل گردد.

آن مرد مى گويد: پس از مدت كوتاهى كه به اين تسبيحات مداومت كردم، سنگينى گوشم بر طرف شد (224).

### 195- توصيه امام زمان به تسبيحات فاطمه

حضرت آية الله مرعشى نجفى - اعلى الله مقامه - مى گويد:

در راه زيارت عسكريين عليه‌السلام (امام هادى و عسكرى) و در جاده اى كه به امامزاده سيد محمد عليه‌السلام منتهى مى شود، راه را گم كردم و در اثر شدت تشنگى و گرسنگى از زندگى مأیوس شده، به حالت بى هوشى روى زمين افتادم. ناگهان چشم باز كردم، ديدم سرم در دامن شخص بزرگوارى است. آن شخص به من آب گوارايى داد كه مانندش را در عمر خود نچشيده بودم. بعد از آن، سفره اش را باز كرد، و در ميان آن دو يا سه عدد قرص نان بود كه از آنها نيز خوردم. آن گاه به من فرمود: اى سيد، قصد كجا را دارى؟ گفتم: حرم مطهر سيد محمد. فرمود: اين حرم سيد محمد است. نگاه كردم، ديدم در زير بقعه سيد محمد قرار داريم، در حالى كه من در قاديسه گم شده بودم و مسافت زيادى بين آن جا و حرم امامزاده سيد محمد وجود دارد. در مدتى كه با آن شخص بزرگوار بودم، بهره هاى فراوانى نصيبم شد و مرا به انجام چندين عمل سفارش كرد؛ از جمله: تلاوت قرآن كريم... و تسبيح فاطمه زهرا عليها‌السلام و... ولى به ذهنم خطور نكرد اين آقا كيست! مگر زمانى كه از نظرم غايب شد (225).

### 196- پرسش از پيامبر در مورد نماز

فاطمه زهرا عليها‌السلام از پدر بزرگوارش پرسيد: پدر جان، يا رسول الله! زنان و مردانى كه نسبت به نماز بى اعتنا هستند و نماز را سبك مى شمارند، چه عواقبى را در پيش دارند؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى فاطمه جان! هر كسى از مردان و زنان نمازش را سبك بشمارد، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا مى سازد: شش مورد در دنيا: سه مورد در وقت مرگ، و سه مورد آنها در قبر و سه مورد در قيامت زمانى كه از قبر خارج شود.

الف) اما آن شش بلايى كه در دنيا دامنگيرش مى شود:

1- خداوند بركت را از عمرش مى برد.

2- خداوند بركت را از رزقش مى برد.

3- خداوند عزوجل سيماى صالحين را از چهره اش محو مى كند.

4- هر عملى كه انجام مى دهد پاداش داده نمى شود.

5- دعايش به آسمان نمى رود.

6- بهره اى از صالحين براى او نيست.

ب) اما آن سه بلايى كه هنگام مرگ گرفتارش خواهد شد:

1- ذليل از دنيا مى رود.

2- هنگام مرگ در حال گرسنگى خواهد بود.

3- تشنه از دنيا خواهد رفت، اگر چه آب نهرهاى دنيا را به او بدهند.

ج) اما آن سه بلايى كه در قبر دامنگيرش مى شود:

1- خداوند ملكى در قبر براى او مى گمارد تا او را زجر دهد.

2- قبرش براى او تنگ خواهد شد.

3- گرفتار ظلمت و تاريكى قبر خواهد شد.

د) اما آن سه بلايى كه در روز قيامت گرفتارش خواهد شد:

1- خداوند ملكى را موكل مى سازد تا او را با صورت بر زمين بكشد، در حالى كه خلايق تماشا مى كنند.

2- محاسبه اعمالش به سختى انجام مى شود.

3- خدا به نظر لطف به او نمى نگرد و براى اوست عذاب هميشگى (226).

### 197- حجله عبادت

امير مؤمنان على عليه‌السلام در شب ازدواج، همسرش فاطمه زهرا عليها‌السلام نگران ديد و علت آن را پرسيد.

حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: در پيرامون حال و وضع خود انديشيدم و پايان عمر و منزلگاه قبر را به ياد آوردم و انتقال - از خانه پدر - به منزل خودم، مرا به ياد ورود به قبرم انداخت! تو را به خدا بيا تا در آغاز زندگى مشترك به نماز برخيزم و امشب را به عبادت خدا بپردازيم (227).

### 198- مفاهيم بلند تسبيحات فاطمه

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

تسبيح حضرت فاطمه عليها‌السلام عبارت است از: منزه است صاحب جلالى كه متكبر و بزرگ است، منزه است صاحب عزتى كه بلند مرتبه و رفيع الشاءن مى باشد، منزه است صاحب سلطتنى كه داراى فخر و قدمت مى باشد، منزه است صاحب حسن و جمال، منزه است كسى كه به نور و سنگينى و وقار آراسته است، منزه است كسى كه اثر و نشانه هاى پاى مورچه را روى سنگ صاف و شفاف ديده و افتادن طيور و پرندگان را روى درختان و لاله ها مى نگرد (228).

### 199- تسبيحى بهتر از هر خدمتكار

از على عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

فاطمه زهرا عليها‌السلام عزيزترين عزيزان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه من بود.

اين بانو آن قدر با آسياب آرد كرد تا دستهايش پينه بست و آن قدر از چاه آب كشيد كه اثر آن بر سينه اش باقى مانده بود و به اندازه اى خانه را روبيد تا اين كه لباسهايش غبار آلود شد. و آن قدر زير ديگ آتش برافروخت تا لباسش كثيف و گردآلود گرديد و به همين علت به سختى و زحمت افتاد.

روزى شنيديم غلام چندى خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند، به فاطمه گفتم: وقتى خدمت پدر خود رفتى از وى خادمى را بخواه تا در كارها مددكار باشد و از اين همه رنج و محنت آسوده شوى.

پس فاطمه زهرا عليها‌السلام خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت، ملاحظه كرد كه گروهى با ايشان مشغول بحث و گفت و گو هستند. لذا بدون اين كه با پدر سخنى بگويد، به خاطر شرم و حيا بازگشت.

على عليه‌السلام فرمود: چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى دانست كه فاطمه زهرا عليها‌السلام براى حاجت نيازى مراجعه كرده است، لذا خود به منزل ما آمد. ما در بستر استراحت بوديم، وى بالاى سر فاطمه زهرا عليها‌السلام نشست و فاطمه از جهت شرم و حيا سر خود را بر لحاف كرد.

حضرت فرمود: فاطمه جان! براى چه منظورى به سوى من آمدى؟ و دو مرتبه سئوال فرمود و فاطمه ساكت بود.

على عليه‌السلام مى گويد: عرض كردم: اى رسول خدا! من علت را براى شما ذكر مى نمايم. فاطمه آن قدر سنگ آسياب را چرخانده كه دستش پينه بسته و آن قدر آب كشيده كه بر سينه اش اثر آن باقى مانده و آنقدر خانه را جاروب كرده كه لباسش خاك آلود شده و آن قدر آتش در زير ديگ افروخته كه پيراهن او كثيف شده و بوى دود گرفته. شنيديم كه غلامان و خادمان چندى را خدمت شما آوردند، به وى گفتم: به سراغ پدر خود رفته از ايشان خدمتكارى بخواه تا تو را مساعدت نمايد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شما را از مطلبى آگاه كنم كه بهتر است براى شما از خادمى كه سئوال كرديد. وقتى از خواب برخاستيد (در بعضى روايات وقتى به رختخواب رفتيد) سى و چهار بار «الله اكبر» و سى و سه بار «سبحان الله»و سى و سه بار «الحمدلله» بگوييد، آن بهتر است براى شما از خادم كه خدمت شما را بكند (229).

### 200- جنس تسبيح فاطمه

در مكارم الاخلاق نقل شده است: در دست فاطمه زهرا عليها‌السلام تسبيحى از نخ پشمينى كه صد گره خورده بود، وجود داشت كه تعداد تكبيرها در آن با گره موجود بود كه در دست مى گرداندند و تكبير گفته و تسبيح مى كردند تا اين كه حمزه سيدالشهداء عليه‌السلام عموى پيامبر شهيد شد. پس از شهادت حمزه براى ساختن دانه هاى تسبيح از تربت او استفاده شد. وقتى موضوع شهادت حضرت اباعبدالله الحسين سالار شهيدان عليه‌السلام واقع شد، مردم از تربت آن بزرگوار براى ساختن دانه هاى تسبيح استفاده نمودند؛ زيرا در خاك و تربت سرور جانبازان عالم فضيلتى عظيم وجود دارد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: تسبيح از نخهاى آبى درست شده و سى و چهار دانه داشت و آن تسبيح مادر ما فاطمه عليها‌السلام بود. وقتى حمزه شهيد شد، از خاك قبر او دانه هاى تسبيح ساخته شد كه با آن بعد از هر نماز تسبيح گفته مى شد (230).

### 201- عابدترين مردم

حسن بصرى گويد: در دنيا عابدتر از فاطمه نيست. او آن قدر براى نماز سرپا مى ايستاد كه پاهايش ورم مى كرد (231).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: وقتى كه زهرا در محراب عبادت مى ايستاد، همچون ستاره اى براى ملايكه آسمان مى درخشيد. خدا به ملايكه مى گويد: اى ملايكه! بنگريد به بهترين بنده من فاطمه، او در مقابل من ايستاده و از خوف من تمامى وجودش مى لرزد و با تمامى حضور قلب خويش، به عبادت من روى آورده است (232).

به هنگام عبادت آن چنان غرق در عظمت حق مى گشت و از خود بى خود مى شد كه از فكر عزيزان و فرزندان خود نيز، با تمامى علاقه اى كه به آنها داشت، بيرون مى رفت؛ و از همين رو، خداوند هم ملايكه اى را مى فرستاد كه گهواره فرزندان او را حركت دهند (233).

او حتى در شب ازدواج از على عليه‌السلام مى خواهد كه با هم به نماز بايستند و در اين شب خدا را عبادت كنند (234).

و آن گاه كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از او پرسيد: دخترم! چه در خواستى كردى؟ اكنون فرشته وحى در كنار من است و از جانب خدا پيام آورده و هر چه بخواهى تحقق مى پذيرد، او در جواب گفت:

«لذتى كه از خدمت به خدا مى برم، مرا از هر خواهشى باز داشته است؛ مرا حاجتى جز اين نيست كه پيوسته ناظر جمال زيبا و والاى خداوند باشم (235)».

صديقه كبرى حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام با دعا و مناجات ماءنوس بود و دعاهاى وارده از او، گواه بر اين معنا است. و آن جا كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دعايى را به او مى آموزد، مى فرمايد: «اين دعا از دنيا و آنچه در آن است، در نزد من محبوب تر است (236)».

### 202- دعا براى همسايه

زيباترين شيوه با همسايه در عمل فاطمه زهرا عليها‌السلام تجلى داشت. ايشان هميشه همسايگان را بر خود مقدم مى دانست و در مناجاتهاى شبانه براى آنان دعا مى كرد و خيرشان را از خدا طلب مى نمود.

امام حسن مجتبى عليه‌السلام در اين زمينه چنين فرمود:

مادرم شب جمعه يكسره در حال قيام بوده و تا صبح به ركوع و سجده نرفت و مدام براى مردم دعا مى كرد و نام آنان را به زبان مى آورد. صبح به ايشان گفتم در دعاى ديشب براى خودتان چيزى طلب نكرديد؟

آن حضرت جواب داد: اول براى ديگران، پس از آن براى خود (237).

### 203- نور افشانى فاطمه در سه نوبت

ابان بن تغلب مى گويد:

به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: يابن رسول الله! چرا حضرت فاطمه عليها‌السلام «زهراء» ناميده شدند؟

حضرت فرمود: به اين دليل كه روزى سه بار براى اميرالمؤمنين عليه‌السلام نورافشانى مى كرد:

1- وقت نماز صبح، در حالى كه مردم در خواب بودند، جمالش ‍ نورافشانى كرده و سفيدى نورش به خانه هاى مردم مدينه مى تابيد و ديوارها سپيد مى گشت و آنان تعجب كرده، خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رسيدند و درباره آنچه ديده بودند مى پرسيدند. حضرتش ايشان را روانه منزل فاطمه عليها‌السلام مى كرد و آنها به منزل حضرتش آمده و مى ديدند حضرت در محراب عبادتش نشسته و نماز مى گزارد و نور جمالش از محراب ساطع است. آن گاه مى دانستند كه آن نور، نور حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام بوده است.

2- هنگام نيمه روز، كه آن حضرت براى نماز آماده مى شد، جمالش نور زردى مى افشاند و در خانه هاى مردم مى تابيد و لباس ها و رنگشان زرد مى شد. آنها خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده و از آنچه ديده بودند، سئوال مى كردند. حضرتش آنها را به منزل فاطمه عليها‌السلام روانه مى كرد و آنان مى ديدند كه حضرت در محراب عبادتش ‍ ايستاده و از چهره او - صلوات و رحمت خداوند بر او و پدر بزرگوار و شوهر و پسرانش باد - نور زردى مى درخشد. آن گاه در مى يافتند كه آنچه ديده بودند، از نور جمالش بوده است.

3- هنگام آخر روز كه آفتاب غروب مى كرد، صورت حضرت فاطمه عليها‌السلام سرخ شده و جمالش از شادى و به جهت شكر خداوند عزوجل به سرخى مى درخشيد و نور جمالش و خانه هاى مردم مى تابيد و ديوارها سرخ مى شد. آنان خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده و از آنچه ديده بودند، سئوال مى كردند. حضرتش باز آنان را روانه منزل فاطمه عليها‌السلام مى كرد. آنان به منزل فاطمه عليها‌السلام مى رفتند و مى ديدند كه حضرتش نشسته، مشغول تسبيح و تمجيد الهى است و از جمالش نور سرخى مى درخشيد. آن گاه آنان در مى يافتند كه آنچه ديده بودند، از نور جمال فاطمه عليها‌السلام بوده است. (238)

# فصل دوم: مصائب فاطمه زهرا سلام الله عليها

## الف: سوگوارى فاطمه عليها‌السلام براى امام حسين عليه‌السلام

## قبل از واقعه عاشورا

### 204- حزن و اندوه از هنگام حاملگى

از لحظه اى كه فاطمه زهرا عليها‌السلام به حسين عليه‌السلام حامله شد، حزن و اندوه او را فرا گرفت و در روز ولادت با نزول جبرئيل و بيان داشتن داستان شهادت آن امام معصوم، فاطمه عليها‌السلام و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على مرتضى عليه‌السلام به سوگوارى و عزادارى سالار شهيدان پرداختند (239).

### 205- بشارت تولد حسين

محمد بن جعفر رزاز مى گويد: محمد بن الحسين بن الخطاب از محمد بن عمرو بن سعيد زيات نقل كرده كه گفت: شخصى از اصحاب برايم نقل نمود كه امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

جبرئيل عليه‌السلام بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، پس عرض كرد: يا محمد! خداوند سلام مى رساند و بشارت مى دهد شما را به فرزندى كه از حضرت فاطمه متولد شده و امت پس از شما او را مى كشند.

حضرت فرمودند: اى جبرئيل! به پروردگار سلام من را برسان و عرض ‍ كن: احتياجى به چنين فرزندى كه از فاطمه عليها‌السلام متولد شود و بعد از من امتم او را بكشند، ندارم.

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: جبرئيل به آسمان بالا رفت و سپس به زمين فرود آمد و محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شد و همان گفتار را تكرار كرد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: اى جبرئيل! به پروردگارم سلام من را برسان و عرض كن: احتياجى به چنين فرزندى كه از فاطمه عليها‌السلام متولد شود و بعد از من امتم او را بكشند، ندارم.

پس جبرئيل عليه‌السلام به آسمان بالا رفت و سپس به زمين فرود آمد و محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شد و عرض كرد: اى محمد! پروردگار به تو سلام مى رساند و بشارت مى دهد كه امامت و ولايت و وصايت را در نسل اين مولود قرار مى دهد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: راضى و خشنود شدم.

سپس براى فاطمه عليها‌السلام خبر فرستاد... و اظهار نمودند كه: خداوند به من بشارت داده كه فرزندى از شما متولد گشته و پس از من امتم او را مى كشند.

حضرت فاطمه عليها‌السلام براى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر فرستاده و اظهار كردند: به فرزندى كه امت بعد از شما او را بكشند، نيازى ندارم.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر فرستادند: خداوند امامت و ولايت و وصايت را در نسل اين فرزند قرار داده.

فاطمه عليها‌السلام براى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر فرستادند كه راضى شدم.

پس در حالى كه از مقتول واقع شدن آن فرزند كراهت داشت، به او باردار گرديد، و سپس در حالى كه از اخبار جبرئيل به مقتول واقع شدن آن مولد كراهت داشت، بار حمل را بر زمين نهاد و مجموع دوران حمل و شير خوراگى آن طفل سى ماه بود تا آن كه به سن بلوغ و سپس به چهل سالگى رسيد و به درگاه الهى عرضه داشت: بار خدايا! مرا بر نعمتى كه به من و پدر و مادرم عطا فرمودى شكر، بيامرز، و به كار شايسته اى كه خشنودى تو در آن است، موفق نما و فرزندان من را صالح گردان.

قابل توجه آن كه: اگر جناب سيدالشهداء به جاى اصلح فى ذريتى عبارت اصلح لى ذريتى را ايراد مى كردند، به طور قطع و حتم تمام ذريه آن جناب از پيشوايان مى شدند.

لازم به تذكر است كه آن حضرت نه از حضرت فاطمه عليها‌السلام شير خوردند و نه از خانم ديگرى، بلكه حضرتش را نزد نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آوردند و آن جناب انگشت ابهامشان را در دهان او مى گذاردند و سيدالشهداء عليه‌السلام به مقدار غذاى دو و سه روزشان را از انگشت حضرت مى مكيدند. پس گوشت حضرت امام حسين عليه‌السلام از گوشت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خونشان از خون حضرت تكوين يافت و هيچ مولودى در شش ماهگى متولد نگشته، مگر حضرت عيسى بن مريم و حضرت امام حسين عليه‌السلام (240).

### 206- خبر دادن جبرئيل از شهادت امام حسين

پدرم و محمد بن الحسن جملگى از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عيسى، از ابن فضال، از عبدالله بن كبير از بعضى اصحاب حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام نقل كرده كه ايشان فرمودند:

حضرت فاطمه عليها‌السلام بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داخل شده، در حالى كه چشمان آن جناب اشك بار بود.

حضرت فاطمه عليها‌السلام از آن جناب پرسيدند: شما را چه مى شود؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: جبرئيل عليه‌السلام به من خبر داده كه امتم عنقريب حسين را مى كشند.

پس فاطمه عليها‌السلام به جزع آمده و جامه خود را پاره كرده.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه حال را مشاهده نمودند، به آن حضرت خبر دادند كه يكى از فرزندان اين مولود مالك امور گشته و انتقام از قاتلين خواهد گرفت.

پس از اين خبر حضرت فاطمه عليها‌السلام خشنود گرديد و نفس ‍ مباركش آرام گشت (241).

### 207- سبب گريه پيامبر

محمد بن حسن بن احمد بن وليد گويد: محمد بن ابى القاسم ماجيلويه، از محمد بن على القرشى، از عبيد بن يحيى ثورى، از محمد بن حسين بن على بن الحسين از پدر بزرگوارشان، از جدشان، از على بن ابى طالب عليه‌السلام نقل كرده كه آن حضرت فرمودند:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزى به زيارت ما آمدند، پس ‍ طعامى نزد آن، جناب نهاديم و كاسه خرما و ظرف شير و سر شيرى را كه ام ايمن برايمان هديه آورده بود نيز در مقابل حضرت نهاديم. آن جناب تناول فرموده و پس از فراغت ايشان از طعام ايستادم و آب روى دستان مبارك ايشان ريخته و پس از آن كه دستان خود را شستند، مرطوبى آنها را به صورت و محاسن شريف كشيده، سپس ايستادند و به مسجدى كه در يك خانه بود تشريف برده و نماز گزارده و در آخر به سجده رفته و گريه طولانى نمودند، سپس سر از آن برداشتند و از ما اهل بيت احدى جراءت نكرد سبب گريه آن حضرت را بپرسد. پس امام حسن عليه‌السلام ايستاده و آهسته جلو رفت تا خود را به آن جناب رساند و از حضرتش ‍ بالا رفت تا به روى رانهاى حضرت قرار گرفت. پس سر به سينه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، چانه را روى سر آن جناب نهاد، سپس عرضه داشت: اى پدر! چرا گريستى؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: امروز به شما نگريستم، بسيار مسرور و خوشحال شدم، به طورى كه پيش از آن چنين سرور و نشاطى در من پيدا نشده بود. پس جبرئيل بر من نازل شد و خبر داد كه شما كشته شده و قبورتان پراكنده خواهد بود. پس خدا را حمد و ستايش ‍ كرده و از خدا خير شما را درخواست نمودم.

حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام عرض كرد: اى پدر! چه كسى قبور ما را زيارت مى كند و با اين كه از هم جدا و متفرق اند، به سر آنها خواهد آمد؟

حضرت فرمودند: جماعتى از امتم، و قصدشان از زيارت اين قبور احسان به من مى باشد و من نيز در قيامت به نزدشان حاضر شده و بازوهايشان را گرفته و آنها را از هول و وحشت و گرفتارى آن روز مى رهانم (242).

### 208- شرح مصايب امام حسين به فاطمه

محمد بن عبدالله بن جعفر حميرى از پدرش، از على بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد از عبدالله بن حماد بصرى از عبد الله بن عبد الرحمن اصم از مسمع بن عبدالملك از ابى عبدالله نقل كرده كه آن جناب فرمودند:

امام حسين عليه‌السلام را مادر گرامى شان حمل مى كردند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را گرفته و فرمودند: خداى متعال كشندگان تو را لعنت كند، حق تعالى كسانى كه جامه از تن تو بيرون مى آورند را لعنت نمايد، خدا بكشد آنان را كه يكديگر را عليه تو كمك مى كنند، و بين من و آنان حكم بنمايد.

حضرت فاطمه عليها‌السلام عرض كردند: اى پدر! چه مى فرماييد؟

حضرت فرمودند: دخترم! مصيبت هايى كه بعد از من و تو به او مى رسد و اذيت ها و ظلم ها و مكرها و تعدى هايى كه متوجه اش مى گردد، به ياد مى آورم، او در آن روز در ميان جمعى از مردان، كه جملگى همچون ستارگان درخشاننده بوده و به طرف مرگ و كشتن حركت مى كنند، گويا اكنون لشكرگاه آنها را ديده و به جايگاه و محل دفن ايشان مى نگرم.

حضرت فاطمه عليها‌السلام عرض كردند: اى پدر! جايى كه توصيف مى فرماييد در كجا واقع است؟

حضرت فرمودند: مكانى است كه به آن «كربلا» مى گويند و آن زمين براى ما و امت موجب اندوه و بلاست. بدترين افراد امت من بر ايشان خروج مى كنند. اگر تمام اهل آسمانها و زمين شفيع يك نفر از اين گروه شرور باشند شفاعتشان پذيرفته نشود و به طور قطع تمام آنها در جهنم جاويد خواهند بود.

حضرت فاطمه عليها‌السلام عرض كردند: پدر! اين طفل كشته خواهد شد؟

حضرت فرمودند: بلى، دخترم! پيش از او كسى اين طور كشته نشده كه آسمانها و زمين و فرشتگان و حيوانات وحشى و ماهى هاى دريا و كوهها برايش گريه كنند. اگر اين موجودات ماءذون بودند، پس از شهادت اين طفل هيچ نفس كشى روى زمين باقى نمى ماند و گروهى از دوستان ما خواهند آمد كه در روى زمين كسى از آنها اعلم به خداوند نبوده، و كوشاتر در اقامه حق ما از آنان نمى توان يافت و روى زمين احدى غير از ايشان نيست كه مورد التفات و توجه باشد، ايشان چراغ هاى فروزانى بوده كه در ظلمات جور و ستم مى درخشند ايشان شفعاى ديگران بوده و در فرداى قيامت بر حوض من وارد خواهند شد، هنگامى كه بر من وارد شوند، به وسيله سيما و چهره شان مى شناسمشان و اهل هر دينى پيشوايان خود را طلب نموده و ايشان ما را طالب بوده و غير ما را طلب نمى كنند. ايشان باعث قوام و استوار بودن زمين مى باشند، به بركت آنها باران بر زمين مى بارد (243).

### 209 - سئوال فاطمه در مورد عزاداران حسينى

روايت شده هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دخترش فاطمه زهرا عليها‌السلام از كشته شدن فرزندش امام حسين عليه‌السلام و غم و غصه هايى كه بر آن حضرت وارد مى شود خبر داد، فاطمه عليها‌السلام بسيار گريست و گفت: پدر جان! اين حادثه در چه وقت اتفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: به هنگامى كه من و تو و على نباشيم.

گريه فاطمه عليها‌السلام شدت يافت، گفت: پدر جان! پس چه كسى بر او گريه مى كند و چه كسى عزاى او را برپاى مى دارد؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بيتم و مردانشان بر مردان اهل بيتم گريه خواهند كرد و نسلى پس ‍ از نسل ديگر هر سال عزادارى را تجديد مى كنند. روز قيامت كه برپا شود، تو شفيع زنان مى شوى و من شفيع مردان و هر يك از آنان كه بر مصيبت حسين گريه كنند، دستش را مى گيريم و او را به بهشت وارد مى نماييم.

اى فاطمه! در روز قيامت همه چشمها گريانند به جز چشمى كه بر مصيبت حسين گريه كرده باشد كه آن از نعمتهاى بهشت خندان و شادان است (244).

### 210- خبر پيامبر به فاطمه از شهادت امام حسين

پدرم... (ره) از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابى نصر، از عبدالكريم بن عمرو، از معلى بن خنيس نقل كرده كه وى گفت:

در صبح روزى حضرت فاطمه عليها‌السلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گريان ديده، پس عرضه داشت: اى رسول خدا! شما را چه مى شود؟

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خبر دادن به ايشان امتناع نمودند. حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام عرض كردند: نه غذا خورده و نه آب مى آشامم تا به من خبر دهيد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: جبرئيل خاكى برايم آورده كه بر روى آن جوانى كه هنوز مادرش به او باردار نشده كشته مى شود و اين همان تربت و خاك است.

اين واقعه زمانى بوده است كه هنوز حضرت فاطمه عليها‌السلام به حسين عليه‌السلام باردار نشده بود (245).

### 211- فرياد فاطمه در روز قيامت

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: وقتى كه روز قيامت مى شود، براى فاطمه عليها‌السلام قبه اى از نور برپا مى كنند، آن گاه امام حسين عليه‌السلام مى آيد، در حالى كه سر مبارك خود را در دست گرفته است، چشم فاطمه كه به او مى افتد، فريادى از دل پر درد بر مى آورد كه از سوز آن هر فرشته مقرب و پيغمبر مرسل و هر بنده با ايمان گريان مى شود.

و در روايت ديگر به سند و هر بنده با ايمان گريان مى شود.

و در روايت ديگر به سند معتبر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

هنگامى كه قيامت مى شود، فاطمه عليها‌السلام با جمعى از زنان شيعه خود به محشر مى آيد، به او مى گويند: داخل بهشت شو، مى گويد: نمى روم، تا ببينم بعد از من با فرزندانم چه كرده اند؟ به او مى گويند: در ميان محشر نگاه كن. وقتى نگاه مى كند مى بيند، امام حسين عليه‌السلام با بدن بى سر ايستاده، فرياد بر مى آورد و من از فرياد او فرياد مى زنم و تمام فرشتگان نيز فرياد مى كشند، در اين وقت حق تعالى به خاطر ما عقاب خود را لازم مى دارد و فرمان مى دهد به آتش كه آن راهبهب مى گويند و هزار سال آن را افروخته اند تا سياه شود و هيچ وقت نسيمى به آن نوزيده و غمى از آن بيرون نرفته كه قاتلان حسين و كسانى را كه به عترت پشت كرده و قرآن را براى ظلم كردن و تجاوز وسيله قرار داده اند بربايد. وقتى كشندگان امام حسين عليه‌السلام و متمسكين به قرآن تنها داخل آتش مى شوند و آتش خروش بر مى آورد، آنها فرياد مى زنند: خدايا، چرا ما را از بت پرستان زودتر داخل جهنم كردى؟ از طرف خدا جواب مى آيد: براى اين كه هر كس ندانسته بدى كند، مثل آن كه مى داند نيست. من يعلم ليس كمن لايعلم (246).

### 212- فاطمه در محشر با لباس خونين

حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام فرمود: پدرم موسى بن جعفر از امام صادق، از امام باقر، از حضرت سجاد، از امام حسين، از امام على بن ابى طالب از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرد كه آن حضرت فرمود: دخترم فاطمه در روز قيامت با لباسى خونين وارد محشر مى شود و به يكى از ستونهاى عرش در آويخته مى گويد: اى دادگر! اى جبران كننده! بين من و قاتل فرزندم حكم فرما!

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در آن هنگام، به خداى كعبه قسم، كه خداوند به نفع دخترم حكم خواهد كرد (247).

## بعد از واقعه عاشورا

### 213- نوحه سرايى براى امام حسين

محدث قمى (ره) مى فرمايد: من در ديوان سيد اجل شهيد خودمان سيد نصرالله حايرى (قدس الله روحه) ديدم كه از بعضى موثقين اهل بحرين حماها الله من طوارق الزمان حكايت كرده كه يكى از اخيار، فاطمه زهرا عليها‌السلام را در خواب ديده است كه آن حضرت با جمعى از بانوان انجمن كرده و بر حسين مظلوم عليه‌السلام نوحه سرايى دارند و اين بيت شعر را مى خوانند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وا حسيناه! ذبيحا من قفاه |  | وا حسيناه! قتيلا بالدماء (248) |

### 214 - سوگوارى در كنار نهر

جوانى كه پدرش اهل منبر بود، در عالم خواب مى بيند وارد باغ باصفايى شد كه داراى چهار نهر آب است. بانوى سياه پوشى را مشاهده كرد كه كنار يكى از آن نهرها نشسته و جامه خون آلودى در دست دارد؛ هر وقت آن جامه را در آب فرو مى برد و از دل پر درد ناله بر مى آورد، آن چهار نهر رنگين مى شود.

به آن بانو نزديك مى شود، كه آن بانوى مجلله مى گويد: اى مظلوم مادر، اى غريب مادر، خدا كشندگان تو را لعنت كند، مگر تو را نشناختند؟! آيا به هنگام شهيد شدنت نگفتى جدم خاتم الانبيا، پدرم على مرتضى، مادرم فاطمه زهرا، برادرم حسن مجتبى و خودم گوشواره عرش خدايم.

در اين لحظه مى بينيد، شخصى كنار آن بانو ايستاده، مثل اين كه سرش از بدن جدا بوده و مجددا به بدن ملحق شده - چون خط قرمزى دور گردنش مشاهده مى شود - مى گويد: به خدا قسم، قدر و منزلتم را به آنها بيان داشتم، ولى آنها گوش ندادند و سر مرا از قفا بريدند.

جوان عرضه مى دارد: شما را به خدا سوگند، خودتان را معرفى بفرماييد.

مى فرمايند: من فاطمه زهرا و ايشان نور ديده ام حسين است (249)...

### 215- سوگوارى فاطمه در اربعين

يحيى برمكى گفته است: من با جابر براى زيارت امام حسين عليه‌السلام به طرف كربلا حركت كرديم. شب نوزدهم از ماه صفر به يك فرسخى كربلا فرود آمديم. همسر من (خديجه) در خيمه خود بود، من و جابر در گوشه اى با يك ديگر گفت و گو داشتيم كه فردا به كربلا رفته و مراسم سوگوارى برپا مى كنيم. در اين ميان صداى همسرم (خديجه) به گريه و ناله بلند شد، رفتم ببينم چه خبر شده، ديدم با موى پريشان و اشك ريزان و ناله و افغان است.

پرسيدم چه شده؟

گفت: اكنون فاطمه زهرا عليها‌السلام را در عالم رؤیا با جامه سياه و چهار هزار حوريه و لواى عزا ديدم كه وارد صحراى كربلا شدند، به محضى كه نظر فاطمه زهرا به قبر مظلوم كربلا افتاد، چنان ناله از دل بر آورد كه زمين و آسمان به لرزه در آمد و با صداى بلند مى فرمود: اى شهيد مادر، اى غريب مادر، اى مظلوم مادر، و اى مقتول بى يار و ياور! يك يك مصايب فرزندش را مى شمرد و ندبه مى كرد و همه را به گريه در آورد. سپس به حوريه اى فرمود: برو به مدينه به پدرم بگو: فاطمه كنار قبر حسين آمده، چون فردا روز اربعين است مى خواهد لواى عزا بر پا بدارد و منتظر شما است. به حوريه ديگر فرمود: برو به نجف، على را خبر كن. سپس ‍ دوباره خود را روى قبر فرزندش انداخت و ناله سر داد. مرد محاسن سفيدى با مردى ديگر ظاهر شدند و از پى آن دو جوان سبزپوش آمد، از حوريه اى پرسيدم: ايشان كيستند؟ گفت: اولى رسول خدا، دومى على مرتضى، سومى امام مجتبى.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك فاطمه زهرا عليها‌السلام آمد و تسلى مى داد و مى فرمود: اى نور ديده! اين قدر ناله مكن كه ساكنان آسمانها به خروش آمدند. فاطمه زهرا عليها‌السلام بر اثر حزن شديدى كه داشت جواب نداد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمودند: يا على! شما دخترم را تسلى دهيد و ايشان به امام حسن عليه‌السلام فرمودند كه مادر را تسلى دهد. امام حسن محتبى عليه‌السلام نزد مادر آمد و گفت: السلام عليك يا اماه! من فرزند دلبندت حسن هستم كه جگرش از زهر جفا پاره پاره شده از تو مى خواهم كه ناله نكنى و سر از روى قبر برادرم بردارى، چرا كه خلق عالم را بى قرار كردى. آن گاه سر از قبر برداشت، شيشه اى پر آب در دست داشت، به او داد و فرمود: اى فرزند اين شيشه را نگاه دار كه اشك چشم عزاداران حسينم هست. سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ارواح تمام انبياء و اولياء و زنان با ايمان به فاطمه زهرا عليها‌السلام سلام كردند و در برابر او صف كشيده و مشغول عزادارى شدند (250).

### 216- سوگوارى مادر داغديده

در سال 1343 يكى از واعظين محترم مى فرمود:

در بحرين زنى بوده كه پسرى به نام محمد داشته، پسر در اوان جوانى از دنيا رفته، مادر روزها مى رفته سر قبرش و گريه مى كرده، روزى به خاطرش مى رسد كه پسرش با احترام فراوان تشييع شده، ولى پسر فاطمه زهرا خير! تصميم گرفت آن روز بر حسين عليه‌السلام گريه كند.

لذا به ياد امام حسين عليه‌السلام نوحه سرايى كرده و گريه مى كند و ابياتى را كه حاكى از شهادت آن بزرگوار با لب تشنه است، زمزمه مى كند و مى گويد: آه بر زينب و ام كلثوم و سكينه! كه هر وقت مى خواستند گريه كنند آنها را با تازيانه مى زدند و...

بعد از آن كه بر غريبى و مظلومى اباعبدالله و اهل بيت آن بزرگوار گريه زياد كرده، كنار قبر فرزندش رفته، ديد بانويى سياه پوش روى قبر فرزندش نشسته و گريه مى كند!

با خودش مى گويد: اين بانو هم احتمالا داغ ديده و قبر فرزندش را به اشتباه گرفته و آمده سر قبر فرزند من مى گريد! آن گاه پيش مى رود و مى گويد: شما داغ جوان ديديد و قبر فرزندتان را گم كرديد؟ آن بانو مى فرمايد: نه، من قبر فرزندم را گم نكرده ام، آمدم سر قبر جوان تو گريه كنم، مى گويد: چرا براى فرزند من؟ فرموده: چون تو براى فرزند من گريه كردى! مى گويد: فرزند شما كيست؟ مى فرمايد: فرزند من حسين غريب است؛ چون تو امروز براى حسين من گريه كردى، من هم براى فرزند تو گريه مى كنم (251).

### 217- مجازات انكار فضيلت گريه بر امام حسين

از سيد على حسينى حكايت شده كه گفته است:

من در مشهد مقدس، مجاور بارگاه على بن موسى الرضا بودم. يكى از رفقا در روز عاشورا در مورد شهادت امام حسين عليه‌السلام سخن مى گفت. رسيد به اين جا كه امام باقر عليه‌السلام فرمودند: هر كس كه در عزاى امام حسين عليه‌السلام گريه كند، هر چند به قدر بال پشه اى باشد، خداوند گناهان او را مى آمرزد؛ گر چه به اندازه كف درياها باشد.

يكى از حضار منكر اين مطلب شد و گفت: اين حديث صحيح نيست، عقل آن را نمى پسندد.

بحث زيادى بين ما و او شد، مجلس به هم خورد، همه متفرق شدند و او هم چنان بر انكار خود اصرار داشت!

روز بعد پيش ما آمد و از گفته خويش پشيمان شده بود و تعريف كرد كه شب گذشته در عالم رؤیا ديدم، قيامت برپا شده، زمين هموار، نامه هاى اعمال باز، جهنم افروخته، بهشت زينت كرده شده و... تشنگى بر او غلبه كرده و او در طلب آب است.

به راست و چپ التفات نموده و حوض كوثر را ديده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على مرتضى عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليها‌السلام با حزن و اندوه در كنار آن قرار دارند. جلو رفته، پس از سلام از فاطمه زهرا عليها‌السلام آب طلبيده، آن بزرگوار با نگرانى به او نگاه كرده و فرموده اند: تو فضيلت گريه كردن بر فرزندم حسين را انكار مى كنى (252)؟!...

### 218- خبر شهادت امام حسين به مادرش

مردى از اهالى بحرين مى گويد: من خيلى راغب شنيدن مصايب و مراثى امام حسين عليه‌السلام بودم. شب و روز در مجالس سوگوارى آن حضرت شركت مى كردم و هيچ امرى نمى توانست مرا از رفتن به مجالس ‍ عزاى اباعبدالله عليه‌السلام باز دارد.

يك سال شب نهم محرم، آن قدر در مصيبت آن حضرت گريستم كه خسته شده و در كنارى نشستم. خواب چشمانم را فرا گرفت. در خواب ديدم در باغ بزرگى مثل باغهاى بهشت قرار دارم، انواع و اقسام اشجار ديده مى شود و مرغان بر سر شاخه ها مانند مادر بچه مرده نوحه مى كنند! گفتم: سبحان الله اين مرغان چرا اين طور ناله مى كنند؟! با خود گفتم: اين ناله ها نيست مگر به خاطر مولايم حسين عليه‌السلام. به ناگاه صداى گريه اى شديد به گوشم رسيد كه نزديك بود دلم شكافته شود. چند قدم به دنبال صداى گريه رفتم، كنار حوضى رسيدم، ديدم بانويى كنار حوض نشسته، پيراهن سفيد پاره پاره اى در دست دارد و خون آن را مى شويد! و به آثار جراحات نگاه مى كند و مى گريد؛ چنان كه نزديك است از گريه اش ‍ آسمان منش شود و بر زمين فرود آيد! مى گفت: پدر جان! ببين اين امت با ما چه كردند؟ تا من به دنيا بودم حق مرا ضايع كردند و پهلويم را شكستند و ارث مرا گرفتند.

سپس مصايب ابن عمش را بيان داشت تا آن جا كه گفت: اينها بس نبود كه حسينم را كشتند و... بعد فرمود: فرزندم! چرا از نام خود خبر ندادى؟ شايد جد و پدر تو را نمى شناختند كه با لب تشنه شهيدت كردند؟

ناگاه در طرف مشرق بدن بى سرى را ديدم كه مى گفت: به حق خودت مادر جان! من جد و پدر خودم را معرفى كردم، مقام مرا ملاحظه نكردند، آب فرات را به رويم بستند، خود و اهل بيتم را تشنه گذاشتند!

من قدم پيش نهاده و سلام كرده و عرضه داشتم: اين پيراهن پاره پاره و خونين و اين بدن بى سر كيست؟! ناله اى جانسوز از دل برآورد و فرمود: من مادر اين شهيد مظلومم، من دختر پيغمبر اين امتم، من مادر حسينم كه امت جدش او را كشتند و...

ناگاه ديدم بانوان چندى سر از جانب اشجار، مانند آفتابى كه طلوع كند، مويه كنان آمدند و اطراف آن بدن بدون سر نشستند. من از پيراهنى كه آن بانو مى شست سئوال كردم و ايشان فرمود: پيراهن پسرم حسين است كه در روز عاشورا پوشيده بود. گفتم: با آن چه كار مى كنى؟ فرمود: اين پيراهن وسيله گريه من است تا روزى كه آن را در دست گرفته و در عرصه محشر بايستم و به پروردگارم از ستم بنى اميه شكوه كنم. هيچ فرشته مقرب و پيغمبر مرسلى نماند، مگر روى بر خاك نهند؛ چرا كه در آن روز سرم برهنه و آلوده خونى است كه از گلوى اين تن بى سر روان است و خدا از خشم من خشمگين شده و همه ظالمان به ما خانواده را جمع خواهد كرد و زبانه آتش آنها را فرا گيرد.

عرض كردم: اى سيده من! پدرم نوحه خوان فرزندت حسين بود، خدا با او چه كرد؟

فرمودند: كاخى در مقابل كاخهاى ما دارد.

عرض كردم: كسى كه در عزاى شما بگريد و از مالش در عزاى حسين عليه‌السلام صرف كند و در غم او بى خوابى كشيده و در حاجت عزادارانش بكوشد و در راه او تشنگان را آب دهد و به دشمنانش لعنت كند چيست؟

فرمودند: بهشت است. همه اين كارها كمك به ماست و مژده و بشارت بده به كسانى كه به اين امور مشغولند كه در بهشت همسايه ما خواهند بود به حق پدرم و شوهرم و فرزندم كه روز قيامت تا كودكى از آنها بيرون باشد به بهشت نخواهم رفت، اين پيغام را به آنها برسان. الحمدلله رب العالمين (253).

### 219- عنايت فاطمه به مرثيه امام حسين

مرحوم حاج ملا اسماعيل سبزوارى در كتاب عددالسنة كيفيت خواب مقبل را نقل كرده و گفته است: من در اصفهان در خانه مقبل، كيفيت خواب مقبل را به خط خودش ديده ام، مقبل نوشته است:

يكى از سالها افراد زيادى از اصفهان جهت زيارت امام حسين عليه‌السلام عازم كربلا شدند و من كه دستم از مال دنيا تهى بود، به يكى از دوستان گفتم: مى ترسم بميرم و آرزوى زيارت كربلا در دلم بماند، دل آن دوست به حالم سوخت و گفت: اگر مشكل تو تهى دستى است، بيا برويم، مهمان من باش.

من آماده شده با او بار سفر بسته و رهسپار كربلا شديم. نزديك گلپايگان نيمه شبى دزدها به زوار حمله آورده و تمام اموال آنها را غارت كردند، زوار با دست تهى و بدن برهنه وارد گلپايگان شدند. لذا بعضى برگشته و بعضى وام گرفته و... من در گلپايگان ماندم تا ماه محرم فرا رسيد. حسينيه اى در آن جا بود كه شبها شيعيان در آن مشغول عزادارى مى شدند و من در آن مجلس شركت مى كردم، شب و روز از حسرتى كه در دلم مانده بود مى گريستم.

شبى در عالم رؤیا ديدم وارد كربلا شدم، به طرف حرم سيد الشهداء عليه‌السلام رفتم كه مشرف شوم، شخصى جلو مرا گرفت و گفت: برگرد كه هم اكنون وقت زيارت تو نيست!

گفتم: چرا حرم مطهر بسته است؟

گفت: اى مقبل! اكنون فاطمه زهرا عليها‌السلام و مادرش خديجه كبرى عليها‌السلام و جمعى حوراالعين و عده اى از پيغمبران به زيارت امام حسين عليه‌السلام آمده اند.

گفتم: تو كيستى؟

گفت: فرشته اى هستم كه براى زايران امام حسين عليه‌السلام استغفار مى كنم.

پس از اين گفتار، دست مرا گرفت و در ميان صحن گردش داد، عده اى را در آن جا ديدم كه به اهل دنيا شباهتى نداشتند، جمعى با خشوع و خضوع نشسته بودند، آن فرشته گفت: اينان پيامبرانى هستند كه به زيارت حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام آمده اند.

در اين وقت شخص بزرگوارى را ديدم كه از حرم بيرون آمد، در حالى كه دو نفر زير بغلهاى او را گرفته بودند، همه انبياء پيش پاى او برخاسته و تعظيم كردند و آن جناب در صدر مجلس نشسته و فرمودند: محتشم را بياوريد!

پرسيدم اين بزرگوار كيست؟

فرشته جواب داد: حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جد امام حسين عليه‌السلام.

محتشم را آوردند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: اى محتشم! امشب شب عاشورا است، اين پيغمبران براى زيارت فرزندم حسين آمده اند، برو بالاى منبر و از اشعار دلسوزت بخوان تا ما بگرييم...

محتشم رفت بالاى پله اول، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اشاره كرد برو بالا، محتشم تا پله نهم منبر بالا رفت، من حواسم را جمع كردم ببينم محتشم كدام مرثيه را به عنوان مرثيه دلسوزتر انتخاب مى كند و مى خواند، ديدم شروع كرد، به خواندن (بند دوم از دوازده بند معروفش):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كشتى شكست خورده توفان كربلا |  | در خاك و خون تپيده به ميدان كربلا |
| گرچشم روزگار براو فاش میگريست |  | خون مى گذشت از سر ايوان كربلا |
| نگرفت دست دهر گلابى به غير اشك |  | زان گل كه شد شكفته به بستان كربلا |
| از آب هم مضايقه كردند كوفيان |  | خوش داشتند حرمت مهمان كربلا |
| بودندديو ودد همه سيراب و می مكيد |  | خاتم ز قحط آب سليمان كربلا |
| زان تشنگان هنوز به عيوق مى رسد |  | فرياد العطش ز بيابان كربلا |

در اين جا يك مرتبه صداى گريه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بلند شد و رو به انبياء كرده و فرمودند: امت من با فرزند عزيزم چه كردند؟ آبى را كه خداوند بر وحش و طير (و ديو و دد) حلال كرده، بر اولاد من حرام كردند، دوباره محتشم شروع كرد به خواندن (بند هفتم تركيب بندش):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزى كه شد به نيزه سر آن بزرگوار |  | خورشيد سر برهنه بر آمد ز كوهسار |
| موجى به جنبش آمدوبرخاست كوه كوه |  | ابرى به بار آمد و، بگريست زار زار |

با خواندن اين ابيات پيغمبران همه دست بر سر زدند، سپس محتشم رو به پيغمبران كرد و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمعى كه پاس محملشان داشت جبرئيل |  | گشتند بى عمارى و محمل شتر سوار |

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: بله؛ اين پاداش ‍ (رسالت) من است كه دختران مرا اسير كردند!

محتشم سكوت كرد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: اى محتشم! هنوز دل ما از گريه خالى نشده، محتشم رو به قبر ابا عبدالله الحسين عليه‌السلام كرد و گفت: (بند هشتم)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر حربگاه، چون ره آن كاروان فتاد |  | شور و نشور، واهمه را در گمان فتاد |
| هم بانگ نوح، غلغله در شش جهت فكند |  | هم گريه، در ملايك هفت آسمان فتاد |
| هر جا كه بود آهويى، از دشت پا كشيد |  | هر جا كه بود، طايرى، از آشيان فتاد |
| شد وحشتى، كه شور قيامت زياد، رفت |  | چون چشم اهل بيت، بر آن تشنگان فتاد |
| هر چند بر تن شهدا چشم، كار كرد |  | بر زخمهاى كارى تيغ و سنان، فتاد |
| ناگاه چشم دختر زهرا، در آن ميان |  | بر پيكر شريف امام زمان فتاد |
| بى اختيار نعره «هذا حسين» از او |  | سر زد، چنان كه آتش از آن، در جهان افتاد |
| پس با زبان پرگله آن بعضعه بتول |  | رو در مدينه كرد كه يا ايها الرسول |
| اين كشته فتاده به هامون، حسين توست |  | وين صيد دست و پازده درخون حسين توست |
| اين نخل تر، كز آتش جانسوز تشنگى |  | دود از زمين رسانده به گردون حسين توست |
| اين ماهى فتاده به درياى خون كه هست |  | زخم از ستاره بر تنش ‍ افزون حسين توست |
| اين غرقه محيط شهادت، كه روى دشت |  | از موج خون او شده گلگون، حسين توست |
| اين خشك لب فتاده دور از لب فرات |  | كز خون او زمين شده جيحون حسين توست |
| اين شاه كم سپاه، كه با خيل اشك و آه |  | خرگاه، زين جهان زده بيرون، حسين توست |
| اين قالب تبان، كه چنين مانده بر زمين |  | شاه شهيد تا شده مدفون، حسين توست |

در اين جا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خلعتى به محتشم دادند و من در اين خيال بودم كه اشعار من قابل قبول سيد ابرار نبوده كه به من التفاتى نكردند و به خواندن امر نفرمودند. ناگاه حوريه سياه پوشى به سيد ابرار عرض كرد: انسيه حوراء فاطمه زهرا عليها‌السلام گويد: به مقبل هم بفرماييد واقعه اى در مرثيه سيدالشهدا بخواند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور فرمودند: بالاى منبر بروم.

من رفتم بالاى پله اول منبر ايستاده و خواندم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روايت است كه چون تنگ شد بر او ميدان |  | فتاد از حركت ذوالجناح و از جولان |
| نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت |  | نه سيدالشهداء بر جدال طاقت داشت |
| كشيد پا ز ركاب آن خلاصه ايجاد |  | اگر غلط نكنم عرش بر زمين افتاد |
| هوا ز جور مخالف چو قير گون گرديد |  | عزيز فاطمه از اسب سرنگون گرديد |

ناگاه شخصى اشاره كرد پايين بيا، كه دختر سيد دو سرا، فاطمه زهرا عليها‌السلام بيهوش گشته است.

من از منبر فرود آمدم و منتظر عطاياى خيرالبرايا بودم كه ديدم ضريح منور سبط خيرالبشر باز شد و شخص جليل القدرى بيرون آمد، اما زخم سينه اش از ستاره افزون، و جراحات بدنش از حد و حصر بيرون بود، خلعت فاخرى به من عطا نمود. من عرضه داشتم: شما كه هستيد؟ فرمودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حسينم كه دوش نبى بوده جايم |  | فرستاده خلعت خدا از برايم (254) |

### 220- خواب حضرت سكينه در شام

روايت كرده اند كه روزى حضرت سكينه عليها‌السلام به يزيد فرمودند: ديشب خوابى ديده ام اگر رخصت مى دهى براى تو نقل كنم؟!

گفت: بگو.

فرموند: وقتى كه دوش از نماز فارغ شدم و بر احوال خويش و ساير اهل بيت گريه بسيار كردم، به خواب رفتم و در عالم رويا ديدم كه درهاى آسمان باز شد و نورى در ميان آسمان و زمين ساطع گرديد و حوريان زيادى از بهشت فرود آمدند، ناگاه باغى در نهايت سبزى و خرمى با انواع گلها و رياحين زيادى از بهشت فرود آمدند، ناگاه باغى در نهايت سبزى و خرمى با انواع گلها و رياحين آراسته و در ميان باغ قصرى رفيع مشاهده كردم، آن گاه پنج نفر پيرمرد نورانى داخل آن قصر شدند، از حوريه اى پرسيدم: اين قصر از كيست؟ گفت: اين قصر پدر تو حسين است، گفتم: آن كهنسالان كه وارد قصر شدند كه بودند؟ گفت: اولى حضرت آدم، دومى نوح، سومى ابراهيم، چهارمى موسى. گفتم: آن پنجمى كه از نهايت اندوه دست بر محاسنش گرفته بود، چه كسى بود؟ گفت: اى سكينه او را نشناختى؟ او جدت رسول خدا بود! گفتم: كجا رفتند؟ گفت: نزد پدرت امام حسين. گفتم: به خدا قسم الان مى روم نزد جدم و به او شكايت مى كنم.

در اين انديشه بودم كه ناگاه مرد خويش روى منورى را ديدم كه در نهايت اندوه و حزن ايستاده شمشيرى در دست دارد، جلو رفتم (به روايت ديگر نزد حضرت رسالت پناه رفتم) و گفتم: يا جداه! مردان ما را كشتند، حرمت ما را ضايع نموده و ما را بر شتران برهنه سوار كردند و نزد يزيد بردند. رسول خدا مرا در بر گرفت و گفت: اى پيغمبران خدا، مى بينيد كه امت من با فرزندانم چه كرده اند؟!

حوريه گفت: اى سكينه! شكايت بس است، رسول خدا را گريان و نگران كردى و دست مرا گرفت و داخل قصر كرد. در آن قصر پنج نفر بانو در نهايت عظمت و خلقت و حسن و صفا و نور و بها ديدم، در ميان ايشان بانويى از همه بزرگوارتر و نورانى تر، لباسهاى سياه پوشيده و گيسوهاى خود را پريشان كرده بود و پيراهنى خون آلود در دست داشت و هرگاه از جا بر مى خاست بانوان ديگر برخاسته و هرگاه مى نشست آنها مى نشستند و از هر جهت احترام مى گذاشتند.

از آن حوريه پرسيدم: اين بانوان گرامى چه كسانى هستند؟ حوريه گفت: اى سكينه! اين بانوان، حوا، مريم مادر عيسى، خديجه، ساره همسر ابراهيم خليل (به روايتى هاجر مادر اسماعيل) و آن كه پيراهن خون آلود در دست دارد و همه به او احترام مى گذارند جده ات فاطمه زهرا است، پس به نزد ايشان رفته و گفتم: اين جده بزرگوار، پدر نامدارم را كشتند و مرا يتيم كردند، آن حضرت مرا به سينه اش چسبانيد و بسيار گريست، بانوان ديگر همه گريستند و گفتند: اين فاطمه! خدا ميان تو و يزيد در روز قيامت حكم خواهد كرد.

ناگاه ديدم درى از آسمان باز شد و ملايك فوج فوج فرود مى آمدند، سر پدرم را زيارت مى كردند و به آسمان مى رفتند (در اين جا يزيد سيلى به صورت خود زد و گريست و گفت: مرا با قتل حسين چه كار بود؟!»

به روايتى ديگر به آن خواب اعتنايى نكرد و از جاى برخاست (255)!

خواب ديگرى نيز از حضرت سكينه عليها‌السلام نقل شده كه در عالم رؤیا ديده كه پنج ناقه از نور پيدا شده و بر هر ناقه مرد كهنسال و نورانى سوار بود و ملايكه بسيار از هر سو آنها را احاطه كرده بودند و (256)...

### 221- مسلمان شدن طبيب يهودى

يزيد پس از شهادت امام حسين عليه‌السلام پيش از آن كه به عذاب آخرت مبتلا شود، در دنيا به درد بى درمانى معذب گرديد. يكى از اطباى يهودى را براى معالجه طلب كرد، طبيب نگاهى به يزيد كرد و از روى تعجب انگشت حيرت به دندان گزيد. سپس با تدبير ويژه اى چند عقرب از گلوى او بيرون كشيده و گفت: ما در كتب آسمانى ديده ايم و از علما شنيده ايم كه هيچ كس به اين بيمارى مبتلا نمى شود، مگر آن كه قاتل پسر پيغمبر باشد، بگو چه گناهى كرده اى كه به اين مرض گرفتار شده اى؟!

يزيد از خجالت سر را به زير افكنده و پس از لحظاتى گفت: من حسين بن على را كشته ام. يهودى انگشت سبابه خود را بلند كرد و گفت:

اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله.

طبيب مسلمان شد و از جاى برخاست و به منزل خود رفت، برادر خود را به دين اسلام دعوت كرد، قبول نكرد؛ ولى همسر او و خويشانش ‍ پذيرفتند. همسر برادرش نيز اسلام را قبول كرد و اسلامش را از شوهر مخفى داشت.

در همسايگى او يكى از شيعيان خالص بود كه اكثر روزها مجلس تعزيه دارى حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام را بر پا مى كرد، آن زن تازه مسلمان در آن مجلس شركت مى نمود و بر مصايب اهل بيت عصمت و طهارت مى گريست. بعضى از يهوديان جريان را به شوهرش اطلاع دادند، يهودى گفت: امروز او را امتحان مى كنم، لذا به خانه رفت و گفت: امشب هفتاد نفر يهودى مهمان ما خواهند بود، شرايط ميزبانى را آماده و انواع خوردنى ها را جهت پذيرايى مهيا كن!

بانوى تازه مسلمان خواست مشغول غذا پختن شود، صداى ذكر مصيبت حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام را شنيد، فورا به مجلس عزا رفت و در عزاى آن حضرت گريه زيادى كرد. وقتى كه به خود آمد، سخن شوهر به يادش آمد، ولى وقت تنگ شده بود. متوسل به فاطمه زهرا عليها‌السلام شد و به سوى خانه آمد، وقتى به خانه رسيد. ديد بانوانى سياه پوش جمع شده و هر يك با چشم گريان مشغول خدمت مى باشند و لحظه اى استراحت ندارند! در ميان بانوان، خانم بلند بالايى را ديد كه در مطبخ مشغول پختن غذاست و بانوى مجلله اى را ديد كه پيراهن خون آلود در كنارش گذاشته است!

زن تازه مسلمان عرض كرد: اى بانوى گرامى! شما كيستيد كه با قدوم خود اين كاشانه را مزين فرموده و لوازم مهمانى را مهيا كرده ايد؟!

آن بانوى مجلله فرمود: چون تو عزادارى فرزند غريب و شهيدم را بر كار خانه ات مقدم داشتى، بر فاطمه لازم شد كه تو را يارى كند تا با نكوهش ‍ شوهر خود رو به رو نگردى و پس از اين بيشتر به عزاخانه فرزندم بروى.

بانوى تازه مسلمان عرض كرد: اى بانو! خانمى را در مطبخ مى بينم كه مشغول غذا پختن و بيش از همه بى قرار است، او كيست؟

فرمود: نزد او برو و از خودش بپرس.

بانوى تازه مسلمان رفت و پاى او را بوسه داد و نامش را از او سئوال كرد. فرمود: من زينب، خواهر امام حسينم.

در همين زمان، زنان يهودى با هفتاد مهمان وارد شدند، وقتى كه يهودى ها خانه را در كمال آراستگى و نورافشانى ديدند و بوى خوش غذاها به مشام شان رسيد و در جريان واقعه قرار گرفتند، همه مسلمان شدند (257).

### 222- گريه و ضجه فاطمه بر امام حسين

محمد بن عبدالله، از پدرش، از على بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبدالله بن حماد بصرى، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از عبدالله بن مسكان، از ابوبصير نقل كرده كه وى گفت:

محضر مبارك امام صادق عليه‌السلام بوده و براى آن جناب سخن مى گفتم در اين هنگام يكى از فرزندان حضرت داخل شد.

امام عليه‌السلام به او فرمودند: بارك الله! و او را به سينه خود چسبانده و وى را بوسيده و فرمودند:

خدا ذليل كند كسانى را كه شما را ذليل كنند و انتقام كشد از آنان كه به شما ظلم كنند، و خوار كند افرادى را كه شما را خوار كنند، و لعنت كند اشخاصى را كه شما را مى كشند و خدا ولى و حافظ و ناصر شما باشد، زنان و انبياء و صديقين و شهداء و فرشتگان آسمان بسيار بر شما گريستند.

سپس آن حضرت گريسته و فرمودند:

اى ابوبصير! هر گاه به بچه هاى امام حسين عليه‌السلام مى نگرم به واسطه مصيبت و ظلمى كه به پدرشان و خودشان شده است، حالتى به من دست مى دهد كه قابل كنترل نيست.

اى ابوبصير! فاطمه عليها‌السلام بر آن حضرت گريست و ضجه زده و به دنبال آن جهنم فريادى كشيد و جيغى زد كه فرشتگان حافظ و نگهبان بر آن، صداى گريه دوزخ را شنيدند و سريع آماده شدند آن را كنترل كنند، زيرا خوف آن بود كه از درون دوزخ آتش زبانه كشيد يا دود آن بيرون رفته و اهل زمين را بسوزاند. لذا تا مادامى كه دوزخ گريان و نالان است، فرشتگان حافظ آن را مهار كرده و به جهت خوف و هراسى كه بر اهل زمين دارند آن را محافظت نموده و درب هاى آن را محكم بسته اند، ولى در عين حال دوزخ ساكت و آرام نمى شود، مگر صداى فاطمه عليها‌السلام آرام گردد.

اى ابوبصير! درياها نزديك بود شكاف برداشته، در نتيجه برخى در بعضى ديگر داخل شوند و قطره اى از آب درياها نيست، مگر آن كه فرشته اى بر آن موكل است، لذا هر گاه فرشته موكل بانگ دريا و خروش آن را بشنود، با زدن بالش خروش و طغيان را خاموش و ساكت مى كند و آنها را حبس و نگاه داشته تا بر يك ديگر داخل و وارد شوند و اين نيست، مگر به خاطر خوف و هراس بر دنيا و آنچه در آن و كسانى كه بر روى زمين مى باشند و پيوسته فرشتگان از روى شفقت و ترحم به واسطه گريستن درياها مى گريند و خدا را خوانده و به جانبش تضرع و زارى نموده و اهل عرش ‍ و اطراف آن نيز جملگى در تضرع و ناله اند. صداهاى فرشتگان بلند است كه به خاطر خوف و هراس بر اهل زمين همواره حق تعالى را تقديس و تنزيه مى نمايند و اگر احيانا صداى آنها به زمين برسد، اهل زمين به فرياد آمده و كوهها قطعه قطعه شده و زمين اهلش را مى لرزاند.

ابوبصير مى گويد: محضر مبارك امام عليه‌السلام عرضه داشتم: فدايت شوم اين امر بسيار عظيم و بزرگ است!

حضرت فرمودند: از اين عظيم تر غير آن، خبرى كه نشنيده اى، مى باشد. سپس فرمودند: ابوبصير! آيا دوست ندارى در زمره كسانى باشى كه حضرت فاطمه عليها‌السلام را كمك مى كنند؟

ابوبصير مى گويد: وقتى امام عليه‌السلام اين كلام را فرمودند، به طورى گريه به من دست داد كه قادر بر سخن گفتن نبودم و چنان بغض گلويم را مى فشرد كه توانايى بر تكلم نداشتم. سپس حضرت به پا خاسته و به نمازخانه تشريف بردند و به خواندن دعا پرداختند.

پس از مجلس حضرت با چنين حالى برخاسته و بيرون آمدم پس نه طعام خوردم و نه خوابيدم و صبح روز بعد را با حالى ترسان روزه گرفته تا آن كه محضر مباركش دوباره مشرف شدم. پس وقتى آن جناب را ساكن و آرام ديدم، من نيز آرام گرفتم، از اين كه عقوبت و بلايى بر من نازل نشده، حق تعالى را حمد و ستايش نمودم (258).

### 223- مرثيه سرايى فاطمه بر امام حسين

سيد جليل و بزرگوار سيد حسين رضوى نقل مى نمود: بعضى از موثقين بحرين حضرت زهرا عليها‌السلام را در عالم رؤیا ديدند كه حضرت بين جمعى از زنان گريه و زارى و نوحه بر امام حسين عليه‌السلام مى نمودند و اين بيت را مى خواندند:

واى بر حسينم! واى بر كشته اى كه از پشت، سر از بدنش جدا كردند.

واى بر حسينم! كه غسلش با خون بود.

گويد: از خواب بيدار شدم، در حالى كه مى گريستم (259).

### 224- گريه فاطمه بر امام حسين

متقى ولايى و اهل دانش و دين، شمس المحدثين حسينى، مى گويد: معاصر جليل حاج شيخ محمد طاهر روضه خوان شوشترى، كه از متدينين و موثقين در نجف اشرف است، براى ما نقل نمود:

من در طفوليت كه به سن دوازده سالگى بودم در شب دوشنبه اى ساعت شش از شب گذشته بود به اتفاق پدرم به مجلسى از مجالس عزادارى امام حسين عليه‌السلام رفتيم كه پدرم روضه بخواند چون وارد آن مجلس ‍ شديم، صاحب مجلس (كه مشهدى رحيم نام داشت) اعتراض كرد به پدرم كه چرا دير آمدى مردم در اين وقت نمى آيند و بايد ابتدا مجلس را زودتر قرار دهيم. از اعتراض او پدرم دلش شكست و گفت: اى مشهدى رحيم! بدان كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على و حسن و حسين عليه‌السلام حاضرند و سوگند ياد مى كنم كه بى بى فاطمه زهرا عليها‌السلام و فرزندان معصومش عليه‌السلام حاضرند. شما غم نخوريد! ان شاء الله تا هفته آينده مجلس شما بهتر و مرتب تر از اين خواهد شد.

پس پدرم با دل شكسته (از سخنان صاحب مجلس) منبر رفت و مشغول به خواندن مصيبت شد تا شروع به خواندن مصيبت كرد و رسيد به خواندن اشعار دعبل ابن على خزاعى. در آن وقت من در طرف راست منبر نشسته بودم كه ناگاه پدرم رسيد به اين بيت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| افاطم لو خلت الحسين مجدلا |  | و قد مات عطشانا بشط فرات |

يك وقت ناله ضعيفى از طرف راست منبر بلند شد و به گوشم رسيد كه گويا زنى زمزمه مى كند. چون گوش دادم، شنيدم كه گريه مى كرد و سخنانى مى فرمود كه از جمله سخنانش اين بود: اى فرزندم اى حسين عليه‌السلام.

چون من متوجه سمت چپ و راست شدم كسى را نديدم از اين مسئله تعجب نمودم!! آن گاه يقين نمودم كه اين صداى بى بى عالم زهراى اطهر عليها‌السلام مى باشد. پس بى اختيار شدم و بر سر و سينه خود و چنان زدم كه پدرم از بالاى منبر متوجه من شد و گفت چه رسيده است تو را؟

من ساكت شدم، ولى صداى ناله پى در پى مى آمد، تا اين كه پدرم از منبر فرود آمد و آن ناله قطع شد. چون از آن مجلس خارج شديم پدرم به من فرمود: به تو چه رسيده بود كه در وقت مصيبت خواندن من تو بى طاقت شدى و حال اين كه اين نحو اشعار را تو مى دانى؟

قصه را براى مرحوم پدرم نقل كردم آن مرحوم بى طاقت شده و مشغول به گريه كردن شد و مرا دعا نمود كه با محمد و آل او صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محشور شوم. آن گاه فرمود: من هم با او باشم.

هفته ديگر در همان وقت هفته گذشته به آن مجلس رفتيم. ناگاه ديدم مملو از جمعيتى است كه من ايشان را نمى شناختم و نور از صورتهايشان متصاعد بود. پس تعجب نمودم!! با خود گفتم: اينها مردمان نجف نيستند و يقين نمودم كه اينان انوار الله هستند كه براى خوشنودى صاحب آن مجلس حاضر شده اند.

بعد از آن قضيه تمام هفته هايى كه مشهدى رحيم روضه داشت، ازدحام كثيرى مى شد، تا اين كه وفات يافت و مجلس تعطيل شد. من اين سرگذشت را مى گويم، در حالى كه شاهد مى گيرم بر خود خدا را، كه در گفتار خود صادقم (260).

### 225- شكايت از ظلم امت

حاج شيخ باقر ملبوبى (ره) از جناب ثقه لحسايى نقل مى كند: در خواب ديدم حضرت بى بى عالم زهرا مرضيه عليه‌السلام را پيراهنى از فرزندش به دست دارد و از ظلم امت شكايت مى كند (261).

### 226- مجلسى، روضه وداع بخوان!

مرحوم حاج شيخ عباس قمى (ره) در كتاب «منتهى الامال» نوشته است: ميرزا يحيى ابهريست در عالم رؤیا علامه مجلسى (ره) را در صحن مطهر حضرت سيدالشهدا عليه‌السلام در طرف پايين پاى حضرت در اطاق روضة الصفا نشسته و مشغول تدريس است، سپس ‍ مشغول موعظه شد و چون خواست شروع به مصيبت كند، يك وقت كسى آمد و گفت: حضرت صديقه طاهره عليها‌السلام فرمودند: اذكر المصائب المشتملة على وداع ولدى الشهيد، ذكر كن مصايبى را كه مشتمل بر وداع فرزند شهيدم باشد».

مرحوم مجلسى نيز مصيبت وداع را ذكر كرد و خلق زيادى جمع بودند و گريه شديدى نمودند كه مثل آن روز در عمرم نديده بودم (262).

### 227- درخواست انتقام از قاتلان حسين

ابان بن عثمان گويد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چون روز قيامت شود، خداوند تمامى اولين و آخرين را در سرزمين واحدى گرد آورد، سپس جارچى را فرمان دهد و او صدا زند: چشمانتان را فرو خوابانيد و سرهاى خود را به زير اندازيد تا فاطمه دخت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از صراط عبور كند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: پس تمام آفريدگان چشمان خود را فرو خوابانند و فاطمه عليها‌السلام در حالى كه بر مركبى از مركب هاى بهشتى سوار شده و هفتاد هزار فرشته وى را مشايعت مى كنند، وارد صحنه محشر مى شود. سپس در جايگاهى شريف از جايگاههاى قيامت توقف كند و از مركبش فرود آيد و پيراهن خونين حسين بن على عليه‌السلام را به دست گيرد و گويد: اى پروردگار من! اين پيراهن فرزند من است و تو مى دانى كه با او چه ها شد!

از جانب خداى عزوجل ندا آيد: اى فاطمه! من خرسندى تو را خواهانم. عرض مى كند: اى پروردگار من! براى من از قاتلش انتقام بگير.

خداوند به پاره اى از آتش فرمان مى دهد تا از دوزخ بيرون آمده و تمام كشندگان حسين بن على عليه‌السلام را مانند پرنده اى كه دانه از روى زمين بر مى چيند مى ربايد. سپس همه را بسوى آتش برده و آنان در آتش ‍ به انواع عذاب معذب شوند. آن گاه فاطمه عليها‌السلام بر مركب خود سوار مى شود، در حالى كه فرشتگان مشايعت كننده با او هستند و فرزندان آن حضرت از جلو و دوستان فرزندانش از طرف راست و چپ وى مى باشند، داخل بهشت مى گردد (263).

## ب: فاطمه زهرا عليها‌السلام در سوگ مادر و پدر

### 228- در سوگ مادر

امام صادق عليه‌السلام فرمود: وقتى كه خديجه عليها‌السلام وفات كرد، حضرت فاطمه خودش را به پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم ) مى چسباند و پيرامون او مى چرخيد و مى گفت: بابا! مادرم كجاست؟ و پيامبر نيز پاسخى نمى داد. ولى پيوسته فاطمه عليها‌السلام مى گفت: بابا! مادرم كجاست؟ و پيامبر نمى دانست در پاسخ او چه بگويد.

ناگاه جبرئيل فرود آمد و گفت: خدايت دستور مى دهد كه به فاطمه سلام برسانى و بگويى مادرت در قصبه اى است كه گرههايش از طلا و ستونش ‍ از ياقوت سرخ مى باشد و در كنار آسيه همسر فرعون و مريم دختر عمران قرار دارد.

حضرت فاطمه عليها‌السلام نيز در پاسخ گفت: ان الله هو السلام و منه السلام و اليه السلام (264).

### 229- خواب ديدن قرآنى كه مفقود شد

در مراجعت از حجة الوداع پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خانه فاطمه عليها‌السلام آمد و در آن لحظه همين سوره اذا جاء نصر الله والفتح را خواندند، آه و ناله از زهراى عزيز بلند شد. همسران پيامبر از علت آن پرسيدند. فرمود: پدرم مرا از رحلت خود باخبر كرد.

تا شبى از شبها فاطمه زهرا عليها‌السلام در عالم رؤیا ديد، قرآنى در دست دارد و آن را مى خواند. ناگهان قرآن از دستش افتاد و مفقود شد. حضرت وحشت زده از خواب بيدار شد. به محضر پدر آمد و خواب خود را براى ايشان تعريف كرد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فاطمه جان! آن قرآن منم كه به زودى از نظر تو مفقود خواهد شد (265).

### 230- گريستن ملايكه همراه با فاطمه

فاطمه زهرا عليها‌السلام در كنار بستر پدر نشسته بود و اشك مى ريخت. پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست او را گرفت و به سينه خود چسبانيد و مدتى بى حال شد.

فاطمه زهرا عليها‌السلام سرش را جلو برد و گفت: يا ابتاه! جوابى نيامد.

عرض كرد: جان من به فدايت، سخنى بگو.

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چشمش را باز كرد و فرمود: دخترم! گريه مكن، زيرا همه ملايكه با تو گريه مى كنند.

سپس دست مباركش را به صورت حضرت فاطمه عليها‌السلام كشيد و اشكش را پاك كرد و به او بشارت داد و فرمود: اول كسى كه از اهل بيت من به من ملحق شود، تو هستى. و عرض كرد: خدايا، فاطمه را در دورى از من صبر بده. و اى فاطمه! وقتى روح مرا قبض كردند، بگو: انا لله و انا اليه راجعون (266).

### 231- گريه فاطمه در كنار بستر پدر

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آخرين شب زندگى اش، على، فاطمه و حسنين عليه‌السلام را نزد خويش خواند و در گوش فاطمه عليها‌السلام رازها گفت. سپس على عليه‌السلام را فرا خواند و در حالى كه گريه مى كرد، فرمود: على جان! گريه ات براى چيست؟ اينك هنگام فراق و جدايى من و تو رسيده است، اما گريه و اندوهم براى تو و دخترم فاطمه است، چرا كه پس از من حقوق شما را ضايع نمايند.

آن گاه به فاطمه عليها‌السلام فرمود: پدرت به قربانت! به خدا سوگند كه خدايم انتقام تو را خواهد گرفت و با خشم تو خشم مى گيرد.

على عليه‌السلام مى فرمايد: فاطمه آن چنان مى گريست كه احساس ‍ كردم آسمان و زمين برايش مى گريند. من صداى گريه ملايكه را مى شنيدم و بدون ترديد جبرئيل در آن موقعيت حساس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تنها نگذاشته بود.

آخرين لحظه هاى حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرا رسيد، فرمود: يا على! مرا در خانه ام به خاك بسپار و مراسم غسل و كفن و نمازم را بر پاى نما (267).

### 232- گريه پيامبر از سيلى خوردن بر گونه فاطمه

اميرمؤمنان على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود: من، فاطمه، حسن و حسين نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم. آن حضرت به ما رو كرد و گريست. من گفتم: چرا گريه مى كنيد يا رسول الله؟

فرمود: مى گريم براى آنچه با شما عمل مى شود.

گفتم: آن چه باشد يا رسول الله؟

فرمود: گريه كنم از ضربتى كه بر فرق تو زنند و از سيلى كه بر گونه فاطمه زنند و از نيزه اى كه بر ران حسن زنند و زهرى كه به او نوشانند و از قتل حسين.

اهل بيت گريستند. گفتم: يا رسول الله! خدا ما را نيافريده جز براى بلا.

فرمود: مژده گير اى على! كه خداى عزوجل با من عهد كرده كه دوستت ندارد جز مؤمن و دشمنت ندارد جز منافق. (268)

### 233- دلدارى پيامبر به فاطمه

جابر انصارى مى گويد: هنگام وفات رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه عليها‌السلام كنار بستر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، و با اندوهى جانكاه مى گفت: وا كرباه لكربك يا ابتاه! آه و فغان از رنج و مصيبت تو اى پدر جان!».

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فاطمه عليها‌السلام فرمود: پس از امروز، پيامبر ديگر غمى ندارد. اى فاطمه! نبايد در وفات پيامبر گريبان چاك كرد و سيلى به صورت زد و واويلا گفت، ولى تو همان سخنى را بگو كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مرگ پسرش ‍ ابراهيم گفت: «ديدگان اشك مى ريزند و دل به درد مى آيد، ولى سخنى نمى گويم كه پروردگار را به خشم آورد، و ما در مصيبت تو اى ابراهيم اندوهناكيم (269)».

### 234- گريه بر بالين پدر

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بستر بيمارى كه موجب رحلت ايشان، على و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام را نزد خود خواند و به تمام كسانى كه در اتاق بودند، فرمود: بيرون رويد و به ام سلمه فرمود: جلوى در اتاق بايست و نگذار كسى داخل شود.

سپس به على عليه‌السلام فرمود: على جان! نزديك بيا.

على نزديك آمد، آن گاه دست فاطمه عليها‌السلام را گرفته و بر سينه خود نهاد و مدتى طولانى بر همان حال بود. سپس دست على عليه‌السلام را به دست ديگر خود گرفته و خواست سخن بگويد كه گريه به شدت بر وى هجوم آورد و مجال و مهلت سخن گفتن نداد. آن گاه فاطمه عليها‌السلام نيز به شدت گريه كرد و از گريه شديد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على و حسن و حسين عليه‌السلام گريه مى كردند.

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: اى رسول خدا! گريه ات قلبم را تكه تكه كرد و جگرم را سوزاند. اى آقا و سالار انبيا، اى امين خدا، اى فرستاده حق، اى دوست خدا و پيامبر او! بعد از تو بر فرزندان تو چه خواهد آمد و چه لذتى بر من وارد خواهد شد و چه كسى براى على برادر و ناصر دين تو خواهد بود و وحى خدا بعد از تو چه خواهد شد؟

فاطمه عليها‌السلام باز به شدت گريه كرد و خود را به روى پدر انداخته و شروع به بوسيدن وى كرد. به دنبال فاطمه زهرا عليها‌السلام على و حسن و حسين عليه‌السلام نيز خود را به روى پيامبر انداختند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سر خود را بلند كرد و دست فاطمه عليها‌السلام را كه در دست خويش گرفته بود، به دست على عليه‌السلام نهاد و فرمود: اى ابوالحسن! اين وديعه خدا و رسول اوست در دست تو، پس امانت پروردگار و پيامبر او را حفظ نما.

اى على! اين دختر والله سيده زنان بهشت است از گذشته تا حال و آينده، اگر او را شبيه و مانندى باشد، مريم كبرى است. على جان! سوگند به خدا، من به اين مقام و مرتبت نرسيدم مگر آنچه براى خود از خدا خواسته ام، براى او نيز خواستم و خدا آنچه را خواستم، به او عنايت فرمود. اى على! فاطمه هر چه به تو بگويد انجام بده، زيرا هر چه او بگويد همان است كه جبرئيل مى گويد. اى على! بدان آن كس كه فاطمه از وى راضى باشد، من نيز از او راضى هستم و رضايت او رضايت خدا و ملايكه او نيز هست. برادرم على! واى بر كسى كه دخترم فاطمه را مورد ستم و ظلم قرار دهد، واى بر آن كس كه حق وى به ناحق از او بگيرد. واى بر آن كس كه حرمت او را هتك نمايد.

آن گاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه زهرا عليها‌السلام را به خود چسباند و سر او را بوسيد و فرمود: پدرت فداى تو باد، فاطمه جان!

فاطمه زهرا عليها‌السلام در آن ساعت به شدت گريه مى كرد، زيرا پدر مهربان و دلسوز خود و فرستاده پروردگار را در آستانه مرگ مى ديد. وى پدر خويش را با اشكهاى ريزان مخاطب قرار داد و با ناله گفت: جانم فداى تو پدرم! و زندگى ام فداى تو باد پدر جان! آيا با من سخن نمى گويى؟ پدر جان! لشكريان مرگ تو را به سختى در خود گرفته اند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: دختر جان! من از تو جدا مى شوم، سلامم بر تو باد، بعد از من مظلوم واقع خواهى شد و بر تو ستم خواهند نمود. پاره تنم! هر كس تو را بيازارد مرا آزرده، و هر كس به تو جفا كند، بر من جفا كرده است. هر كه به تو بپيوندد با من پيوند و وصلت نموده، و هر كه از تو ببرد و جدا شود از من جدا شده و بريده است. هر كه با تو انصاف ورزد با من انصاف ورزيده، تو از منى و من از تو، تو پاره تن من و روح و روان من هستى.

لحظاتى نگذشت كه على عليه‌السلام برخاست و خطاب به فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمود: خداى متعال اجر و پاداش شما را در مصيبت از دست دادن پدر و پيامبر زياد گرداند. خداوند تبارك و تعالى او را به سوى خود برد.

در اين هنگام صداى ضجه و گريه و ناله همه بلند شد. آن روز بزرگترين روز تاريخ و بزرگ ترين و تلخ ‌ترين اوقات زندگانى فاطمه عليها‌السلام بود.

فاطمه زهرا عليها‌السلام در آن لحظه فرمود: پدر جان! چه زود به پروردگار خود نزديك گرديدى. پدر جان! جنت فردوس ماءواى توست. پدر جان! جبرئيل را براى مصيبت از دست دادن تو آگاه مى كنم (270).

### 235- اشك فراق، لبخند وصال

شيخ مفيد نقل مى كند: بيمارى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخت و وخيم شد، امير مؤمنان على عليه‌السلام در كنار بسترش بود، همين كه نزديك بود روح از بدنش مفارقت كند، به على عليه‌السلام فرمود:

سرم را بر دامن خود بگير، زيرا امر الهى فرا رسيد، و چون جان من بيرون رود، آن را با دست خود بگير و به روى خود بكش، آن گاه مرا رو به قبله بگذار، و كار (غسل و كفن) مرا خودت انجام بده و پيش از همه مردم بر جنازه ام نماز بخوان و از من جدا مشو، تا مرا به خاك بسپارى و از خداوند طلب كمك كن.

حضرت على عليه‌السلام سر آن حضرت را به دامن گرفت. آن حضرت از حال رفت. فاطمه عليها‌السلام خود را بر آن حضرت افكند و به روى او نگاه مى نمود و نوحه و گريه مى كرد و اين شعر (ابوطالب) را مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ابيض يستسقى الغمام بوجهه |  | ثمال اليتامى عصمة للارامل |

«و سفيدرويى كه مردم به بركت روى او طلب باران مى كنند؛ او كه فريادرس يتيمان و پناه بيوه زنان است».

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چشمش را باز كرد و با آواز ضعيف فرمود: دختر جانم! اين گفتار عمويت ابوطالب است، آن را مگو، ولى اين آيه را بخوان:

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم؛ «و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقط فرستاده خدا بود؛ اگر او بميرد و يا كشته شود، به عقب بر مى گرديد (271)؟».

در اين هنگام فاطمه عليها‌السلام گريه طولانى كرد. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او اشاره كرد كه نزديك بيايد.

فاطمه زهرا عليها‌السلام نزديك رفت، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آهسته به او سخنى گفت كه روى فاطمه عليها‌السلام از آن سخن شكوفا شد، سپس جان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبض گرديد...

در حديث آمده: به فاطمه عليها‌السلام گفته شد، آن سخنى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آهسته به تو گفت، چه بود كه موجب خرسندى تو گرديد؟

فاطمه عليها‌السلام فرمود: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من خبر داد كه من نخستين نفر از اهل بيت او هستم كه به او ملحق مى گردم، و بعد از او چندان نمى گذرد كه به آن حضرت مى پيوندم. اين مژده موجب از بين رفتن اندوه من گرديد (272).

### 236- اجازه گرفتن عزرائيل از فاطمه

از ابن عباس روايت شده است: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگام بيمارى لحظه اى بى هوش گرديد، در آن هنگام در خانه كوبيده شد.

فاطمه عليها‌السلام فرمود: كيستى؟

كوبنده در گفت: مرد غريبى هستم، آمده ام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسشى كنم. آيا اجازه مى دهيد به محضرش برسم؟

فاطمه عليها‌السلام فرمود: بازگرد كه خداوند تو را بيامرزد، اكنون پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيمار است.

آن شخص غريب رفت و پس از لحظه اى بازگشت و در خانه را كوبيد و گفت: مرد غريبى است از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجازه ورود مى طلبد، آيا به غريبان اجازه ورود مى دهيد؟

در اين هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هوش آمد و فرمود: فاطمه جانم! آيا مى دانى كه اين شخص كيست؟ او كسى است كه جمعيت ها را پراكنده مى كند، لذات را درهم مى شكند، اين فرشته مرگ (عزرائيل) است. به خدا سوگند، قبل از من از كسى اجازه نگرفته و پس از من از احدى اجازه نمى گيرد. به او اجازه ورود بده.

فاطمه عليها‌السلام به او فرمود: داخل شو، خدا تو را بيامرزد، عزرائيل مانند نسيم ملايمى وارد خانه پيامبر شد و گفت: السلام على اهل بيت رسول الله؛ «سلام بر خاندان رسول خدا (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (273)»).

### 237- نخستين كسى كه به پيامبر ملحق شد

در آن مرضى كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دار دنيا رحلت كرد، حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام به حضور پدر آمد، و پيامبر مطلبى در گوش او فرمود كه خندان شد!

عايشه مى گويد: من از علت تبسم فاطمه عليها‌السلام سئوال كردم؟ آن حضرت فرمود: الان صلاح نيست.

وقتى كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رحلت كرد، من راجع به آن تبسم از او پرسيدم. حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: وقتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر وفاتش را به من داد گريان شدم؛ چون فرمود: «تو اولين كسى هستى از اهل بيتم كه به من ملحق مى شوى، خندان شدم (274)».

و از ابن عباس روايت شده است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زمان مرگ صديقه طاهره عليها‌السلام را هم تعيين كرده و به دخترش فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمود: «دخترم گريه نكن! بعد از من هفتاد و دو روز بيشتر عمر نمى كنى تا به من ملحق شوى» و از اين خبر زهرا عليها‌السلام متبسم شد (275).

## ج: فاطمه زهرا عليها‌السلام در سوگ پدر

### 238- پيراهنش را مى بوييد

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود: پيكر مقدس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در پيراهنش غسل دادم. فاطمه عليها‌السلام همان پيراهن را از من خواست تا آن را ببيند. چون مشاهده كرد، بى هوش ‍ شد، بدين جهت آن را از فاطمه پنهان كردم.

چشمها از اين غم گريان و دلها نالان و قلمها لرزان. سرور زنان بهشت، رهبر و مقتداى مردم، اولين كسى كه قدم به بهشت مى گذارد، رضايش ‍ رضاى خدا و قهرش خشم خدا، روح و جان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستش را مى بوسيد و سينه اش را مى بوييد و در برابرش از جا بر مى خاست و خود را فداى او مى دانست، اين چنين در گرداب مصايب غرق شد و كسى درد او را درك نمى كرد (276).

### 239- غم و اندوه وفات پيامبر

پس از وفات رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه زهرا عليها‌السلام در اجتماع زنان مدينه با بيان غم آلودى فرمود: همه از خداييم و به سوى او باز مى گرديم، آه كه با وفات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رشته وحى و اخبار آسمانى قطع گرديد (277).

### 240- گريه شديد براى پدر

از فضه، خدمتكار فاطمه زهرا عليها‌السلام نقل شده است كه درباره اندوه آن حضرت گفت: در ميان مردم جهان و ياران و نزديكان و دوستان رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچ كس در فراق آن حضرت اندوهگين تر و گريان تر و نالان تر از بانويم فاطمه زهرا عليها‌السلام نبود. اندوه او هر لحظه تازه تر و فزون تر مى شد و گريه او شدت مى يافت (278).

### 241- فاطمه يكى از پنج نفر گريه كنندگان

فاطمه زهرا عليها‌السلام با گريه خود بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبادت مى كرد. چون گريه او ياد رسول را زنده مى داشت، و اين خود به مكتب و ارزشهاى رسالت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جان مى بخشيد. گريه زهرا عليها‌السلام بر پدرش به حدى رسيده بود كه وى را در شمار پنج نفر از گريه كنان جهان، يعنى آدم و يعقوب و يوسف و على ابن الحسين عليهم‌السلام جاى داده اند (279).

### 242- ديدن پدر در حالت رؤیا

حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام فرموده است:

پس از رحلت پدرم در حالى كه بين خواب و بيدارى بودم، مشاهده كردم كه پدر بزرگوارم بر من وارد شده است و من بدون اختيار فرياد كشيدم: اى پدر! خبر آسمان از ما قطع شد. در اين هنگام فرشتگانى آمدند كه دو فرشته در پيش روى آنان بود و پدرم را به سوى آسمان بردند، من سر بلند كردم، ناگهان قصرهاى محكم و استوارى ديدم، بعد پدرم فرمود: اين مكان تو و شوهرت و دو فرزند و دوستدارانت مى باشد، خرسند باش كه چند صباح ديگر بر من وارد خواهى شد. در اين موقع از خواب بيدار شده، و رؤیايم را براى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نقل كردم (280).

### 243- فرياد روز هشتم

زمانى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفات يافت، كوچك و بزرگ ضجه زدند و گريه ها كردند و اين مصيبت بر نزديكان و اصحاب و دوستان و ياران و خويشان بس شديد و تاءثر آورد بود و هيچ كس را در آن روز نمى توانستى ببينى، مگر آن كه گريه مى كرد و يا ندبه مى نمود؛ ولى كسى از اهل زمين نمى تواند گريه كننده اى گريان تر و ندبه زننده اى نالان تر از فاطمه زهرا عليها‌السلام بيابد. دخترى كه هر آن حزن تجديد گرديده و زيادتر مى شد و گريه اش شديدتر!

مدت هفت روز از رحلت رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گذشت كه او در منزل نشسته بود و آنى صداى گريه و ندبه اش آرام نگرفت، و هر روز گريه اش از روز قبل زيادتر مى گرديد. شب روز هشتم كه شد حزن و اندوه خود را آشكار نمود، چون ديگر صبرى براى او نمانده بود، پس بيرون آمد و فرياد برآورد و ضجه زد و مردم نيز ضجه مى زدند و زنها با شيون بيرون آمده و چراغها را خاموش كردند تا چهره آنان مشخص نباشد. صديقه طاهره عليها‌السلام اين گونه پدر را صدا مى زد و ناله مى كرد:

وا ابتاه! وا صفياه! وا محمداه! وا ابا القاسماه! وا ربيع الاءرامل واليتامى!

چه كسى در قبله و نمازگاه پس از شما حاضر خواهد شد؟ و چه كس به فرياد دختر عزيز مرده ات خواهد رسيد؟

آن گاه حركت كرد، به گونه اى كه دامن پيراهنش به پاى او مى پيچيد؛ به طورى كه بر زمين مى افتاد. از شدت گريه و ريزش اشك راه خود را نمى يافت تا به قبر پدر نزديك شد. وقتى نگاهش به جاى اذان افتاد، بى هوش بر زمين افتاد. زنان به شتاب به سوى او دويدند و آب بر صورت و سينه و پيشانى او افشاندند تا به هوش آمد (281).

### 244- اذان نگفتن بلال جز براى فاطمه

ابن بابويه روايت كرده است: چون حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا مفارقت كرد، بلال مؤ ذن آن حضرت امتناع كرد از اذان گفتن و گفت: اذان نمى گويم از براى كسى بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

پس حضرت فاطمه عليها‌السلام روزى فرمود: من مى خواهم صداى مؤ ذن پدر خود را بشنوم.

اين خبر به بلال رسيد، شروع كرد به اذان. چون بلال الله اكبر گفت، فاطمه عليها‌السلام پدر خود را و ايام معاشرت آن حضرت را به ياد آورد و خود را از گريه ضبط نتوانست كرد. چون به اشهد ان محمدا رسول الله رسيد، فاطمه زهرا عليها‌السلام نعره زد و بر رو در افتاد و غش كرد. مردم گمان كردند آن حضرت از دنيا مفارقت كرد، به بلال گفتند: ترك كن اذان را، كه دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رفت. پس اذان را قطع كرد و تمام نكرد.

پس حضرت فاطمه عليها‌السلام به هوش آمد و بلال را فرمود كه اذان را تمام كن. او نكرد و گفت: اى بهترين زنان! بر تو مى ترسم كه چون صداى مرا بشنوى، به اذان هلاك شوى. پس حضرت فاطمه عليها‌السلام او را معاف داشت (282).

### 245- مصيبت رحلت پيامبر

محمود بن لبيد گويد: پس از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دختر آن بزرگوار حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام همواره كنار قبر شهداى احد مى رفت و در آن جا به مناجات و راز و نياز و دعا مى پرداخت و از فراق پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريه مى كرد.

گويد: من در يكى از روزها براى زيارت قبر حضرت حمزه عليه‌السلام كنار قبر آن حضرت رفتم، ديدم حضرت زهرا عليها‌السلام در آن جا با سوز و گداز مشغول راز و نياز و گريه است. صبر كردم تا ساكت شد، عرض كردم: اى سرور زنان جهان! به خدا سوگند از گريه شما رگهاى قلبم پاره شد.

فرمود: اى اباعمرو! سزاوار است گريه كنم، زيرا با مصيبت رحلت بهترين پدرها رو به رو شده ام، آه! چقدر مشتاق ديدار رسول خدا هستم!

سپس سئوالاتى از آن حضرت كردم، از جمله پرسيدم: آيا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از خود كسى را براى خلافت و رهبرى تعيين كرد؟ فرمود: عجبا! آيا روز غدير را فراموش ‍ كرديد؟!

عرض كردم: نه، فراموش نكردم، ولى مى خواهم سخن خاصى در اين باره از شما بشنوم. فرمود: خدا را گواه مى گيرم كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

على خير من اخلفه فيكم و هو الامام بعدى و سبطاى و تسعة من صلب الحسين ائمة...؛ على بهترين انسانى است كه من او را در ميان شما جانشين خود كردم. او امام بعد از من است و دو سبط من (حسن و حسين) و نه نفر از صلب حسين، امامان به حق هستند. اگر از آنها پيروى كرديد، به راه هدايت رفته ايد، و اگر مخالفت كرديد، تا روز قيامت بين شما اختلاف خواهد افتاد».

امام صادق عليه‌السلام فرمود: فاطمه زهرا عليها‌السلام بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هر هفته، روزهاى دوشنبه و پنج شنبه، دوبار كنار قبر شهداى احد مى رفت و آنها را زيارت مى كرد و در آن جا به دعا و راز و نياز مى پرداخت (283).

### 246- بيت الاحزان، خانه غم و اندوه فاطمه

على عليه‌السلام در خارج مدينه در بقيع خانه اى براى فاطمه زهرا عليها‌السلام ساخت كه «بيت الاحزان» ناميده مى شد. صبحگاهان حسنين عليه‌السلام را پيش روى خود حركت داده و با چشم گريان به بقيع رفته و در بين قبرها تا غروب گريه مى كرد، شبانگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام نزد آن حضرت آمده، ايشان را به منزل مى برد (284).

### 247- اشعار جگر سوز فاطمه در كنار قبر پدر

فاطمه عليها‌السلام همواره بعد از رحلت پدر، دستمال عزا بر سر مى بست. از نظر جسمى روز به روز تحليل مى رفت، از فراق پدر چشمش ‍ گريان و قلبش سوزان بود، ساعتى بى هوش و ساعتى به هوش مى آمد و به پسرانش حسن و حسين عليه‌السلام مكرر مى فرمود:

پدر شما (رسول خدا) كه شما را گرامى مى داشت چه شد؟ آن كه ساعت به ساعت شما را به دوش خود سوار مى كرد، و از همه كس به شما مهربان تر بود، كجا رفت؟

چه شد پدر شما، كه نمى گذاشت بر روى زمين راه برويد؟ (و همواره شما را به آغوش گرم خود مى گرفت) ديگر نمى بينم كه در اين خانه را باز كند و بيابد و شما را بر دوش خود سوار كند، آن گونه كه همواره شما را بر دوش خود سوار مى كرد.

آن بانوى بزرگوار چنان كه پدرش به او خبر داده بود، همواره غمگين و گريان بود، يك بار به ياد قطع وحى از خانه اش مى افتاد، بار ديگر فراق پدر را به ياد مى آورد. وقتى شب فرا مى رسيد و مى ديد كه صداى دلنشين قرائت قرآن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه همواره نيمه هاى شب مى شنيد، ديگر نمى شنود و وحشت مى كرد و خود را بسيار پريشان و بينوا مى يافت، پس از آن كه در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از عزت و شكوه بهره مند بود.

كنار قبر پدر مى آمد و در سوگ او اين اشعار را مى خواند:

«آن كس كه بوى خوش تربت (خاك قبر) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى بويد، اگر در زمان طولانى، بوى خوش ديگرى نبويد، چه خواهد شد؟ (يعنى تا آخر عمر، همين بوى خوش او را كافى است، و نيازى به بوى خوش ديگر ندارد).

آن چنان باران غم و اندوه بر جانم ريخته است، كه اگر در روزهاى روشن مى ريخت، آن روزها مانند شب، تيره و تار مى گرديد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به جانم ريخته چندان غم و درد و مصيبتها |  | كه گر بر روزها ريزند، گردد تيره چون شبها |

و نيز مى فرمود: هر گاه روزى شخصى مرد، ياد او كم مى شود، ولى سوگند به خدا، از آن وقتى كه پدرم رحلت كرده، ياد او زيادتر شده است.

وقتى مرگ بين من و پيامبر جدايى افكند، خودم را از فراق پيامبر حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تسلى مى دهم و به خودم مى گويم، سرانجام راه ما به سوى مرگ است، اگر كسى امروز نميرد، فردا خواهد مرد.

و نيز مى فرمود: هر وقت اشتياقم به ديدار تو زياد مى شود، گريان به كنار قبر تو مى آيم، ناله و زارى مى كنم و شكوه مى نمايم، ولى جواب مرا نمى دهى. گرچه در دل خاك، از من پنهان شده اى، ولى از قلب پراندوه من پنهان نيستى (و در قلبم جا گرفته اى) (285).

### 248- شكوه از جفاى امت

يا رسول الله! پدر جان، دريغ و آه از فراق تو! اى پدر، چه بسيار بزرگ است تاريكى و ظلمتى كه در مجالس پس از تو مشاهده مى گردد، و من دور مانده از جناب تو دريغ و افسوس مى خورم كه هر چه زودتر نزد تو آيم.

پدر جان! در عزاى تو اباالحسن اميرالمؤمنين سوگوار است، پدر دو فرزندت حسن و حسين، برادر و امام برگزيده و دوست بى مانند تو، هم او كه تو او را در كودكى بزرگ و تربيت كردى، سپس برادرت خواندى و از بزرگ ترين دوستان تو و محبوب ترين اصحاب تو در پيشگاه تو بود، او كه در پذيرش اسلام از همه پيشى گرفته و هجرت كرد.

اى پدر بزرگوار و اى بهترين انسانها! اكنون بيا و بنگر كه امام برگزيده تو را اسير گونه به طرف بيعت تحميلى مى كشند و مى برند.

پدر جان! غم سوگوارى تو ما را فرا گرفته و در هم كوبيده است و گريه هاى مداوم، قصد جان ما را دارد، و بد روزگارى دامنگيرمان شده است.

آن گاه فرياد سختى برآورد و فرمود: فرياد يا محمد! فرياد اى دوست، فرياد اى پدر، فرياد اى اباالقاسم، فرياد اى احمد، فرياد از كمى ياران و ياوران، فرياد از ناله بسيار، فرياد از مشكلات فراوان، فرياد از مصيبت و اندوه زياد، فرياد از مصيبت جانكاه (286).

پس از آن سخنان دردآلود و غمبار صيحه اى زد و بى هوش بر زمين افتاد (287).

### 249- مرثيه سرايى فاطمه پس از وفات پدر

از معاذ بن جبل نقل شده است كه فاطمه زهرا عليها‌السلام پس از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فراوان مى گريست و مى فرمود: آه اى پدر! پس از تو بايد شكوه هاى دل را به حضرت جبرئيل گفت... آه! كه با وفات تو خبرهاى آسمانى قطع شد و ديگر براى هميشه از طرف خدا وحى فرو فرستاده نخواهد شد (288).

از انس بن مالك روايت شده است كه حضرت زهرا عليها‌السلام پس ‍ از وفات پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با غم و اندوه مى گريست و مى فرمود:

آه اى پدر!... پدرم دعوت پروردگار را لبيك گفت و در فردوس برين منزل كرد.

اى پدر! پس از تو با جبرئيل بايد درد دل نمود.

پس از مراسم تدفين خطاب به انس فرمود: اى انس! آيا دلتان آمد كه خاك بر روى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بريزند (289)؟

### 250- زبان حال فاطمه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبت على مصائب |  | ولو صبت على الايام لصرن لياليا |

آن قدر مصيبتها و غمها و رنجها بر من وارد شد، كه اگر بر روزگار وارد مى شد، هر آينه شب تار مى گرديد (290).

## د: مصايب فاطمه زهرا عليها‌السلام پس از رحلت پدر

### 251- هجوم به خانه فاطمه

پس از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جرياناتى پيش ‍ آمد كه منجر به بيعت با ابوبكر گرديد. امام على عليه‌السلام كه جانشين بر حق پيامبر بود، از خانه بيرون نيامد و طبق وصيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه به تنظيم و جمع آورى قرآن پرداخت.

عمر به ابوبكر گفت: همه مردم با تو بيعت كرده اند جز اين مرد (على و اهل بيت او)، شخصى را نزد او بفرست كه بيايد و بيعت كند.

ابوبكر پسر عموى عمر را كه «قنفذ» نام داشت، براى اين كار انتخاب كرد و به او گفت: نزد على عليه‌السلام برو و بگو: دعوت خليفه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اجابت كن.

قنفذ چند بار از طرف ابوبكر نزد على عليه‌السلام رفت و پيام ابوبكر را ابلاغ كرد، ولى على عليه‌السلام از آمدن نزد ابوبكر امتناع ورزيد.

عمر خشمگين برخاست و خالد بن وليد و قنفذ را طلبيد و به آنها امر كرد تا هيزم و آتش بردارند، آنها اطاعت كردند و هيزم و آتش برداشته و همراه عمر كنار در خانه فاطمه عليها‌السلام رهسپار شدند. فاطمه عليها‌السلام پشت در بود، هنوز شال عزا از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر سرش بود و از فراق پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخت نحيف و ناتوان شده بود. عمر سر رسيد و در را زد، و فرياد بر آورد: اى پسر ابوطالب! در را باز كن.

فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمود: اى عمر! ما را با تو چه كار؟ چرا دست از ما برنمى دارى، با اين كه ما عزادار هستيم؟

عمر گفت: در را باز كن، وگرنه آن را به روى شما مى سوزانم.

هر چه فاطمه عليها‌السلام نصيحت كرد، عمر از تصميم خويش ‍ منصرف نشد. سپس آتش طلبيد و در خانه را به آتش كشيد، آن گاه در نيم سوخته را فشار داد و بدن نازنين فاطمه عليها‌السلام بين فشار در و ديوار قرار گرفت (291).

عمر در ضمن نامه اى براى معاويه، چگونگى برخورد خود با فاطمه عليها‌السلام را چنين بيان مى كند:

«... به فاطمه كه پشت در بود، گفتم: اگر على از خانه براى بيعت بيرون نيايد، هيزم فراوانى به اين جا مى آورم و آتشى برافروزم و خانه و اهلش را بسوزانم، و يا اين كه على را براى بيعت به سوى مسجد مى كشانم، آن گاه تازيانه قنفذ را گرفتم و فاطمه را با آن زدم، و به خالد بن وليد گفتم: تو و مردان ديگر هيزم بياوريد، و به فاطمه گفتم: خانه را به آتش مى كشم... همان دم دستش را از در بيرون آورد تا مرا از ورود به خانه باز دارد، من او را دور نموده و با شدت، در را فشار دادم و با تازيانه بر دستهاى او زدم، تا در را رها كند، از شدت درد تازيانه ناله كرد و گريست. ناله او به قدرى جانكاه و جگر سوز بود كه نزديك بود دلم نرم شود و از آن جا منصرف گردم، ولى به ياد كينه هاى على و حرص او براى كشتن قريشيان (مشرك) افتادم... با پاى خودم لگد بر در زدم، ولى او هم چنان در را محكم نگاه داشته بود كه باز نشود. وقتى كه لگد بر در زدم، صداى ناله اى از فاطمه را شنيدم كه گمان كردم اين ناله، مدينه را زير و رو كرد. در آن حال فاطمه عليها‌السلام مى گفت:

يا ابتاه! يا رسول الله! هكذا بحبيبتك و ابنتك، آه! يا فضة اليك فخذينى فقد والله قتل ما فى احشائى من حمل؛ اى پدر جان! اى رسول خدا! بنگر كه اين گونه با حبيبه و دختر تو رفتار مى شود، آه! اى فضه بيا و مرا درياب كه سوگند به خدا فرزندم كه در رحم من بود كشته شد».

در عين حال در را فشار دادم. در باز شد. وقتى وارد خانه شدم، فاطمه با همان حال رو به روى من ايستاد، ولى شدت خشم من مرا به گونه اى كرده بود كه گويى پرده اى در برابر چشمم افتاده است؛ چنان سيلى روى روپوش به صورت فاطمه زدم كه گوشواره اش به زمين افتاد... ».

حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: از شدت ضرب در، بر زمين افتادم و آتش زبانه مى كشيد و صورت مرا مى سوزانيد (292).

### 252- فاطمه، حامى ولايت

عمر عده اى از طلقا و منافقين را جمع كرده و به سوى خانه اميرالمؤمنين على عليه‌السلام آمدند و با در بسته مواجه شدند و فرياد كشيدند: يا على! از خانه بيرون بيا، كه خليفه رسول خدا، تو را مى خواند، ولى آنان در را به روى آنها باز نكردند. پس آنان هيزم آوردند و در پاى در خانه نهادند و آتش تهيه كردند تا در خانه را بسوزانند.

عمر فرياد كشيد: به خدا قسم اگر در را باز نكنيد، آن را آتش ‍ مى زنم.

فاطمه عليها‌السلام دانست كه آنها تصميم دارند خانه را بسوزانند، حركت كرد و در را گشود. همين كه در را گشود، جمعيت او را به عقب راندند و فاطمه عليها‌السلام بين در و ديوار واقع شد، و سپس بر سر امام ريختند و گريبان وى را گرفتند و در حالى كه او را به زمين مى كشاندند به سوى مسجد بردند.

فاطمه عليها‌السلام بين آنها و همسرش حايل شد و گفت: به خدا قسم نمى گذارم كه پسر عمويم را به زور به مسجد ببريد...

جمعيت كه چنين ديدند امام را رها كردند. عمر به قنفذ دستور داد كه با تازيانه فاطمه عليها‌السلام را بزند. قنفذ پشت و پهلوى فاطمه عليها‌السلام را به تازيانه گرفت تا اثر آن در جسم شريفش پيدا شد، و اين ضربت بيشترين تاءثير را در افتادن جنين او، كه پيامبر او را «محسن» نام نهاده بود، داشته است (293).

### 253- هجوم به خانه على

مرحوم فيض كاشانى درباره چگونگى هجوم به خانه على عليه‌السلام در كتاب «علم اليقين» مى نويسد:

هنگامى كه فاطمه زهرا عليها‌السلام فهميد آنها مى خواهند خانه اش ‍ را به آتش بكشند، برخاست و در را گشود، جمعيت بى آن كه مهلت بدهند تا فاطمه عليها‌السلام خود را بپوشاند در را فشار دادند. زهرا عليها‌السلام براى اين كه در برابر نگاه نامحرمان نباشد، به پشت در رفت. عمر در را فشار داد، فاطمه عليها‌السلام بين فشار در و ديوار قرار گرفت، سپس عمر و همراهان به خانه هجوم بردند (294).

### 254- آتش زدن منزل وحى

مدائنى از سلمة بن محارب، و او از سليمان تيمى، و او از ابن عون، چنين روايت كرده است:

ابوبكر براى بيعت گرفتن از على عليه‌السلام، به دنبال وى فرستاد، پس ‍ على عليه‌السلام بيعت نكرد. در اين هنگام عمر با شعله اى آتش روانه خانه على عليه‌السلام شد. فاطمه زهرا عليها‌السلام در پشت درب با او مواجه شده و گفت: اى پسر خطاب! آيا تو را در حال آتش زدن خانه ام مى بينم؟!

### 255- حمله به خانه فاطمه

سليم گويد: گفتم: اى سلمان! آيا حمله كنندگان به خانه فاطمه بدون اجازه داخل شدند؟

گفت: آرى سوگند به عزت خدا كه بر زهراى اطهر، سرپوش و چادرى نبود، ليكن وى پشت در پناه گرفت، زيرا مى خواست كه مراعات پوشش و حجاب را بنمايد. وقتى كه او را ديدند، به شدت او را در ميان در و ديوار فشردند كه به جانم سوگند نزديك بود كه با حسرت از دنيا برود. فرياد زد: اى فضه! مرا بگير، قسم به خدا كه جنينم را كشتند.

پس محزون و غمناكيم كه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جنينش را كه «محسن» ناميده اند، سقط نمود (295).

### 256- دفاع از حريم اهل بيت

مروان بن عثمان گويد: چون مردم با ابى بكر بيعت كردند، على عليه‌السلام و زبير و مقداد داخل منزل حضرت فاطمه عليها‌السلام شدند و از بيرون آمدن خوددارى نمودند. عمر بن خطاب گفت: خانه را به روى آنان آتش زنيد. در اين هنگام زبير شمشير به دست بيرون شد، ابوبكر گفت: اين سگ را بگيريد، مهاجمان به او حمله آوردند، پاى زبير لغزيد و به زمين خورد و شمشير از دستش افتاد، ابوبكر گفت: شمشير او را به سنگ بزنيد، و آن را به سنگ كوبيدند تا شكست.

على بن ابى طالب عليه‌السلام از منزل به سوى دهات نجد بيرون شد و در راه با ثابت بن قيس بن شماس بر خورد كرد. ثابت گفت: يا اباالحسن چه شده؟ فرمود: مى خواهند خانه ام را بر من آتش بزنند و ابوبكر بر فراز منبر نشسته و مشغول بيعت گرفتن از مردم است، و نه از اين حمله ها جلوگيرى مى كند و نه محكوم مى نمايد. ثابت گفت: هرگز دست از تو برندارم تا در راه دفاع از تو كشته شوم.

پس با هم به مدينه بازگشتند. چون به منزل رسيدند، ديدند فاطمه عليها‌السلام كنار درب خانه ايستاده و خانه از مهاجمان خالى شده است و آن حضرت صدا مى زند: هرگز قومى را زشت بر خوردتر از شما سراغ ندارم، شما پيكر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نزد ما رها ساخته و ميان خود مصمم شديد كه حكومت را تنها از آن خود بداريد و ما را به امارت نگماريد، و هيچ از ما در اين باره نظر خواهى نكرديد و به سر ما آورديد آنچه آورديد و هيچ حقى براى ما در نظر نگرفتيد (296)!

### 257- بيان مصيبت از زبان فاطمه

در كتاب «ارشاد القلوب» نقل شده كه فاطمه عليها‌السلام فرمود:

هيزم بسيار به در خانه ما آوردند، تا خانه و اهلش را بسوزانند، من پشت «در» ايستاده بودم، و آن قوم مهاجم را به خدا و رسولش، سوگند مى دادم كه دست از ما بردارند و ما را يارى نمايند. عمر، تازيانه را از دست قنفذ غلام آزاد شده ابوبكر گرفت و با آن بر بازويم زد و اثر آن چون رگه هاى بازوبند در بازويم باقى ماند. آن گاه لگدى به در زد و در را به طرف من فشار داد. در اين هنگام به صورت بر زمين افتادم، در حالى كه فرزند در رحم داشتم. آتش زبانه مى كشيد و صورتم را مى سوزانيد، او با دستش مرا مى زد، گوشواره ام قطع و پراكنده شد، درد مخاض مرا فرا گرفت، محسنم بى گناه، سقط و كشته شد (297).

### 258- تهديد به قتل على

پس از حمله عمر به خانه فاطمه عليها‌السلام، جمعيت از ناله حضرت زهرا عليها‌السلام و استغاثه اش به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مظالم دستگاه خلافت، در حالى كه سخت مى گريستند و نزديك بود دلهايشان پاره شود... پراكنده شدند، و فقط عمر با گروهى باقى ماند. پس على عليه‌السلام را از خانه خارج كردند و او را پيش ابوبكر بردند و به او گفتند: بيعت كن.

گفت: من بيعت نمى كنم.

گفتند: قسم به خدايى كه جز او خدايى نيست، گردنت را مى زنيم.

گفت: بنده خدا و برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى كشيد؟

گفت: بنده خدا درست، و اما برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خير.

ابوبكر ساكت بود و چيزى نمى گفت. عمر به ابوبكر گفت: آيا فرمانت را در موردش صادر نمى كنى؟

ابوبكر گفت: تا هنگامى كه فاطمه در كنارش است، او را به چيزى وادار نمى كنم.

پس على عليه‌السلام به طرف قبر رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت، در حالى كه با صدا گريه مى كرد و مى گفت: پسر مادرم! اين قوم مرا خوار كردند و در فشار قرار دادند و نزديك بود مرا به قتل برسانند و على عليه‌السلام بيعت نكرد، تا آن كه فاطمه زهرا عليها‌السلام رحلت نمود (298).

### 259- نفرين حضرت زهرا

امام صادق عليه‌السلام فرمود: وقتى على عليه‌السلام را از خانه اش ‍ بيرون آوردند، تمام بانوان بنى هاشم از خانه ها بيرون آمدند تا نزديك قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتند.

حضرت فاطمه عليها‌السلام صدا زد: پسر عمويم را آزاد كنيد، قسم به خداوندى كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به حق مبعوث نمود، اگر او را رها نكنيد، مويم را پريشان مى كنم، و پيراهن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر سرم مى افكنم، و در درگاه خدا ناله مى كنم. ناقه صالح پيغمبر در پيشگاه خدا، گرامى تر از فرزندان من نيست.

سلمان مى گويد: نزديك فاطمه عليها‌السلام بودم، سوگند به خدا ديدم كه پايه ديوارهاى مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از زمين جدا و گشوده مى شود، كه اگر كسى خواسته باشد مى تواند از زير آن عبور نمايد. نزديك رفتم و عرض كردم: اى بانوى بزرگوار و اى سرور من! خداوند پدرت را مايه رحمت جهان قرار داد، شما سبب عذاب مردم نشويد.

فاطمه عليها‌السلام به خانه خود مراجعت نمود، و شكاف مسجد به هم پيوست، به طورى كه غبار از پايه مسجد برخاست و در بينى ما رفت (299).

### 260- دفاع فاطمه از على

حضرت زهرا عليها‌السلام در ضمن حديثى طولانى فرمودند: به خدا سوگند اگر مى گذاشتند حق در جاى خود استقرار يابد و از خاندان پيامبرش پيروى مى كردند، هيچ گاه دو نفر درباره خدا اختلاف پيدا نمى كردند، گذشتگان از گذشتگان و آيندگان يكى پس از ديگرى به ارث مى بردند، تا اين كه قائم ما، كه نهمين نفر از فرزندان حسين است، قيام كند. اينان آن كس را كه خداوند مؤ خر داشته، مقدم دانسته و آن كس را كه خداوند مقدم دانسته، مؤ خر نموده اند (300).

البته موارد دفاعى كه از آن حضرت نسبت به اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل شده، نه از آن جهت بوده كه مى خواسته از شوهرش دفاع كند، بلكه به خاطر دفاع از امامت و پيشوايى امت بوده است. آن حضرت نقش بزرگى در دفاع از امير مؤمنان على عليه‌السلام در گفتار و رفتارش نسبت به حوادثى داشت كه پس از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اتفاق افتاد. حوادثى همچون هجوم بر خانه وحى، مورد ضرب و جرح قرار گرفتن و سقط جنين، و ديگر رويدادهايى كه دل هر انسانى را كه از فطرت انسانيت منحرف نشده باشد. اعم از مسلمان و غير مسلمان، به درد آورده، مى سوزاند! (301).

### 261- استمداد فاطمه از انصار

حضرت على عليه‌السلام شبها فاطمه عليها‌السلام را سوار بر چهارپايى مى كرد و در مجالس انصار مى گردانيد و از آنها مى خواست كه از او پشتيبانى كنند.

آنها در پاسخ مى گفتند: اى دختر پيامبر! بيعت ما با اين مرد (ابوبكر) انجام شد و كار از كار گذشت. اگر شوهر و پسر عموى تو قبل از ابوبكر به سوى ما سبقت مى گرفت، ما به او مراجعه مى كرديم و رهبرى او را مى پذيرفتيم.

على عليه‌السلام در پاسخ آنها مى فرمود: آيا من جنازه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در خانه اش رها كنم و آن را دفن نكرده بگذارم و به سوى شما بيايم و با مردم درباره حاكميت به جاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منازعه كنم؟!

حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمود: ابوالحسن عليه‌السلام لازم و سزاوار بود كه تجهيزات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انجام دهد، ولى مهاجر و انصار كارى كردند كه خداوند آنها را باز خواست و مجازات خواهد كرد (302).

### 262- داغى كه كهنه نگرديد

از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به بعد، فاطمه زهرا عليها‌السلام را كسى خندان و گشاده رو نديد و به همين حالت تا زمانى كه در قيد حيات بود، از غم پدر گريان بود. رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن قدر بر دختر گرامى اش گران تمام شد، كه وقتى نگاه مباركش بر محراب و منبر و جاى اذان پيامبر افتاد، بى هوش بر زمين افتاد.

زنان به سرعت به سوى وى دويدند و آب به صورت مباركش پاشيدند تا به هوش آمد. آن گاه بر خاست و فرمود: پدرجان! بعد از تو از دنيا نفرت دارم، تا زمانى كه نفس دارم، براى تو گريه خواهم نمود. پدرجان! شوق من نسبت به تو پايانى ندارد و حزن و غم من بعد از تو به آخر نمى رسد (303).

### 263- ابلاغ پيام فاطمه توسط زنان مهاجر و انصار

سويد بن غفله مى گويد: پس از عيادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا عليها‌السلام، زنان عيادت كننده سخنان فاطمه عليها‌السلام را به شوهران و مردان خود رساندند. جمعى از بزرگان مهاجر و انصار براى عذر خواهى به حضور آن بزرگوار آمده گفتند: اى سرور زنان جهان! اگر على عليه‌السلام زودتر خود را براى مقام خلافت در معرض ‍ قرار مى داد، ما با او بيعت نموده و به سوى هيچ كس عدول نمى كرديم ولى ابوبكر پيش دستى كرد و ما با او بيعت كرديم (و كار از كار گذشت).

فاطمه عليها‌السلام به آن عذر تراشان فرمود: از من دور شويد! ديگر بر شما عذرى باقى نمانده و بعد از تقصير و كوتاهى جايى براى عذر نمى ماند. (چرا از آغاز گول خورديد؟ آيا با آن همه حجت و دليل، باز بيراهه رفتن قابل عذر است؟!)

### 264- دريده شدن حجاب خداوند

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام به نقل از پدر بزرگوارش امام صادق عليه‌السلام در ضمن حديثى طولانى چنين فرمود: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هنگام رحلت از اين دنيا فرمود: «آگاه باشيد كه در خانه فاطمه، در خانه من و خانه اش خانه من است. هر كس ‍ هتك حرمت او را كند، حجاب خداوند را دريده و هتك حرمت خدا را كرده است».

عيسى كه راوى اين حديث است مى گويد: حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام مدتى طولانى گريست و بقيه سخن حضرت رسول را قطع كرده فرمود: به خدا سوگند كه حجاب خداوند هتك شد، به خدا سوگند حجاب خدا هتك شد، به خدا سوگند حجاب خداوند هتك شد، اى مادر! درود خداوند بر او باد (304).

### 265- چه كسى دختر پيامبر خدا را زد؟

امام حسن مجتبى عليه‌السلام، در مجلس معاويه به مغيرة بن شعبه خطاب كرده و مى فرمايد:

تو بودى كه فاطمه عليها‌السلام دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زدى تا خون از بدن او جارى شد و آنچه كه در شكم داشت سقط نمود، و تو چيزى به جز خار نمودن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مخالفت با دستورات وى و هتك حرمت او در نظر نداشتى.

مگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وى نفرموده بود كه «تو سرور زنان اهل بهشتى» به خدا سوگند كه سرنوشت تو در آتش جهنم است (305).

### 266- عضو ولايت

ام سلمه بر حضرت زهرا عليها‌السلام وارد شده، عرض كرد: اى دختر رسول خدا! چگونه صبح كردى؟ فرمود: صبح كردم بين غم از دست دادن پيامبر و غصه جانشين او كه مورد ستم قرار گرفته است. به خدا سوگند، پرده احترام او دريده شده و امامت و پيشوايى اش ربوده گشته است (306).

### 267- تاءسف ابوبكر بر آتش زدن خانه فاطمه

زمانى كه ابوبكر پسر ابى قحافة مريض بود، همان مرضى كه در آن مرد، به عيادت او رفتم، به او سلام كردم و از او جوياى حال شدم. وى با سختى نشست، من گفتم: الحمد لله حالت خوب است...

ابوبكر گفت: ... همانا من بر چيزى از دنيا تاءسف نمى خورم، مگر بر سه كار كه انجام داده ام و اى كاش انجام نداده بودم و سه كار كه انجام ندادم و اى كاش انجام داده بودم، و سه چيز كه اى كاش از رسول خدا پرسيده بودم.

اما آن سه كار كه انجام دادم و اى كاش انجام نداده بودم: پس اى كاش به خانه فاطمه عليها‌السلام حمله ور نشده بودم و آن جا را ترك مى كردم اگر چه عليه من پيمان جنگ بسته مى شد (307).

### 268- فاطمه در خواب يكى از عالمان

حضرت آيت الله سيد مرتضى فيروز آبادى، يكى از استوانه هاى علم در حوزه علميه نجف بود و قبل از انقلاب به دست عوامل بيگانه از حوزه علميه نجف اخراج شد و در حوزه علميه قم درس خارج مى فرمود.

در كشكول زاهدى مى گويد: من بارها از خود آيت الله فيروزآبادى شنيدم كه مى فرمود: زمانى كه در نجف اشرف بودم، يك شب در عالم رؤیا ديدم در منزل شخصى خود، مجلسى اقامه شده و در آن مجلس حضرت فاطمه عليها‌السلام با چادر نشسته است. افرادى از مؤمنين به صف ايستاده، يكى يكى آمده عرض ادب مى كنند و مى روند. چون همه رفتند، حضرت چادر را كنار زد. از اين عمل بى بى متوجه شدم كه چون من به آن حضرت محرمم، لذا اين عمل را انجام داد.

چه جمالى! در عالم خواب گفتم: صورتش شبيه به صورت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

سپس جلوتر رفته و عرض كردم: مادر! آيا اين كه قريب به هزار و چهار صد سال است خطبا مى گويند، شوهرت على عليه‌السلام را با سر بى عمامه و دوش بى ردا و ريسمان به گردن به مسجد بردند، صحت دارد؟

بى بى فرمود: استحقروا ابا الحسن بعد رسول الله؛ على را بعد از رسول خدا تحقير كردند!» من به فارسى مى گفتم و حضرت عربى جواب مى داد.

عرض كردم: مادر! قريب هزار و چهارصد سال است مورخين نوشته اند و خطبا گفته اند كه آن نانجيب به بازوى شما تازيانه زد و سياه شد، و فى عضدها كمثل الدملج.

فرمود: بلى.

آن گاه دست راست را از آستين بيرون آورد، ديدم هنوز بازوى مادرم سياه و كبود است (308).

## ه: مصايب غصب فدك

### 269- بخشيدن فدك به فاطمه

امام صادق عليه‌السلام فرمود: پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسلمان از جنگى بر مى گشتند در منزلى فرود آمدند و غذا خوردند. جبرئيل فرود آمد و فرمود: اى محمد! برخيز و سوار شو.

حضرت، سوار شد و جبرئيل با او بود. به وسيله طى الارض به فدك رسيد. هنگامى كه اهل فدك شنيدند سوارى به طرف آنها مى آيد، خيال كردند دشمن، آنها را غافلگير كرده، لذا درهاى شهر را بستند و كليدها را به پيرزنى كه در بيرون شهر زندگى مى كرد، سپردند و به بالاى كوهها پناه بردند. جبرئيل نزد پيرزن آمد و كليدها را از وى گرفت و دروازه هاى شهر را باز كرد و پيامبر را در خانه هاى آنها گردانيد. جبرئيل فرمود: يا محمد! اين جا را خداوند از آن تو قرار داده است؛ چون مسلمين جنگ نكردند و خدا آن را به تو بخشيد. جبرئيل پيامبر را در خانه ها و كوچه هاى آنها گردانيد و درها را بست و كليدها را به پيامبر سپرد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز آن را در غلاف شمشيرش ‍ قرار داد. سپس سوار شد و باز هم زمين زير پاى او پيچيده شد و به يارانش ملحق گرديد و هنوز آنها برنخاسته بودند. حضرت فرمود: «به فدك رفتم و خداوند آن را به من بخشيد».

منافقين به حضرت، كنايه و طعنه زدند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «اين هم كليدهاى آن».

بعد سوار شدند و به مدينه برگشتند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد حضرت فاطمه عليها‌السلام رفت و فرمود: دخترم! خدا فدك را به پدرت بخشيده و به او اختصاص داده است و مسلمان را در آن سهمى نيست. هر چه مى خواهى درباره آن انجام بده. چون من به مادرت خديجه، مهرش را مقروض بودم. فدك را عوض مهر مادرت به تو مى دهم. از آن تو و فرزندانت باشد. بعد پوستى را خواست و خطاب به على عليه‌السلام فرمود: «بنويس، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدك را به دخترش فاطمه بخشيد».

على عليه‌السلام، غلام پيامبر و ام ايمن شاهد اين جريان بودند. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد ام ايمن فرمود: «ام ايمن اهل بهشت است».

اهل فدك با حضرت بر بيست و چهار هزار دينار در سال، صلح كردند (309).

### 270- شهادت ام ايمن در مالكيت فدك

ام ايمن مى گويد: روزى در خانه فاطمه عليها‌السلام در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودم. در اين هنگام جبرئيل نازل شده، گفت: اى محمد، به پا خيز! خداوند به من دستور داده تا با دو بالم حدود فدك را برايت مشخص سازم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه جبرئيل برخاسته بيرون رفتند، چيزى نگذشت كه مراجعت فرمود.

فاطمه عليها‌السلام پرسيد: پدر جان! كجا تشريف برديد؟

حضرت فرمود: جبرئيل با دو بالش حدود فدك را برايم مشخص ‍ كرد.

فاطمه عليها‌السلام گفت: اى پدر! من مى ترسم پس از تو دچار تنگدستى و نيازمندى گردم، آن را بر من تصدق فرما!

حضرت فرمود: بسيار خوب! آن جا براى تو صدقه و خالصه باشد.

فاطمه عليها‌السلام آن را قبض كرده، پذيرفت.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روى به من كرده و فرمود: اى ام ايمن! بر اين مطلب گواه باش و تو با على نيز شاهد اين موضوع باشيد (310).

### 271- دسيسه ابوبكر و عمر براى غصب فدك

چند روزى از وفات جانسوز خاتم الانبياء محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگذشته بود (چنان كه مى دانيد ابوبكر با دسيسه هاى عمر) با زور و ظلم و تعدى جلافت بر تخت خلافت نشست و خود را خليفه پيامبر خواند و مردمان ناآگاه هم از او متابعت كرده و بيعت نمودند و او تصميم گرفت «فدك» را كه «هبه» و يا «ارث» پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر فاطمه عليها‌السلام بود به تصرف خود در آورده و با غصب كردن آن محل معين، اقتصاد خانه ولايت را به هم زد و خلافت (شوم) خود را تثبيت كند.

دستور داد ضوابط (زحمتكشان) آن ملك را اخراج نمايند و اگر نرفتند آنها را كتك بزنند. اين مطلب به سمع مبارك صديقه طاهره فاطمه زهرا عليها‌السلام رسيد، آن بانوى مكرمه با حالت عصبانيت پيش ابوبكر آمده و با حجت و دليل با او سخن گفته و بر كار او اعتراض نمود.

در اين جا مكالمات حضرت زهرا عليها‌السلام با ابوبكر را در آن مجلس اختصارا نقل مى شود:

مرحوم شيخ عباس قمى در كتاب بيت الاحزان مى نويسد:

هنگامى كه فاطمه زهرا عليها‌السلام از دستور ابوبكر اطلاع يافت كه (ضوابط) او را از فدك خارج كرده اند، نزد ابوبكر رفت و فرمود: چرا مرا از ارث خود كه پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برايم ارث گذاشته باز مى دارى؟ و وكيل و نماينده مرا از آن جا (فدك) خارج نموده اى؟ با اين كه پدر بزرگوارم آن ملك را به فرمان خدا براى من قرار داده.

ابوبكر گفت: براى گفته هاى خودت شاهد بياور كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن جا را ملك خاص تو قرار داده است؟

حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام رفت و ام ايمن را به عنوان شاهد نزد ابوبكر آورد. ام ايمن رو به ابوبكر كرد و گفت: اى پسر قحافه! گواهى نمى دهم، مگر اين كه در مورد اعتبار خودم از زبان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استدلال كنم. تو را به خدا قسم، آيا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره من گفته است: ان ام ايمن امراة من اهل الجنة؛ كه هر آينه ام ايمن بانويى است از اهل بهشت؟

ابوبكر گفت: آرى مى دانم كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره تو چنين گفته است.

ام ايمن گفت: شهادت و گواهى مى دهم بر اين كه وقتى آيه و آت ذاالقربى حقه؛ اى پيامبر، حق نزديكان خود را بپرداز» بر رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد، پيامبر خدا به امر و فرمان خدا «فدك» را بر فاطمه عليها‌السلام واگذار نمود و آن جا را ملك خاص فاطمه عليها‌السلام كرد و همچنين اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نيز بر همين مطلب گواهى داد و براى ابوبكر ثابت شد كه فدك ملك شخصى فاطمه زهرا عليها‌السلام است و بر همين اساس نامه اى (قباله اى) در مورد رد فدك به فاطمه زهرا عليها‌السلام نوشت و به آن بانوى مكرمه و مجلله داد (311).

### 272 - ماجراى كوچه

شافعى و ابن ابى الحديد گويند: ابوكر بعد از سخنان فاطمه عليها‌السلام درباره فدك متاءثر شد و گريه كرد، و نوشت: «من فدك را به فاطمه رد نمودم». اما عمر نامه را گرفت و پاره كرد (312).

شيخ مفيد در يك حديث بلند، ماجراى كوچه را چنين نقل مى كند:

ابوبكر، كاغذى طلبيد و رد فدك را در آن نوشت و به فاطمه عليها‌السلام داد.

حضرت فاطمه عليها‌السلام با گرفتن سند، از نزد ابوبكر بيرون آمد؛ ولى در راه عمر با او ملاقات كرد، و از جريان نامه پرسيد.

فاطمه عليها‌السلام فرمود: اين نامه، سند رد فدك است كه ابوبكر برايم نوشته.

عمر گفت: آن را به من بده.

فاطمه عليها‌السلام امتناع ورزيد. عمر با لگد به سينه و پهلوى فاطمه زد! به طورى كه فرزندش محسن سقط شد! و چنان سيلى به صورت آن بانو زد كه گوشواره اش شكست! سپس سند را گرفت و پاره كرد؛ و همين خشونت باعث شد كه فاطمه عليها‌السلام بسترى گرديد و بعد از 75 روز بيمارى، از دنيا رفت (313).

### 273- دفاع فاطمه از فدك

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود: زهرا جان! تو تنها نزد ابابكر برو، او از ديگرى (عمر) نرم تر است و طلب فدك كن.

چون حضرت زهرا عليها‌السلام به نزدش آمد و مطالبى فرمود، او گفت: راست مى گويى. و كاغذى طلب كرد و سند رد فدك را به فاطمه عليها‌السلام بر گرداند.

چون زهرا عليها‌السلام از مجلس او بيرون آمد و رقعه فدك دستش ‍ بود. عمر او را ديد و گفت: اى دختر محمد! اين چه كاغذ و نامه اى است كه همراه تو مى باشد؟

فاطمه عليها‌السلام فرمود: نامه فدك است كه ابابكر به من برگردانده است.

عمر گفت: نامه را به من بده؛ و زهرا عليها‌السلام امتناع كرد. پس او با پايش بر فاطمه عليها‌السلام زد. در حالى كه حامله به پسرى به نام محسن بود، سقط شد و به اين ظلم كفايت نكرد و سيلى به صورت زهرا عليها‌السلام زد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: گويا مى بينم گوشواره اى كه در گوش ‍ داشت، از شدت ضربت سيلى شكست و نامه فدك را از فاطمه عليها‌السلام گرفت و پاره كرد.

و از ضربتى كه عمر به او زد 75 روز مريض شد و سپس رحلت كرد. (314)

### 274- دفاع فاطمه از حق خود

به فاطمه عليها‌السلام خبر رسيد كه ابوبكر زمين فدك را تصرف كرده است. همراه زنان بنى هاشم به راه افتاد تا به نزد ابوبكر وارد شد و گفت:

اى ابوبكر! مى خواهى زمينى را كه پيامبر براى من قرار داده و آن را بر من از طريقى كه مسلمانان با جنگ آن را تصرف نكرده اند بخشيده است از من بگيرى؟ آيا نشنيده اى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: احترام هر كس با فرزندش حفظ مى شود و تو مى دانى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى فرزندانش جز اين باقى نگذارده است.

وقتى ابوبكر گفتار او را شنيد و زنان را همراه او ديد، دواتى خواست تا فدك را براى او بنويسد. عمر داخل شد و گفت: اى خليفه پيامبر، برايش ‍ ننويس تا شاهد بر ادعايش بياورد.

فاطمه عليها‌السلام گفت: باشد، شاهد مى آورم.

گفت: چه كسى؟

فاطمه عليها‌السلام جواب داد: على و ام ايمن.

عمر گفت: شهادت زن عجمى كه زبان فصيح ندارد مورد قبول نيست، على نيز اطراف نان خودش آتش جمع مى كند. (منظورش آن است كه چون فدك به على مى رسد، شهادت او به نفع خودش مى باشد، لذا قبول نيست (315)).

### 275- گواهان فاطمه در مالكيت فدك

ابوبكر به دنبال شاهدان حضرت زهرا عليها‌السلام فرستاد و اميرالمؤمنين و امام حسن و امام حسين عليهم‌السلام و ام ايمن و اسماء بنت عميس (كه همسر ابوبكر بود) آمدند و به همه آنچه حضرت زهرا عليها‌السلام فرموده بود شهادت دادند.

از جمله ام ايمن چنين گفت: از پيامبر شنيدم كه مى فرمود: «فاطمه سيده زنان اهل بهشت است». آيا كسى كه سيده زنان بهشت است چيزى را كه مالك نباشد ادعا مى كند؟ من نيز زنى از اهل بهشتم و من هم به آنچه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشنيده باشم شهادت نمى دهم.

گفت: ام ايمن! اين قصه ها را كنار بگذار، به چه چيزى شهادت مى دهى؟

ام ايمن گفت: اى ابوبكر! شهادت نخواهم داد تا درباره آنچه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود از تو اقرار بگيرم. تو را به خدا قسم مى دهم، آيا مى دانى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است: «ام ايمن زنى از اهل بهشت است»؟

ابوبكر گفت: بلى.

ام ايمن گفت: اكنون شهادت مى دهم كه جبرئيل نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت: خداوند تعالى مى فرمايد: و آت ذاالقربى حقه؛ به كسى كه با تو قرابت دارد، حقش را عطا كن». پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: منظور از ذوالقربى كيست؟

اى جبرئيل، از پروردگار سئوال كن كه اينان كيستند؟ عرض كرد: ذوى القربى، فاطمه عليها‌السلام است. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدك را به امر پروردگار به فاطمه عليها‌السلام داد، و او آن را تحويل گرفت و قبول كرد. سپس پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى ام ايمن و اى على! شاهد باشيد. سپس اميرالمؤمنين و امام حسن و امام حسين عليه‌السلام و اسماء، نظير سخن ام ايمن درباره ملكيت فدك شهادت دادند (316).

### 276- اهانت عمر به ساحت مقدس فاطمه

اميرالمؤمنين عليه‌السلام به حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: نزد ابوبكر برو، در حالى كه تنها باشد، چرا كه از عمر زودتر منفعل مى شود. نزد او برو و چنين بگو: ادعاى مقام پدرم و خلافت او را كرده اى و جاى او نشسته اى؟ اگر فدك ملك تو هم بود و من از تو مى خواستم كه آن را به من ببخشى بر تو واجب بود آن را به من بدهى.

حضرت زهرا عليها‌السلام نزد ابوبكر آمد و اين مطالب را به او گفت.

ابوبكر گفت: راست مى گويى. سپس ورقه اى خواست و بر آن نوشته اى مبنى بر باز گرداندن فدك نوشت.

حضرت زهرا عليها‌السلام نوشته را برداشت و از نزد ابوبكر بيرون آمد.

عمر به آن حضرت رسيد و گفت: اى دختر محمد! اين نوشته اى كه همراه توست چيست؟

فرمود: نوشته اى است كه ابوكر براى بر گرداندن فدك برايم نوشته است.

عمر گفت: آن را به من بده. ولى حضرت ابا كرد و آن را نداد.

در اين جا براى گرفتن كاغذ جسارتى عظيم به فاطمه زهرا عليها‌السلام نمود كه قلم در اداى آن گريان و زبان از گفتن آن شرمنده است.

به قيمت اهانت به ساحت اقدس بانوى جهان، عمر نوشته را از آن حضرت گرفت و ابتدا با آب دهان نوشته آن را محو كرد و سپس آن را پاره نمود (317).

### 277 - نفرين زهرا عليها‌السلامبر عمر

محروم شيخ عباس قمى (ره) مى نويسد:

وقتى فاطمه زهرا عليها‌السلام قباله فدك را از ابوبكر گرفت و از خانه او بيرون آمد، در مسير راه به عمر بن خطاب بر خورد و آن پليد از صدقه طاهره عليها‌السلام پرسيد: از كجا مى آيى و منازعه شما با خليفه به كجا رسيد؟

بانوى بانوان فرمود: اينك نوشته اى به من داده كه فدك حق من است و كسى حق مداخله در آن جا را ندارد.

عمر سخت برآشفت و با زور و تعدى، آن نوشته را از دست فاطمه عليها‌السلام گرفت و پاره كرد. وقتى فاطمه زهرا عليها‌السلام با اين جسارت و بى شرمى را از عمر ديد، محزون و دل شكسته گرديد و زبان به نفرين آن بى دين گشوده و فرمود:

يابن خطاب مزقت كتابى مزق الله بطنك...؛ اى پسر خطاب! نامه مرا پاره كردى، خداوند شكم تو را پاره كند».

چنان كه مى دانيد، بعدها دعاى آن مظلومه معصومه به اجابت رسيد و شكم آن ظالم و ستمگر را دريدند و روح پليدش در سقر مقر يافت. لعنت خدا بر او و بر تمام ظالمان دنيا باد (318).

### 278- استدلال على عليه‌السلام در مورد فدك

حضرت على عليه‌السلام به مسجد نزد ابوبكر آمد، ديد مهاجران و انصار در اطراف ابوبكر حلقه زده اند. به ابوبكر فرمود: چرا فاطمه عليها‌السلام را از ملك موروثى كه از پدرش به او ارث رسيده ممنوع ساخته اى، با توجه به اين كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در زمان حياتش، آن ملك را در اختيار فاطمه عليها‌السلام گذارده است؟!

ابوبكر گفت: فدك فيى ء (ملك به دست آمده و واگذارى كفار) است و به همه مسلمين تعلق دارد، اگر فاطمه عليها‌السلام شاهد بياورد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را ملك او كرده است، ما هم آن را به او واگذار مى كنيم، و گرنه او هيچ گونه حقى از آن ندارد.

حضرت على عليه‌السلام فرمود: اى ابوبكر! تو درباره ما برخلاف حكم خدا در حق مسلمانان، حكم مى كنى.

ابوبكر گفت: چنين نيست.

على عليه‌السلام فرمود: هرگاه ملكى در دست مسلمانى باشد و در اختيار او قرار گرفته باشد و من ادعا كنم كه آن ملك مال من است، از چه كسى بينه (دو شاهد عادل) مى طلبى؟

ابوبكر گفت: از تو مطالبه بينه (دو شاهد عادل) مى كنم.

على عليه‌السلام فرمود: پس چرا از فاطمه عليها‌السلام در مورد ملكى كه در اختيار او قرار گرفته و صاحب «يد» است مطالبه بينه مى كنى، با اين كه در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بعد از او نيز، فدك تحت اختيار فاطمه عليها‌السلام بود، و تو از مسلمين بر اساس قوانين قضاوت در مورد ملكى كه در دستشان است، مطالبه بينه (دو شاهد عادل) نمى كنى، آن گونه كه از من مطالبه بينه كردى، كه من ادعاى ملكى كه در اختيار ديگرى است، نمودم.

ابوبكر در برابر اين استدلال، خاموش شد و سخن نگفت.

عمر گفت: اى على! اين سخنان را رها كن كه ما نيروى استدلال در برابر تو را نداريم، اگر گواهان عادل آوردى، قبول مى كنيم، و گرنه فدك مال همه مسلمين است، و تو و فاطمه عليها‌السلام بر آن حقى نداريد.

على عليه‌السلام بار ديگر خطاب به ابوبكر فرمود: آيا قرآن را خوانده اى؟

ابوبكر گفت: آرى.

على عليه‌السلام فرمود: به من خبر بده كه اين آيه (33 سوره احزاب) در شاءن چه كسى نازل شده است:

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهر كم تطهيرا؛ خداوند فقط مى خواهد پليدى و گناه را از شما اهل بيت دور كند و كاملا شما را پاك سازد».

آيا اين آيه در حق ما نازل شده، يا در حق غير ما؟

ابوبكر گفت: در حق شما نازل شده است.

على عليه‌السلام فرمود: اگر (فرضا) چند شاهد گوامى بدهند كه فاطمه عليها‌السلام العياذ بالله كار بدى كرده است، تو درباره فاطمه عليها‌السلام چگونه رفتار مى كنى؟

ابوبكر گفت: «حد» الهى را بر او جارى مى سازم، چنان كه بر ساير زنان جارى مى كنم.

على عليه‌السلام فرمود: در اين صورت از كافران خواهى بود.

ابوبكر گفت: چرا؟

على عليه‌السلام به ابوبكر فرمود: زيرا گواهى خدا را در مورد پاكى فاطمه (طبق آيه فوق) رد كرده اى، و گواهى مردم را پذيرفته اى، چنان كه حكم خدا و حكم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رد كرده اى، آن جا كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به امر خدا، فدك را براى فاطمه عليها‌السلام قرار داده، و فاطمه عليها‌السلام در زمان حيات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را تصرف نموده است، اين قرارداد را رد مى كنى، و ليكن گواهى يك نفر اعرابى را كه بر پاشنه خود ادرار مى كند (مانند «اوس بن حدثان» كه گواهى داد پيامبر ارث نمى گذارد) را مى پذيرى و بر اين اساس، فدك را از حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام گرفتى و گفتى: فدك فيى ء همه مسلمين است، با اين كه رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

البينة على من ادعى و اليمين على من ادعى عليه؛ گواهى آوردن بر كسى است كه ادعا مى كند (يعنى بر مدعى است) و سوگند ياد كردن بر كسى است كه ادعا بر او مى شود» (يعنى بر منكر است).

تو قول (و قانون) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رها كردى (و گواهى را از منكر خواستى، نه از مدعى).

در اين هنگام مردم با قيافه هاى خشمگين و متعجب به هم ديگر نگاه كردند و سر و صدا از هر طرف بلند شد.

بعضى گفتند: سوگند به خدا، على راست مى گويد.

آن گاه على عليه‌السلام به خانه خود مراجعت نمود.

سپس فاطمه عليها‌السلام به مسجد آمد و به طواف قبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرداخت و اشعارى مى خواند كه نخستين شعر آن اين است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد كان بعدك انباء و هنبثة |  | لو كنت شاهدها لم تكثر الخطب |

«اى پدر! بهد از تو اخبار و آشوبها بر خاست كه اگر تو بودى و حضور داشتى، اختلاف زياد نمى شد (319)».

### 279 - غضب فاطمه بر ابوبكر

مسلم از عايشه نقل كرده كه گفت:

فاطمه زهرا عليها‌السلام و عباس عموى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد ابوبكر آمده و از وى خواسته كه ميراث آنها را كه از پيامبر به آنها رسيده، به آنها برگرداند.

ابوبكر گفت: من از پيامبر شنيدم كه گفت: «ما پيامبران، از خود ارثى به جاى نخواهيم گذاشت و آنچه را از خود مى گذاريم، از بيت المال است!»

در اين هنگام فاطمه عليها‌السلام بر ابوبكر غضبناك شده و او را ترك كرده و تا زنده بود با وى سخن نگفت و زمانى كه از دنيا رفت، على عليه‌السلام بدون آن كه به ابوبكر اطلاع دهد، فاطمه عليها‌السلام را شبانه دفن كرد (320).

### 280 - دفاع ام سلمه از فاطمه

در كتاب «الدر النظيم» جمال الدين يوسف بن حاتم فقيه شامى آمده است:

وقتى كه ام سلمه (يكى از همسران نيك رسول خدا) از سخنان ابوبكر به فاطمه عليها‌السلام آگاه شد گفت: «به راستى آيا سزاوار است كه چنين سخنانى به مانند فاطمه عليها‌السلام گفته شود! سوگند به خدا فاطمه، انسيه حورا، و جان پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، او در دامنهاى پرهيزكاران تربيت شده و دستهاى فرشتگان او را برداشته، و در آغوش بانوان پاك، رشد كرده و در پرتو تربيت نيك و پرورش پاك، بزرگ شده است، آيا شما مى پنداريد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را از ميراث خود محروم ساخت و به او اعلام ننموده است؟! با اين كه خداوند به پيامبرش مى فرمايد: «و انذر عشيرتك الاقربين، و خويشاوندان نزديك را انذار كن (321)».

آيا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه عليها‌السلام را از (كيفر گناه) انذار كرده، ولى فاطمه مخالف پدر نموده است؟ با اين كه فاطمه عليها‌السلام بهترين زنان جهان و مادر سيد جوانان و هم طراز مريم دختر عمران است، رسالتهاى خدا به وسيله پدر او ختم شد. سوگند به خدا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمه عليها‌السلام را از گرما و سرما حفظ مى كرد و دست راستش را متكاى او قرار مى داد و با دست چپش او را مى پوشانيد.

اى مسلمين! آرام باشيد، شما در منظر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستيد، او شما را مى نگرد و شما بر خداى بزرگ وارد مى شويد. واى بر شما! به زودى سرنوشت اعمال خود را مى نگريد.

گويند: آن سال حقوق ماهيانه ام سلمه به خاطر اين اعتراض قطع شد (322).

### 281 - ايراد خطبه فدكيه

عبدالله بن حسن مثنى، به اسناد خود از پدران گرامى اش، كه درود خداوند بر آنان باد، چنين نقل مى كند:

ابوبكر عزم خود را بر گرفتن فدك از فاطمه عليها‌السلام جزم كرد. چون به سمع و نظر حضرت رسيد، روسرى بر سر افكند و خود را در چادرى پيچيده، با گروهى از زنان قومش، در حالى كه خدمتكاران پاى در ركاب بودند، به جانب مسجد در راه شد. حضرت در حالى كه خود را سخت مستور داشته بود، همچون پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - بدون هيچ كاستى - قدم از قدم برمى داشت، تا اين كه بر ابوبكر وارد شد. ابوبكر در مسجد نشسته بود و گروهى از مهاجرين و انصار بر گردش ‍ حلقه زده بودند. براى دور ماندن آن حضرت از نگاه نامحرمان، مستوره اى در مسجد آويخته شد و حضرت در پس پرده قرار گرفتند.

آنگاه فاطمه زهرا عليها‌السلام صداى خود را به ناله دلخراشى بلند كرد. مسجد لرزيد و حاضران به گريه افتادند. سپس لختى سكوت كرد تا مجلس از جنب و جوش باز ايستد. چون فريادها و همهمه ها به سكوت گراييد، كلام خود را با سپاس و ستايش از خداوند و درود بر رسول خدا و پدر بزرگوار خود آغاز نمود. ديگر بار، ناله ها به اوج خود رسيد. با برقرارى آرامش مجدد حضرت خطبه مشهور فدكيه را ايراد فرمود (323).

### 282 - استدلال فاطمه درباره فدك

حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام در خطبه فدكيه فرمودند: شما خيال مى كنيد كه ما هيچ گونه ارثى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نداريم، آيا از احكام جاهليت پيروى مى كنيد؟

افحكم الجاهلية يبغون و من احسن من الله حكما لقوم يوقنون، آيا آنها حكم جاهليت را (از تو) مى خواهند، و چه كسى براى افراد با ايمان بهتر از خدا حكم مى كند (324)؟!

آيا نمى فهميد، آيا ترديد داريد كه من «دختر پيغمبر» هستم؟ با اين كه چون آفتاب روشن است كه من دختر پيامبرم. اى مسلمانان! آيا رواست كه من از ارث خود محروم گردم؟

اى پسر ابوقحافه! آيا در قرآن مجيد است كه تو از پدرت ارث ببرى، ولى به عقيده تو من نبايد از پدرم ارث ببرم.

لقد جئت شيئا فريا، كار بسيار عجيب و بدى انجام دادى (325)».

آيا عمدا كتاب خدا را ترك كرده، و احكام آسمانى را پشت سر انداختى؟ آن جا كه خداوند تبارك و تعالى مى فرمايد: و ورث سليمان داود؛ و سليمان از داود، ارث برد (326)».

و در داستان حضرت يحيى بن زكريا از قول زكريا مى فرمايد: فهب لى من لدنك وليا يرثنى و يرث من آل يعقوب: تو به قدرتت، جانشينى به من ببخش كه وارث من و آل يعقوب باشد (327)».

و نيز مى فرمايد: «و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله، و خويشاوندان، نسبت به يكديگر (از ديگران) در احكامى كه خداوند مقرر داشته. سزاوارترند (328).

و مى فرمايد: يوصيكم الله فى اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين؛ خداوند به شما درباره فرزندانتان سفارش مى كند كه (از ميراث براى پسر به اندازه سهم دو دختر باشد (329)».

و مى فرمايد: ان ترك خيرا الوصية للوالدين و الاقربين بالمعروف حقا على المتقين؛ اگر ثروتى از خود به جاى گذاشت، وصيت به پدر و مادر و نزديكان به طور شايسته كند، اين حقى است بر پرهيزكاران (330)». شما گمان مى بريد كه از براى من حظ و نصيبى (از ارث پدر) نيست و نبايد از پدرم ارث ببرم و قرابتى بين ما وجود ندارد.

آيا خداوند متعال در اين آيات شريفه، همه مردم را به طور عموم در نظر گرفته است، و همه طبقات مشمول اين آيات نيستند؟ و پدرم از عموميت اين آيات، خارج است؟

آيا من و پدرم از افراد يك امت و آيين نيستيم؟ آيا شما در تشخيص عموم و خصوص و دلالت آيات قرآن از پدرم و پسر عمويم آگاه تريد.

امروز چنين كنيد، ولى فرداى قيامت، خداى بزرگ بين ما و شما داورى مى كند. در آن روز پيشواى ما پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، و در آن وعده گاه، اهل باطل در خسران عظيمى قرار گرفته اند، ولى پشيمانى آنها هيچ گونه سودى به حالشان نخواهد داشت. «و لكل نباء مستقر، هر خبرى (كه خداوند تعالى به شما داده سرانجام) قرارگاهى دارد (331)».

«فسوف تعلمون من ياءتيه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم (332)، به زودى خواهيد دانست كه چه كسى عذاب خوار كننده به سراغش ‍ خواهد آمد، و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد (333)».

### 283 - گفتار جانكاه فاطمه به على

امير مؤمنان على عليه‌السلام در خانه منتظر فاطمه عليها‌السلام بود. فاطمه عليها‌السلام پس از خطبه و گريه در كنار قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و هيجان زده به سوى خانه رهسپار شد. وقتى كه وارد اتاق گرديد و چشمش به على عليه‌السلام افتاد (به عنوان شكايت و دادخواهى) خطاب به آن حضرت گفت:

«اى پسر ابوطالب! مانند كودك در رحم مادر خود را پيچيده اى و گوشه نشين شده (و زانو به بغل گرفته اى)، و مانند شخص متهم در كنج خانه پنهان گشته اى؟ تو آن كسى بودى كه شاه پرهاى بازها را درهم شكستى، اينك از پرهاى مرغهاى ناتوان، درمانده شده اى؟! اين پسر ابوقحافه است، كه از روى ظلم عطاى پدرم، و قوت فرزندانم را گرفته و با من آشكارا دشمنى مى كند و در سخن گفتن با كمال خشونت با من برخورد مى نمايد، به طورى كه فرزندان قبيله (اوس و خزرج) از يارى من دست برداشتند و مهاجران مرا يارى نكردند، و همه جماعت، سر در گريبان فرو بردند و چشمها را به پائين انداختند. ديگر هيچ كس از من دفاع نكرد، و از ظلم آنها جلوگيرى ننمود. همانا خشمگين از خانه بيرون رفتم و اكنون پريشان و سرافكنده بازگشتم و تو نيز اين گونه پريشان نشسته اى؟ تو آن كسى هستى كه گرگان عرب را شكار مى كردى، ولى اينك مگسها تو را از پاى درآورده اند، نه گويندگان را منع نمودى و نه باطل گرايان را به جاى خود نشاندى! طاقتم به سر آمده است، كاش پيش ‍ از اين حوادث تلخ مرده بودم. اكنون كه به ساحت تو درشتى كردم و بى حرمتى نمودم، خداوند عذر خواه من است، خواه مرا يارى كرده باشى و يا واگذاشته باشى.

اى واى بر من در هر روز! و اى واى بر من در هر شب! كه پناه من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت كرد، بازويم از فراق او ناتوان گشت، شكايتم را نزد پدرم مى برم، و از خدا در دفع دشمن، كمك مى خواهم. خدايا! قدرت تو از همه بيشتر است، و عذاب و كيفر تو از همه شديدتر مى باشد (334). »

### 284 - قطع صداى مظلوميت فاطمه

قبل از ساختن بيت الاءحزان درختى به نام «اراكه» در بقيع بود كه سايه داشت و زهرا عليها‌السلام هنگام ظهر از سايه آن استفاده مى كردند و غروب به منزل باز مى گشتند. عمر نيمه شبى آن درخت را قطع كرد، تا ديگر زهرا عليها‌السلام گريه نكند و صداى مظلوميتش ‍ به گوش مردم نرسد (335).

### 285 - شكوه بر سر قبر پيامبر

از حضرت زينب عليها‌السلام دخت گرامى على عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

چون ابوبكر بر آن شد كه فاطمه عليها‌السلام را از فدك و عوالى ممنوع و محروم سازد (و كار از كار گذشت) و فاطمه عليها‌السلام از اين كه ابوبكر فدك را باز پس دهد، نااميد گشت، به سوى قبر پدرش ‍ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت و خود را به روى قبر انداخت و از اعمالى كه آن قوم در حق وى انجام داده بودند به آن حضرت شكوه نمود، و آن قدر گريست تا تربت قبر شريف با اشكهاى حضرتش تر شد، و زارى و شيون سر داد، و در پايان آن همه شيون عرضه داشت:

همانا پس از تو خبرها و غوغايى به پا شد كه اگر بودى اين همه گرفتارى و دشوارى رخ نمى داد. ما به مانند زمينى كه از باران محروم بماند، تو را از دست داده ايم، و در قوم تو اختلال پديد آمده و شاهد باش كه دست از ايمان شسته اند. جبرئيل پيوسته با آوردن آيات مونس ما بود. و تو از ما پنهان شدى و با رفتن تو تمام خيرات از ما پوشيده گشت. تو ماه درخشان و نور پرفروغى بودى كه از تو كسب نور مى شد، و از جانب خداى باعزت كتاب بر تو نازل مى گشت. پس از پيامبر، مردانى با چهره هاى درهم و خشن با ما رو به رو شدند و به ما توهين و استخفاف نمودند، و تمام خيرات به تاراج رفته است. آن كس كه به ما خانواده ستم روا داشته، به زودى خواهد دانست كه روز قيامت به چه سرانجام شومى دچار خواهد شد. ما با مصايبى رو به رو شديم كه هيچ كس از مخلوقات، چه عرب و چه عجم، بدان گرفتار نيامده است. ما تا زنده ايم و تا چشمانمان باقى است در سوگ فقدان تو مى گرييم و از ديدگانمان سرشك غم مى باريم (336).

## و: فاطمه زهرا عليها‌السلام در بستر بيمارى

### 286 - ناتوانى فاطمه در اثر بيمارى

حضرت على عليه‌السلام پرستارى زهرا عليها‌السلام را به عهده گرفتند و اسماء بنت عميس او را يارى و كمك مى كرد. حتى رختخوابش ‍ را خادمه پهن مى كرد و جمع مى نمود، چنان كه قبل از وفات به «سلمى» زن ابى رافع، كه پرستارى حضرتش مى كرده، فرمود: رختخواب مرا در وسط اتاق بگذار... و در عيادت ابوبكر و عمر، به زنانى كه اطرافش نشسته بودند فرمود: صورت مرا برگردانيد، يعنى نمى توانست خودش را به اين طرف و آن طرف كند (337).

### 287 - ملاقات عمر و ابوبكر از فاطمه

زهرا عليها‌السلام در حالى كه خانه از صحابه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بنى هاشم و زنان مهاجر و انصار پر است، به آن دو اجازه ورود مى دهد. آن دو داخل مى آيند مسرورند كه از رسوايى نجات يافتند، غافل از اين كه در دام رسوايى بزرگ ترى افتادند. زهرا عليها‌السلام ملحفى بر رو كشيده، روى خود را به ديوار كرده و حتى جواب سلامشان را هم نمى دهد. آنان مى خواهند تفقدى كنند، اما زهرا عليها‌السلام مى گويد تا جواب سئوالم را ندهيد، كلامى نخواهم گفت.

مى گويند: بپرس اى دختر رسول خدا!

اتاق را سكوت عميقى فرا گرفته است و همه بى صبرانه در انتظار پايان كار.

زهرا عليها‌السلام مى پرسيد: آيا شما دو نفر شنيديد كه پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ هر كس او را بيازارد، مرا آزرده و هر كه مرا اذيت كند، خدا را آزرده است».

آن دو گفتند: چه كسى است كه نشنيده باشد؟ بله، ما هم به دفعات از پدرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين را شنيده ايم.

زهرا عليها‌السلام پس از اين اقرار، دستهاى خود را به آسمان برداشت و آن گاه بلند و قاطع، آن گونه كه همه بشنوند، گفت: خدايا! شاهد باش كه اينها مرا اذيت كردند و شكايتشان را به تو و رسولت خواهم نمود. نه! هرگز از شما راضى نخواهم شد، تا پدرم را ملاقات كنم، و از رفتار زشت شما برايش بگويم، تا بين ما قضاوت كند (338).

و باز افزود: من در هر نماز كه بخوانم، شما را نفرين مى كنم (339).

و اين پايان مجلس بود و شروع رسوايى بزرگ تر.

آن دو عرق رسوايى بر پيشانى شان نشست. فكر اين جا را نكرده بودند. سرافكنده و خجل از منزل آن حضرت بيرون رفتند، در حالى كه هم چون مار گزيده به خود مى پيچيدند.

صحابه و زنان نيز از خانه خارج شدند. در شهر ولوله افتاد. هر كس را مى ديدى، از اقرار آن دو و نفرين زهرا عليها‌السلام سخن مى گفت (340).

### 288-؛ دستور ساختن نوع تابوت

در چند حديث از طريق شيعه و اهل سنت آمده كه اسماء مى گويد:

فاطمه زهرا عليها‌السلام در هنگام وفات خود به من فرمود: مادر جان! من از اين وضعى كه درباره حمل جنازه زنها مرسوم است شرم مى كنم و خوش ندارم كه جنازه زنان را روى تخته اى مى گذارند و پارچه اى روى آن مى اندازند و پستى و بلنديهاى بدن او براى بيننده آشكار است.

اسماء مى گويد: بدو عرض كردم: من چيزى را كه در حبشه ديده ام، هم اكنون ترتيب داده نزد شما مى آورم و نشانت مى دهم.

سپس چند عدد چوب تر و تختى آوردم و آن چوبها را خم كرده، دو طرف آن را بر كنار تخت بسته و چادرى روى آن كشيدم. فاطمه عليها‌السلام كه آن را ديد خوشحال شد و تبسم كرد.

اسماء گويد: از روزى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنيا رفته بود، تا به آن روز، تبسم بر لبان دختر پيغمبر را نديده بودم (341).

در روايتى ديگر است كه فرمود: چه چيز خوب و نيكويى است، كه بدان وسيله جنازه زن از مرد تشخيص داده نمى شود (342).

و در حديثى است كه فرمود: اصنعى لى مثله استرينى سترك الله من النار (343)؛ براى من نيز يك چنين چيزى را درست كن و مرا مستور كن، خدايت از آتش دوزخ مستور دارد (344)».

### 289- پيشنهاد عباس، عموى پيامبر

شيخ طوسى روايت كرده است: هنگامى كه بيمارى فاطمه عليها‌السلام شدت يافت، عباس (عموى پيامبر) به عنوان عيادت، به خانه فاطمه عليها‌السلام آمد، به او گفته شد كه حال فاطمه عليها‌السلام بسيار ناگوار است و هيچ كس را به خانه اى كه در آن بسترى است، راه نمى دهد.

عباس به خانه خود مراجعت كرد و براى اميرمؤمنان على عليه‌السلام پيام فرستاد و به قاصد خود گفت: از قول من به على عليه‌السلام بگو: «اى برادرزاده، عمويت سلام مى رساند و مى گويد: سوگند به خدا از بيمارى و دردمندى حبيبه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نور چشم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نور چشم فاطمه عليها‌السلام آن چنان اندوهگين و غمزده شده ام كه وجودم درهم شكسته شده است. گمان مى برم كه او نخستين كس از ما باشد كه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ملحق مى شود، و آن حضرت او را براى بهترين مقامات بهشت، برگزيده و به پيشگاه خداى بزرگ مى برد. اگر مى دانى كه فاطمه عليها‌السلام ناچار از دنيا مى رود، اجازه بده فردا جماعتى از مهاجران و انصار را جمع كنم، تا در تشييع جنازه و نماز او شركت كنند و به پاداش آن نايل شوند كه اين كار براى عظمت اسلام، كار نيكى است».

حضرت على عليه‌السلام به قاصد عباس، كه به گفته راوى «عمار ياسر» بود، فرمود: «سلام مرا به عمويم عباس برسان و بگو: خداوند محبت شما را از ما كم نكند، پيشنهاد تو را دريافتم و راءى شما نيكو است، ولى مى دانى كه آنها همواره به فاطمه عليها‌السلام ظلم كردند و او را از حقش باز داشتند و از ميراث پدرش محروم نمودند و سفارش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در حق او رعايت نكردند و رعايت حق الهى را ننمودند و خداوند براى دوران كافى است و از ستمگران انتقام خواهد گرفت. و من اى عمو! از تو مى خواهم كه مرا ببخشى و مرا در ترك پيشنهاد تو معذور بدارى، زيرا فاطمه عليها‌السلام وصيت كرده كه امر را پنهان سازم (345).

### 290- سفارشهاى فاطمه به على

هنگام وفات حضرت زهرا عليها‌السلام على عليه‌السلام سر فاطمه عليها‌السلام را برداشته به سينه چسبانيد و بدو فرمود: هر وصيتى دارى بنما كه من آن را انجام خواهم داد.

فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: خدايت پاداش نيك دهد اى پسر عموى رسول خدا! نخستين وصيت من آن است كه پس از من، «امامه» دختر خواهرم را به ازدواج خويش درآورى، چون او نسبت به فرزندان من همانند خودم مهربان است، و مردان نيز ناچارند همسرى از زنان داشته باشند.

وصيت ديگر من آن است كه احدى از اين مردم كه به من ستم كرده و حق مرا گرفتند، در تشييع جنازه من و ديگر مراسم آن حاضر شوند، زيرا اينان دشمن من و دشمن رسول خدا هستند؛ مبادا بگذارى يكى از آنها و يا پيروان آنها بر جنازه اى نماز بگذارند...

اى اباالحسن! مرا شب هنگام، در آن وقت كه ديده ها همه خواب رفته اند، دفن كن (346).

### 291- ديدن پدر در خواب

حضرت صديقه طاهره عليها‌السلام در روز آخر از حياتش بر بستر ساده خود افتاده، و لاغرى و ضعف فوق العاده اى او را از هر سو احاطه كرده و از آن بزرگوار جز اسكلتى و پوست و استخوانى باقى نمانده بود.

ساعتى از ساعات آن روز را خوابيده، و ظاهرا در آن لحظات، پدر خويش را به خواب ديد، و شايد كه آن بار اولين و آخرين بارى بود كه حضرت صديقه طاهره عليها‌السلام پدر بزرگوار خويش را در خواب ديد.

آرى، ايشان پدر خويش را در قصرى از در سفيد ديد، و وقتى كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چشمش به حضرت فاطمه عليها‌السلام افتاد، فرمود: دختر عزيزم! به سوى من بيا، من مشتاق ديدن تو هستم.

حضرت فاطمه عليها‌السلام عرض كرد: به خدا قسم، من به ديدار شما مشتاق تر و آرزومندترم.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وى فرمود: تو امشب در نزد من خواهى بود (347).

### 292- كار در روز آخر

در روز آخر حيات، حضرت فاطمه عليها‌السلام گاه نشسته و گاه ايستاده به طرف محلى كه در خانه براى شست و شو وجود داشت و در آن آب جمع شده بود، رفت و شروع به شستن لباسهاى اطفال با دستهاى لرزان خود كرد. آن گاه يك يك كودكان را فرا خوانده و شروع به شست و شوى سر آنان با آب و گل سر شور نمود؛ زيرا كه چيزى جز گل سر شور نيافته بود.

على عليه‌السلام در اين هنگام به منزل وارد مى شود كه همسر عزيزش ‍ بستر بيمارى را ترك كرده و به انجام اعمال خانه مشغول است. هنگامى كه به وى نگاه كرد، در خويش رقت قلبى احساس نمود كه وى با اين حالت بيمارى چگونه و چرا مشغول انجام كارهاى مشكلى است كه در موقع سلامت آنها را انجام مى داد؟ پس تعجبى ندارد كه از او علت بلند شدن از بستر و پرداختن به آن كارها را با وجود بيمارى سئوال كند؟

ولى حضرت صديقه عليها‌السلام با صراحت پاسخ داد: چون امروز آخرين روز عمر من است، خود برخاستم تا سر و لباس كودكانم را بشويم؛ زيرا كه آنان به زودى يتيم گرديده و بدون مادر خواهند شد!!

### 293- گريه فاطمه در زمان رحلت براى على

از جعفر بن محمد، از پدران بزرگوارش عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

هنگامى كه زمان رحلت حضرت فاطمه عليها‌السلام رسيد، گريه اش ‍ گرفت. امير مؤمنان على عليه‌السلام از آن حضرت پرسش نمود: اى بانوى من! چرا گريه مى كنى؟

فرمود: گريه من براى پيشامدهايى است كه پس از وفات من خواهى ديد.

على عليه‌السلام فرمود: گريه نكن! به خدا سوگند اين مطالب در راه خدا برايم كوچك است.

آن گاه حضرت زهرا عليها‌السلام به او وصيت كرد كه ابوبكر و عمر را در تشييع جنازه اش خبر نكند. على عليه‌السلام نيز اين كار را انجام داد (348).

### 294- وصاياى فاطمه زهرا

امام صادق عليه‌السلام و او از پدرانش نقل كرده كه فاطمه عليها‌السلام هنگام احتضار به امير مؤمنان على عليه‌السلام چنين وصيت كرد:

هنگامى كه از دنيا رفتم، خودت مرا غسل بده و كفن كن و نماز بر جنازه ام بخوان و در قبر بگذار، و لحد مرا بچين و خاك بر قبرم بريز و سپس بالاى سر، مقابل صورتم بنشين، و بسيار قرآن بخوان و دعا كن؛ زيرا آن هنگام، ساعتى است كه ميت به انس با زنده ها نياز دارد، و من تو را به خدا مى سپارم، و وصيت مى كنم كه با فرزندانم به نيكى رفتار كنى.

سپس دخترش ام كلثوم را به سينه اش چسبانيد و به على عليه‌السلام فرمود: وقتى اين دختر به حد بلوغ رسيد، اثاثيه خانه از آن او باشد و خداوند پشتيبان او شود (349).

### زينب در كنار بستر مادر

نابكاران و كوردلانى كه مى خواستند على عليه‌السلام را به بيعت با خليفه وادارند، آمده بودند تا او را به زور از خانه اش بيرون ببرند. على بيرون نرفت، زهرا پيش آمد و با ضربات «مغيره» و «قنفذ» نقش زمين گشت و با بدنى مجروح در بستر بيمارى قرار گرفت. و سرانجام زينب به سوگ مادر نشست (350).

زهرا عليها‌السلام چون در بستر مرگ قرار گرفت، به دختر پنج ساله اش وصيت كرد: «هرگز از دو برادرت جدا مشو. پيوسته با آنان باش و از آنان نگهدارى كن. براى آنها به جاى من مادر باش (351). »

زينب به چشم خود ديد كه چگونه پدرش جسم پاك مادر را غسل داده و چگونه اشك مى ريزد، چه سان ناتوان شده و از خدا صبر و بردبارى مى طلبد؟!

هنگام دفن مادر، كه به نظر مى رسد در خانه انجام گرفت، با چشم تيزبين مى ديد كه زهرا را زير خاكها پنهان مى كنند، و با ياد نمودن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ستم امت و ستمگران رياست طلب شكوه مى كنند (352).

زينب با ديدن چنين مناظرى رو به سوى قبر پيامبر كرد و گفت: با مرگ مادر جاى خالى تو براى ما محقق شد، و ديگر ديدار ممكن نيست (353).

### 296- وصيت فاطمه به دخترش زينب

آن روز، چهار ساله گلستان عصمت و عفاف در كنار بستر مظلومه تاريخ، فاطمه زهرا عليها‌السلام، همراه اسماء بنت عميس زانوى غم را بغل گرفته و خيره خيره بر چهره تكيده مادر نگاه مى كرد.

مادر از او خواست كه نزديك بستر آيد. سپس به او دو امانت گرانبها سپرد و فرمود: «دخترم زينب! دو بقچه اى كه به تو مى سپارم، يكى از آنها متعلق به دختر ابوذر غفارى است و ديگرى مال خودت، كه در آن پيراهنى براى حسين است. اما بدان هرگاه كه او، اين پيراهن را از تو طلب نمايد، وقت وصل و همراهى شما سر رسيده و حسين براى شهادت مهيا مى گردد. »

فاطمه عليها‌السلام رو به اسماء نمود و فرمود: «من اندكى به خواب مى روم. لحظاتى بعد سراغم بيا و مرا صدا نما. اگر جواب تو را ندادم، برو على و اولادم را مطلع كن كه زهرا از دنيا رخت سفر بربسته است. »

سپس مشغول خواندن سوره يس گشت: «يس، والقرآن الحكيم... ».

اسماء لحظاتى بعد زهرا عليها‌السلام را صدا مى زند؛ اما چيزى نمى شنود و در مى يابد كه دختر پيغمبر از دنيا چشم فرو بسته است.

زينب بعد از سكوت مادر با حالت صيحه و گريه خود را بر بدن مطهر او مى اندازد و صدا مى زند و مى گويد: «مادر! سلام ما را به جدمان رسول خدا برسان. مادر! گويى ما امروز رسول خدا را از دست داديم. مادر (354)!... »

### 297- وصيت به بخشيدن همه اموال

زيدبن على بن الحسين عليه‌السلام مى گويد: حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام وصيت كرد كه تمام اموال نقدينه اش را بين بنى هاشم و بنى عبدالمطلب تقسيم كنند و حضرت على بن ابى طالب عليه‌السلام اين كار را كرد و طبق وصيت او عمل نمود (355)».

### 298- ملاقات زنان مدينه از فاطمه

بنا بر برخى از روايات و تواريخ، فاطمه زهرا عليها‌السلام بيش از نود روز پس از پدر نزيست. اگر چه برخى ديگر از تواريخ مدتى كمتر از اين ذكر كرده اند. اما در همين مدت كوتاه نيز، وى همواره اندوهگين و ماتم زده و بيمار بود.

گروهى از زنان مهاجر و انصار به ديدارش آمدند تا از او عيادت كنند، آنان به او گفتند: سلام بر تو اى دختر رسول خدا! چگونه شب را به روز آوردى؟

پاسخ داد: به خدا سوگند، شب را در حالى به روز آورده ام كه دنياى شما در نظرم ناخوشايند است و بر مردان شما خشمگينم. تا آنان را فرو بردم، آن قدر كال و نارس بودند كه فورا از دهانم بيرون افكندمشان. از وقتى به باطن آنها پى بردم، از ايشان بيزار و آزرده شدم. پس زشتى و پليدى باد بر سست راءيان و ياوه گويان و بزدلان. چه بد است آنچه براى خودشان پيشاپيش فرستادند، كه خداوند بر ايشان خشم خواهد گرفت و در عذاب او جاودانه خواهند زيست. ناگزير زمام خلافت را به گردن ايشان افكندم و دشواريهاى آن را به خودشان وانهادم. پس بريده باد بينى و گوش مردم ستمكار! آخر اينان براى چه خلافت را از ابوالحسن باز داشتند؟ به خدا سوگند، آنان جز به خاطر ترس از شمشير و نيز جنگاورى وى و شجاعتهاى او در راه خدا از او كينه به دل ندارند.

به خدا سوگند، اگر زمام مركب خلافت را كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دست او سپرده بود، در دست او مى گذارند و از وى دفاع و پيروى مى كردند، به خوبى آن را مهار مى كرد، آن گاه به نرمى و راحتى، آنان را به راهشان مى برد و هدايت مى كرد، كه او پايگاه استوار رسالت و اساس مستحكم نبوت، مهبط روح الامين و در كار دنيا و آخرت خبير بود. هشدار، كه اين خسارتى آشكار بود. به خدا سوگند اگر خلافت بدو سپرده مى شد، نه مركب خسته و مجروح مى شد نه راكب به ستوه مى آمد، آنان را به درستى به سرچشمه گوارا و زلال رستگارى مى رساند و بركات از آسمان و زمين برايشان فرو مى باريد. به زودى خداوند بدان چه كرده اند آنان را خواهد گرفت.

بياييد و گوش فرا دهيد! تا اين روزگار شگفت را به شما بنمايانم، و اگر پس از اين حادثه به شگفت آيند ايشان را چه سود؟ به كدام تكيه گاه پشت دادند يا به كدامين ريسمان دست آويختند؟ چه بد ياور و چه بد همنشينى و همراهى برگزيدند، و ستمگران چه بد عوضى براى خود گرفتند!

پرهاى كوتاه را به جاى شاهپرها گرفتند و اسب درمانده را به جاى اسب رهوار برگزيدند، و دنباله رو را به جاى امام پذيرفتند، افسوس بر قومى كه خيال مى كنند كار نيك انجام مى دهند! بدانيد اينان تبهكارانند. آيا كسى كه به سوى حق رهنمود مى شود، سزاوارتر است كه پيروى شود، چه سان داورى مى كنيد؟

اينك روزگار آبستن است، پس بنگريد تا چه مى زايد!. آن گاه قدح هاى بزرگ بياوريد و آنها را از خون تازه و زهر كشنده پر كنيد. آن گاه است كه بيهوده كاران به زيان مى افتند و آيندگان كه از پى ما مى آيند بدان چه اينان كرده اند، آگاه خواهند شد. پس بر اين عاقبت موحش هولناك دل خوش ‍ داريد و با خاطرى آسوده بخوابيد، مژده باد بر شما شمشيرهاى بران و خودكامگى هاى ستمگران و آشوبهاى هميشگى و فراگير. پس كشت و محصول شما كم و اندك است.

افسوس بر آنان! دريغا كه خبرها بر آنان پوشيده شد، آيا ما مى دانيم شما را بدان پاى بند كنيم، در صورتى كه شما خود آنان را ناخوش ‍ مى داريد (356)؟

## ز: شهادت فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 299- خبر شهادت فاطمه در معراج

امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است كه چون پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به معراج بردند، خداوند به او وحى كرد: من تو را در سه چيز امتحان كنم تا ببينم كه صبر تو چگونه است؟

حضرت فرمود: تسليم امر تو هستم و مرا حول و قوتى نيست مگر به تو. و پرسيد آن سه چيز كدام است؟

حق تعالى ندا فرمود: ... اما قتل و كشته شدن اهل بيت تو بعد از تو... اما دختر تو فاطمه، بر او ظلم نمايند و او را از حقش محروم كنند و او را بزنند، چندان كه طفلى كه در رحم دارد سقط شود و بدون اجازه وارد خانه او شوند و خوارى خانه او را فرا گيرد و سرانجام از شدت درد همان ضربت به شهادت برسد (357).

### 300- آخرين لحظات عمر

ساعت احتضار فرا رسيد. در اين هنگام پرده برداشته شد و حضرت صديقه طاهره عليها‌السلام نگاهى تند و عميق افكند و فرمود: سلام بر جبرئيل، سلام بر رسول خدا، پروردگارا! مرا با پيامبرت محشور كن و در رضوان خود و جوار رحمت و خانه ات دارالسلام مسكن و ماءوا ده.

آن گاه فرمود: آيا آنچه را كه من مى بينم شما هم مى بينيد.

گفتند، شما چه مى بينى؟

فرمود: اين موكب هاى اهل آسمانها است و اين هم جبرئيل است، و اين هم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه مى فرمايد: دختر عزيزم! پيش من آى؛ زيرا آنچه در پيش دارى، براى تو بهتر خواهد بود.

آن گاه چشمان خويش را باز كرد... و فرمود: و سلام بر تو اى قابض ارواح! زود مرا قبض روح كن و اذيتم مكن.

سپس فرمود: پروردگارا! به سوى تو مى آيم، نه به سوى آتش.

پس چشمهايش بسته شد، دستها و پاهاى خود را دراز كرده و از دنيا رفت (358).

### 301- درد دل فاطمه با اسماء

مرحوم اربلى در كتاب «كشف الغمه» روايت كرده كه گويد:

فاطمه عليها‌السلام پس از پدر خود چهل روز زنده بود، چون هنگام مرگش فرا رسيد به اسماء فرمود: جبرئيل براى پيغمبر كافورى از بهشت آورد، و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را سه قسمت كرد: يك قسمت را براى خود و قسمتى را نيز براى على و يك ثلث آن را نيز براى من گذارد كه وزن آن به اندازه چهل درهم بود. اكنون آن را - كه در فلان جا است - نزد من حاضر كن، و آن گاه جامه اش را بر سر كشيد و فرمود: ساعتى صبر كن، آن گاه مرا صدا بزن و اگر ديدى پاسخ تو را ندادم، بدان كه من از دنيا رفته و به پدر خود ملحق گشته ام.

اسماء ساعتى صبر كرد، آن گاه پيش من آمده و صدا زد:

يا بنت محمد المصطفى! يا بنت اكرم من حملته النساء! يا بنت خير من وطى الحصا! يا بنت من كان من ربه قاب قوسين او ادنى! اى دختر مصطفى! و اى دختر آن كسى كه زنان گرامى تر از او حمل نكردند! و اى دختر آن كس كه بهتر از او كسى قدم روى خاك نگذارد! و اى دخت آن كسى كه مقام قرب او نسبت به پروردگارش قاب قوسين او ادنى بود!.

و چون ديد پاسخى نمى شنود، دست دراز كرد و پارچه را از روى صورت فاطمه برداشت و مشاهده نمود كه از دنيا رفته است!

اسماء خود را روى زهرا عليها‌السلام انداخته او را مى بوسيد و مى گفت: فاطمه جان! وقتى نزد پدرت رفتى، سلام اسماء دختر عميس را به او برسان (359).

### 302- حسن و حسين، كنار جنازه مادر

اسماء پس از وفات فاطمه زهرا عليها‌السلام گريبانش را پاره كرد و سراسيمه از خانه بيرون آمد، حسن و حسين عليه‌السلام را در بيرون خانه ملاقات كرد.

آنها گفتند: مادر كجاست؟

اسماء، سخنى نگفت. آنها به سوى خانه روانه شدند و ديدند كه مادرشان رو به قبله دراز كشيده، حسين عليه‌السلام مادرش را حركت داد. ناگهان دريافت كه مادرش از دنيا رفته است به برادرش حسن عليه‌السلام رو كرد و گفت: اى مادرم! خدا در مورد مادرم به تو اجر بدهد. آجرك الله فى الوالدة.

امام حسن عليه‌السلام خود را به روى مادر انداخت، گاهى او را مى بوسيد و گاهى مى گفت: اى مادرم! با من سخن بگو، قبل از آن كه روح از بدنم خارج شود.

امام حسين عليه‌السلام پيش آمده و پاهاى مادر خويش را مى بوسيد و مى گفت: مادرم! من پسرت حسين هستم، قبل از آن كه قلبم شكافته شود و بميرم، با من سخن بگو (360).

### 303- گزارش به على عليه‌السلام

اسماء به حسن و حسين عليه‌السلام فرمود: برويد نزد پدرتان على عليه‌السلام، و وفات مادرتان را به او خبر دهيد. حسن و حسين عليه‌السلام از خانه بيرون آمدند، در حالى كه فرياد مى زدند: يا محمداه! يا احمداه! اليوم جد دلنا موتك اذ ماتت امنا؛ آه! اى محمد! امروز مصيبت فقدان تو براى ما تجديد شد، چرا كه مادرمان از دنيا رفت».

سپس حسن و حسين عليه‌السلام وارد مسجد شدند، على عليه‌السلام در مسجد بود. آنها شهادت فاطمه عليها‌السلام را به او خبر دادند. على عليه‌السلام از اين خبر چنان دگرگون شد كه بى حال افتاد، آب به صورتش پاشيدند، وقتى حالش خوب شد، با ندايى جانسوز فرمود:

بمن العزاء يا بنت محمد كنت بك اتعزى ففيم العزاء من بعدك؛ اى دختر محمد! به چه كسى خود را تسليت بدهم، تا زنده بودى مصيبتم را به تو تسليت مى دادم، اكنون بعد از تو چگونه آرام بگيرم (361)؟

### 304- على بر سر پيكر فاطمه

على عليه‌السلام بعد از شنيدن خبر جانسوز مرگ فاطمه عليها‌السلام به سرعت وارد منزل شد، ديد فاطمه زهرا عليها‌السلام در بستر خود خوابيده و يك قطيفه مصرى روى خود كشيده است.

على عليه‌السلام او را صدا زد، جوابى نشنيد. به طرف راست و چپ فاطمه رفت، صديقه را صدا كرد، اما جواب نشنيد. عباى خود را كنار گذاشت، عمامه را برداشت، دامن قبا را بالا زد و سر زهرا عليها‌السلام را در دامن خود نهاد را در دامن خود نهاد و صدا نمود: يا زهرا! يا زهرا!... اما فاطمه سخنى نگفت. اميرالمؤمنين گفت: اى دختر محمد! جوابى نشنيد... گفت: يا فاطمة! كلمينى؛ اى دختر پيغمبر! با من صحبت كن»، من على پسر عموى تو هستم.

حضرت مى فرمايد: فاطمه عليها‌السلام چشمش را باز كرد، (يعنى قبل از مرگ كامل كه بنا بر علم امروز مدتى طول مى كشد، به درخواست مقام ولايت و قدرت لايزال الهى، فاطمه حيات مجدد يافت) و به صورت على عليه‌السلام نگريست و به گريه افتاد.

سپس سخنانى با يك ديگر در ميان گذاشتند و بعد از مدتى كوتاه، فاطمه زهرا عليها‌السلام از دنيا رفت (362).

### 305- بخشش پيراهن در شب عروسى

على عليه‌السلام از زهرا عليها‌السلام زمان رحلت پرسيد: در اين دستمال بسته چيست؟

آن را گشود، ديد پارچه اى ابريشمى و سبز است و در آن پارچه كاغذ سفيدى است كه بر روى آن چيزهايى نوشته شده و نور از آن مى درخشد، فرمود: اى ابوالحسن! هنگامى كه پدرم مرا به همسرى تو در آورد، در شب عروسى دو پيراهن داشتم؛ يكى نو و ديگرى كهنه و وصله دار. سر نماز بودم كه كسى در زد و سائلى از پشت در مى گفت: اى خاندان نبوت و معدن خير و جوانمردى! مردم عادت دارند كه براى خوردن به منازل عروسى بروند، چون براى عموم مردم غذا آماده است. اگر شما پيراهن كهنه اى داريد، من نيازمند آن مى باشم؛ زيرا مردى فقيرم. اى خاندان حضرت محمد! فقير شما برهنه است.

من پيراهن نو خود را برداشته و به او دادم و لباس كهنه را پوشيدم. صبح كه با لباس كهنه در حضور تو بودم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر من وارد شد و فرمود: دخترم مگر تو لباس نداشتى، چرا آن را نپوشيدى؟ گفتم: اى پدر! آن را به سائلى صدقه دادم. فرمود: بسيار كار خوبى كردى، اگر به خاطر شوهرت لباس نو را خودت مى پوشيدى و لباس كهنه را صدقه مى دادى، در هر دو حالت توفيق شامل تو مى شد. عرض كردم: اى رسول خدا! به تو هدايت يافته و به تو اقتدا كرديم؛ هنگامى كه با مادرم خديجه ازدواج كردى، هر آنچه را كه به تو داده بود، در راه خدا انفاق كردى تا حدى كه سائلى به تو رسيد و تو پيراهن خود را به او دادى و حصير بر خود پوشيدى. جبرئيل نازل شد اين آيه را آورد: و لاتبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا (363).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گريست و مرا به سينه اش ‍ چسباند، جبرئيل نازل شده و گفت: خداوند سلام رسانده و مى فرمايد: به فاطمه سلام برسان و به او بگو، هر چه مى خواهى طلب كن و اگر هر آنچه در آسمان و زمين است بخواهى به تو داده خواهد شد. به او بشارت بده كه من او را دوست مى دارم. به من فرمود: دخترم! پروردگارت به تو سلام رسانده، مى گويد: هر آنچه مى خواهى طلب كن. عرض كردم: پدر جان! لذت خدمتگزارى او مرا از سئوال كردن از او باز داشته است، من نيازى جز نگاه كردن به چهره بزرگوارانه او در بهشت برين ندارم. فرمود: دخترم! دستهايت را بالا بياور. من دستهايم را بالا بردم و حضرت نيز دستهايش را بالا برده، گفت: خداوندا! امتم را ببخشاى، و من آمين مى گفتم.

جبرئيل پيامى از سوى خداوند متعال آورد كه خداوند مى فرمايد: من آن عده از گنهكاران امت تو را كه در دلشان محبت فاطمه و مادرش و شوهرش و فرزندانش را داشته باشند، بخشودم. فرمود: من در اين باره سندى مى خواهم. خداوند به جبرئيل دستور داد ديبايى سبز و ديبايى سپيد بياورد كه بر روى آن نوشته شده است: كتب ربكم على نفسه الرحمة (364).

جبرئيل و ميكائيل و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آن گواهى داده و امضا كردند.

حضرت فرمود: دخترم اين نوشته در اين بسته است، روز وفاتت كه رسيد، وصيت كن در قبرت بگذارند. روز قيامت كه مردم سر از قبر بر دارند و گناهكاران مسلم و حتمى شدند و آنان را به سوى دوزخ بكشانند، اين امانت را تسليم من كن تا آنچه را خداوند بر من و تو ارزانى داشته، از خداوند بخواهم. تو و پدرت براى جهانيان رحمت هستيد.

### 306- وصيت نامه فاطمه

وقتى على بن ابى طالب عليه‌السلام به بالين حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام نشست و پرده را از روى صورت وى برداشت، ديد آن حضرت وصيت نامه اى نوشته است به اين مضمون:

«بسم الله الرحمن الرحيم

«اين آن چيزى است كه فاطمه دختر پيغمبر خدا وصيت مى كند. او شهادت به وحدانيت خداوند مى دهد و شهادت مى دهد كه پيغمبر اكرم بنده خدا و فرستاده او است و اين كه بهشت حق است و جهنم حق است و قيامت كه شكى در آن نيست خواهد آمد و خداى تعالى مردم را از قبرها در روز قيامت زنده مى كند.

«اى على! من فاطمه دختر محمدم، خداى تعالى مرا با تو همسر قرار داد تا در دنيا و آخرت مال تو باشم، تو به من از ديگران سزاوارترى كه امور مرا عهده دار باشى. مرا در شب حنوط كن و در شب غسلم بده و كفن كن و نماز بخوان و مرا در شب دفن كن و به احدى جريان را نگو و با تو وداع مى كنم و تو را به خدا مى سپارم و به فرزندان من تا روز قيامت سلام مرا برسان. »

### 307- سوگوارى زينب هنگام رحلت مادر

صاحب كتاب ناسخ التواريخ مى نويسد: به هنگام رحلت حضرت زهراى اطهر عليها‌السلام زينب در حالى كه چادرش بر زمين كشيده مى شد، جلو آمده و فرياد زد: اى پدر، اى رسول خدا! هم اكنون محروميت ديدار تو برايمان معلوم گرديد و شناخته شد.

علامه مجلسى اين روايت را از «روضه» نقل مى كند:

ام كلثوم بيرون آمد، در حالى كه چادرى بر سر افكنده بود كه قسمت پايين آن بر زمين كشيده مى شد و پيراهنى بر تن كرده كه اندامش را پوشيده بود، صدا مى زد: اى بابا، اى رسول خدا! هم اكنون به راستى تو را از دست داديم، به طورى كه ديدارى ديگر نخواهد بود (365).

### 308- اجازه ملاقات ندادن به عايشه

ابن عبدالبر نوشته است: چون دختر پيغمبر زندگانى را بدرود گفت، عايشه خواست به حجره او برود، اسماء طبق وصيت او را راه نداد.

عايشه شكايت به پدر برد كه اين زن خثعميه (366)ميان من و دختر پيغمبر در آمده است و نمى گذارد من نزد جسد او بروم. به علاوه، براى او حجله اى چون حجله عروسان ساخته است.

ابوبكر به در حجره دختر پيغمبر آمد و گفت: اسماء چرا نمى گذارى كه زنان پيغمبر نزد دختر او بروند؟ چرا براى دختر پيغمبر حجله ساخته اى؟

اسماء گفت: فاطمه زهرا عليها‌السلام به من وصيت كرده است كه كسى بر او داخل نشود. چيزى را كه براى نعش او ساخته ام، وقتى زنده بود به او نشان دادم و به من دستور داد مانند آن را برايش بسازم.

ابوبكر گفت: حال كه چنين است، هر چه به تو گفته، چنان كن (367).

ابن عبدالبر نوشته است: نخستين كس از زنان كه در اسلام براى او بدين سان نعش ساختند، فاطمه عليها‌السلام دختر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود. سپس مانند آن را براى زينب بنت جحش (زن پيغمبر) آماده كردند (368).

### 309- وداع حسين با مادرشان

در روايت ورقه آمده است:

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: مشغول غسل دادن فاطمه عليها‌السلام شدم، او را در درون پيراهن، بى آن كه پيراهنش را از تن بيرون آورم غسل دادم، به خدا قسم فاطمه عليها‌السلام پاك و پاكيزه بود، سپس ‍ از باقى مانده حنوط رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را حنوط كردم و كفن بر او پوشاندم و پيچيدم. وقتى كه خواستم بندهاى كفن را ببندم، صدا زدم:

اى كلثوم، اى زينب، اى سكينه، اى فضه، اى حسن و اى حسين! هلموا تزودوا من امكم؛ بياييد و از ديدار مادرتان توشه برگيريد، كه وقت فراق و لقاى بهشت است».

حسن و حسين عليه‌السلام آمدند و با آه و ناله مى گفتند: واحسرتاه! لاتنطغى ابدا من فقد جدنا محمد المصطفى و امنا فاطمة الزهراء...؛ آه! چه شعله حسرت و اندوهى كه هرگز خاموش شدنى نيست، براى فقدان جدمان محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مادرمان فاطمه عليها‌السلام، اى مادر حسن! و اى مادر حسين! وقتى كه با جدمان ملاقات كردى، سلام ما را به او برسان، و به او بگو: ما بعد از تو در دنيا يتيم مانديم ».

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود: انى اشهد الله انها قد حنت و انت و مدت يديها و ضمتهما الى صدرها مليا؛ خدا را گواه مى گيرم كه فاطمه زهرا عليها‌السلام ناله اى جانكاه كشيد و دستهاى خود را دراز كرد و فرزندان خويش را مدتى به سينه اش چسبانيد».

ناگاه شنيدم هاتفى در آسمان صدا زد: يا ابا الحسن ارفعهما عنها فلقد ابكيا والله ملائكة السماء؛ اى على! حسن و حسين را از سينه مادرشان بلند كن، كه سوگند به خدا اين حالت آنها، فرشتگان آسمان را به گريه انداخت، و دوستان مشتاق دوست خود مى باشند».

آن گاه حسن و حسين عليه‌السلام را از سينه مادرشان، بلند كرد (369).

### 310- غسل دهنده فاطمه

مفضل بن عمر مى گويد: به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم: چه كسى فاطمه عليها‌السلام را غسل داد؟

فرمود: اميرالمؤمنين عليه‌السلام

من از فرمايش حضرت دلم گرفت.

حضرت فرمود: گويا از شنيدن اين جمله دلگير شدى؟

عرض كردم: آرى، چنين شدم.

فرمود: دلگير نشو! او صديقه است و جز صديق كسى نبايد او را غسل دهد. مگر نمى دانى كه مريم عليها‌السلام را كسى جز حضرت عيسى عليه‌السلام غسل نداد (370)؟...

### 311- نماز بر جنازه فاطمه

در كتاب «روضة الواعظين» آمده است: وقتى شب شد و خواب به چشمها چيره گشت و پاسى از شب گذشت، حضرت على عليه‌السلام همراه حسن و حسين، عمار، مقداد، عقيل، زبير، ابوذر، سلمان، بريده، و چند نفر از خواص بنى هاشم، جنازه را از خانه بيرون آوردند و بر آن نماز خواندند و در نيمه هاى شب آن را به خاك سپردند. حضرت على عليه‌السلام اطراف قبر زهرا عليها‌السلام هفت قبر ديگر ساخت تا قبر فاطمه عليها‌السلام شناخته نشود.

و در كتاب «مصباح الاءنوار» آمده: شخصى از امام صادق عليه‌السلام سئوال كرد، امير مؤمنان على عليه‌السلام در نماز بر فاطمه عليها‌السلام چند تكبير گفت؟

آن حضرت فرمود: على عليه‌السلام يك تكبير مى گفت، جبرئيل نيز يك تكبير مى گفت، و بعد فرشتگان مقرب الهى تكبير مى گفتند، تا اين كه امير مؤمنان عليه‌السلام پنج تكبير گفت.

شخص ديگرى پرسيد: در كجا بر او نماز خواند؟

امام صادق عليه‌السلام فرمود: در خانه اش نماز خواند، سپس جنازه را حركت دادند و از خانه بيرون آوردند (371).

### 312- تكفين و تدفين فاطمه

(پس از وفات فاطمه) چون شب در آمد، حضرت على عليه‌السلام او را غسل داد و در جنازه گذاشت و امام حسن عليه‌السلام را فرمود كه ابوذر را طلب كن. چون ابوذر حاضر شد، جنازه را برداشتند و به سوى بقيع بردند و بر آن نماز كردند.

چون حضرت امير عليه‌السلام از نماز فارغ شد، دو ركعت نماز به جاى آورد و دستهاى خود را به سوى آسمان بلند كرد و گفت: خداوندا! اين دختر پيغمبر توست، فاطمه. پس بيرون بر او را از ظلمتها به سوى نور، و از شدتها به سوى شادى و سرور. پس زمين روشن شد به قدر يك ميل در يك ميل.

چون خواستند آن حضرت را دفن كنند، ندا رسيد از بقعه اى از بقعه هاى بقيع كه: به سوى من بياييد كه تربت او را از من برداشته اند. چون حضرت نظر كرد، قبر كنده اى ديد، پس جنازه آن حضرت را نزد آن قبر گذاشتند.

حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام از كنار قبر ندا كرد: اى زمين! امانت خود را كه دختر رسول خداست به تو سپردم. پس از زمين صدايى آمد كه: يا على! اين مهربان ترم به او از تو، برگرد و آزرده مباش.

چون حضرت خواست برگردد، قبر پر شد و با زمين هموار و ناپيدا شد، و ديگر ندانستند كه در كجاست تا روز قيامت (372).

### 313- مرثيه على بر فاطمه

چون امام على عليه‌السلام همسرش زهرا عليها‌السلام را در دل شب دفن كرد، بر لب قبر ايستاد و اشعارى را انشاد كرد كه ترجمه آن چنين است:

1- در هر اجتماعى، سرانجام هر دو دست جدايى خواهد بود و همه آنها در فراق و مرگ اندك مى باشند.

2- از دست دادن فاطمه زهرا عليها‌السلام بعد پيامبر، دليلى است كه دوستى دايمى نخواهد شد.

و باز نقل شده كه بعد از وفات زهرا عليها‌السلام على عليه‌السلام اين اشعار را انشاد كرد:

1- نفسم با ناله هايش حبس شده، اى كاش نفسم با ناله ها خارج مى شد!

2- بعد از تو زهرا عليها‌السلام، خيرى در زندگانى دنيا نيست. گريه ام براى اين است كه زندگى دنيا طول بكشد (373).

### 314- شكوه على هنگام تدفين فاطمه

على بن محمد هرمزانى، از امام سجاد عليه‌السلام و ايشان از پدر بزرگوارش امام حسين عليه‌السلام روايت كند كه آن حضرت فرمود:

چون فاطمه عليها‌السلام دخت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيمار شد، به على عليه‌السلام وصيت نمود كه امر او را كتمان، و خبرش ‍ را پوشيده دارد، و كسى را از بيمارى حضرتش آگاه نسازد، و آن حضرت چنين كرد. و خود حضرت او را پرستارى مى كرد و اسماء بنت عميس - رحمهاالله - پنهانى چنان كه فاطمه عليها‌السلام وصيت نموده بود، آن حضرت را كمك كار بود.

پس چون هنگام وفات آن حضرت فرا رسيد، به اميرالمؤمنين عليه‌السلام وصيت كرد كه شخصا كار او را به دست گيرد، و او را شبانه به خاك سپارد، و قبرش ناپيدا سازد (با زمين يكسان كند كه جايش معلوم نباشد). پس على عليه‌السلام خود اين كار را به عهده گرفته و حضرت را به خاك سپرد، و محل قبر او را ناپيدا ساخت. چون دست مبارك از خاك قبر برفشاند، اندوه و غم بر دلش هجوم آورد پس سيلاب اشك بر گونه اش جارى ساخت، و رو به جانب قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرداند و گفت:

«اى رسول خدا، از من بر تو سلام باد، و سلام باد بر تو از جانب دخترت و حبيبه ات و نور ديده ات و زايرت و كسى كه در آرامگاه تو در ميان خاك خفته و آن كسى كه خداوند زود رسيدن به تو را برايش برگزيده است. يا رسول الله! صبرم در فراق دخت برگزيده ات كاسته شده، و تاب و توانم در فراق سرور زنان به سستى گراييده، جز اين كه در تاءسى من به سنت تو، و در اندوهى كه با جدايى تو بر من فرود آمد، جاى صبر و بردبارى (بر عزاى فاطمه) باقى است، همانا من تو را در لحد آرامگاهت نهادم. پس از آن كه جان مقدست بر روى سينه ام جارى گشت (هنگام جان دادن سرت به سينه من چسبيده بود)، و تو را با دست خود به زير خاك پنهان نمودم، و خودم شخصا امورت را به عهده گرفتم. آرى، در كتاب خدا آيه اى است كه سبب مى شود مصيبتها را با آغوش باز بپذيريم: «ما همه از آن خداييم و همه به سوى او باز خواهيم گشت (374)».

راستى كه امانت پس گرفته شد، و گروگان دريافت گشت، و زهرا خيلى سريع از دستم ربوده شد. اى رسول خدا! اكنون ديگر چقدر اين آسمان نيلگون و زمين تيره در نظرم زشت جلوه مى كند! اما اندوهم هميشگى گشته، و شبم به بيدارى كشيده، اندوه هرگز از دلم رخت نبندد تا آن گاه كه خداوند همان سرايى را كه تو در آن مقيم گشته اى، برايم برگزيند. غصه اى دارم بس دلخراش، و اندوهى دارم هيجان انگيز، چه زود ميان ما جدايى افتاد، من به خداوند شكوه مى برم.

و به زودى دختر تو از همدستى امتت عليه من، و غصب حق خودش به تو گزارش مى دهد، پس احوال را از او جويا شو، كه بسى غمهاى سوزانى كه در سينه داشت و راهى براى پخش آن نمى يافت، و به زودى بازگو خواهد نمود، و البته خداوند داورى مى كند و او بهترين داوران است.

اى رسول خدا! بر تو درود مى فرستم، درود وداع كننده اى كه نه خشمگين است و نه دلتنگ، بنابراين اگر باز گردم، از روى ملالت و دلتنگى نيست؛ و اگر بمانم، از روى بدگمانى به وعده اى كه خداوند به صبر پيشگان داده نباشد، و البته كه صبر مباركتر و زيباتر است. و اگر بيم غلبه چيره شوندگان بر ما نبود (كه مرا سرزنش كنند يا قبر فاطمه را بشكافند) ماندن در نزد قبر تو را بر خود لازم مى نمودم و در كنار آن به اعتكاف به سر مى بردم و بر اين مصيبت بزرگ همچون مادرى فرزند از دست داده مى ناليدم. در برابر ديد خدا دخترت پنهانى به خاك سپرده گشته، و حقش به زور ستانده مى شود، و آشكارا از ارث خويش محروم مى گردد، حال آن كه هنوز از عهد تو ديرى نپاييده و ياد تو فراموش نشده است.

پس اى رسول خدا، به سوى خداوند شكوه مى برم. و بهترين صبر صبر بر ماتم تو است، و صلوات و رحمت و بركات خداوند بر تو و بر او (فاطمه) باد» (375).

### 315- جلوگيرى از نبش قبر فاطمه

روايت شده: شبى كه جنازه فاطمه عليها‌السلام را دفن كردند، در قبرستان بقيع صورت چهل قبر تازه احداث كردند.

هنگامى كه مسلمانان از وفات فاطمه عليها‌السلام آگاه شدند، به قبرستان بقيع رفتند، در آن جا چهل قبر تازه يافتند و قبر فاطمه عليها‌السلام را پيدا نكردند. صداى ضجه و گريه از آنها برخاست، همديگر را سرزنش مى كردند و مى گفتند: پيامبر شما جز يك دختر در ميان شما نگذاشت، ولى او از دنيا رفت و به خاك سپرده شد و در مراسم نماز و دفن او حاضر نشديد و قبر او نمى شناسيد.

سران قوم گفتند: برويد عده اى از زنان با ايمان را بياوريد تا اين قبرها را نبش كنند، تا جنازه فاطمه عليها‌السلام را پيدا كنيم و بر او نماز كنيم، و قبرش را زيارت كنيم.

على عليه‌السلام از اين تصميم با خبر شد، خشمگين از خانه بيرون آمد، آن چنان خشمگين بود كه چشمهايش سرخ شده بود و رگهاى گردنش پر از خون؛ و قباى زردى كه هنگام ناگوارى ها مى پوشيد، پوشيده بود و بر شمشير ذوالفقارش تكيه نموده بود تا به قبرستان بقيع آمد و مردم را از نبش قبرها ترسانيد.

مردم گفتند: اين على بن ابى طالب است كه مى آيد، در حالى كه سوگند ياد كرده اگر يك سنگ از اين قبرها جا به جا شود، تمام شما را خواهد كشت.

در اين هنگام، عمر با جمعى از اصحاب خود با على عليه‌السلام ملاقات كردند. عمر گفت: اى ابوالحسن! اين چه كارى است كه انجام داده اى، سوگند به خدا قطعا قبر زهرا عليها‌السلام را نبش مى كنيم، و بر او نماز مى خوانيم.

حضرت على عليه‌السلام دست بر دامن او زد و آن را پيچيده و به زمين كشيد، عمر به زمين افتاد، على عليه‌السلام فرمود: اى پسر سوداى حبشيه! من از حق خود گذشتم از بيم آن كه مردم از دين خارج نشوند، اما در مورد نبش قبر فاطمه عليها‌السلام، سوگند به خدايى كه جانم در اختيار اوست، اگر چنين كارى كنيد زمين را از خون شما سيراب مى كنم. چنين نكنيد تا جان سالمى از ميان به در بريد.

ابوبكر به حضور على عليه‌السلام آمد و عرض كرد: تو را به حق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و به حق آن كسى كه بالاى عرش است (يعنى خدا)، سوگند مى دهم عمر را رها كن، ما چيزى را كه شما نپسنديد انجام نمى دهيم.

آن گاه على عليه‌السلام عمر را رها كرد، و مردم متفرق شدند و از فكر نبش قبر منصرف گرديدند (376).

### 316- توضيحات على عليه‌السلام بر ابوبكر و عمر

شخصى از امام صادق عليه‌السلام درباره تصميم بر نبش قبر فاطمه عليها‌السلام سئوال كرد. آن حضرت در پاسخ فرمود:

على عليه‌السلام شبانه جنازه را از خانه بيرون آورد... چند چوب از درخت خرما را با آتش روشن كرد، و از نور روشنايى آنها به راه افتاد، تا آن كه بر آن نماز خواند و آن را شبانه به خاك سپرد. صبح آن شب، ابوبكر و عمر مردى از قريش را ملاقات كردند و از او پرسيدند: از كجا مى آيى؟

او گفت: از خانه على عليه‌السلام مى آيم، رفته بودم در مورد وفات فاطمه عليها‌السلام به على عليه‌السلام تسليت بگويم.

آنها پرسيدند: مگر فاطمه عليها‌السلام از دنيا رفت؟

او گفت: آرى، در نيمه شب او را دفن كردند.

آن دو نفر، سخت پريشان شدند و از خوف سرزنش مردم، بسيار هراسان گشتند. به حضور على عليه‌السلام آمدند و عرض كردند: سوگند به خدا، از حيله و دشمنى با ما هيچ فروگذار ننمودى. اينها همه بر اثر كينه هايى است كه در دل، نسبت به ما دارى. اين عمل تو نظير آن است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تنها غسل دادى و به ما خبر ندادى و به پسرت حسن عليه‌السلام ياد دادى كه به مسجد بيايد و خطاب به ابوبكر فرياد بزند كه از منبر پدرم، پايين بيا».

على عليه‌السلام به آنها فرمود: اگر سوگند ياد كنم، حرف مرا تصديق مى كنيد؟

ابوبكر گفت: آرى.

امام على عليه‌السلام فرمود: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من وصيت كرد كه ديگرى را در غسل دادن او شريك نكنم و فرمود: كسى جز پسر عمويم على عليه‌السلام به بدن من نگاه نكند، من آن حضرت را غسل مى دادم، فرشتگان بدن او را مى گردانيدند، و فضل بن عباس آب به من مى داد در حالى كه چشمهايش بسته بود. چون خواستم پيراهن آن حضرت را از تنش بيرون آورم، صدايى از هاتفى شنيدم، ولى خود او را نديدم كه مى گفت: «پيراهن آن حضرت را از تنش بيرون نياور».

من مكرر صداى او را مى شنيدم ولى خودش را نمى ديدم، از اين روى آن حضرت را درون پيراهن غسل دادم. سپس كفن آن حضرت را نزد من آوردند. او را كفن كردم و پس از كفن كردن، پيراهن او را از تنش بيرون آوردم.

اما در مورد فرزندم حسن عليه‌السلام و آمدن او به مسجد و اعتراض او به ابوبكر؛ شما همه مردم مدينه مى دانيد كه حسن عليه‌السلام در وسط نماز جماعت در بين صفوف مردم عبور مى كرد و خود را به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رسانيد و بر پشت آن حضرت در سجده، سوار مى شد. وقتى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سر از سجده بر مى داشت، يك دست بر پشت حسن مى گرفت و يك دست بر پاهاى او، و اين گونه او را بر دوش خود نگاه مى داشت تا از نماز فارغ گردد.

گفتند: آرى ما اين موضوع را مى دانيم.

حضرت على عليه‌السلام افزود: باز شما مردم مدينه مى دانيد كه گاهى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالاى منبر بود، وقتى حسن عليه‌السلام وارد مسجد مى شد، آن حضرت در وسط سخنرانى از منبر پايين مى آمد و حسن را برگردن خود سوار مى نمود و پاهاى حسن را به سينه اش مى گرفت تا خطبه را تمام كند و مردم برق خلخال (پابند) حسن عليه‌السلام را در آخر مسجد مى ديدند، و با توجه به اين كه حسن عليه‌السلام اين محبتها را از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ديده بود، وقتى به مسجد آمد، ديگرى را بر بالاى همان منبر ديد، بسيار بر او سخت آمد. از اين رو، آن كلام را به زمان آورد. سوگند به خدا من فرزندم را به چنين كارى دستور نداده بودم.

اما در مورد حضرت فاطمه عليها‌السلام او همان بانويى است كه من براى شما از او اجازه طلبيدم كه نزد او بياييد، و آمديد و گفتار او را شنيديد و از خشم او نسبت به خودتان آگاه شديد. سوگند به خدا، او به من نصيحت كرد، كه شما را كنار جنازه اش نياورم و شما در نماز بر او شركت نكنيد، من نخواستم بر وصيت او مخالفت نمايم.

عمر گفت: اين سخنان را رها كن، من اكنون مى روم و قبر فاطمه عليها‌السلام را مى شكافم و جنازه فاطمه عليها‌السلام را از قبر بيرون مى آورم و بر او نماز مى خوانم.

حضرت على عليه‌السلام فرمود: سوگند به خدا، اگر چنين كارى بكنى و تصميم بر اين كار بگيرى، سرت را از بدنت جدا مى سازم، و در اين صورت رفتار من با شما، شمشير خواهد بود و بس.

سپس ميان على عليه‌السلام و عمر، بگو مگوى سختى در گرفت، كه نزديك بود به هم ديگر حمله كنند.

در اين هنگام جمعى از مهاجرين و انصار آمدند و آن دو را از هم جدا كردند و گفتند: سوگند به خدا، ما راضى نيستيم كه به پسر عمو و برادر و وصى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين سخنانى گفته شود. نزديك بود كه فتنه و آشوبى بر پا گردد كه متفرق شدند (377).

### 317- تشكر از قنفذ!

از سليم بن قيس نقل شده است: عمر بن خطاب در يك سال نصف حقوق همه كارگزارانش را به عنوان غرامت (و كمبود بودجه و ماليات) برداشت، ولى حقوق قنفذ را به طور كامل پرداخت.

سليم مى گويد: به مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتم، گروهى را ديدم كه در گوشه اى نشسته اند. همه آنها از بنى هاشم بودند، جز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابوبكر و عمر بن ابى سلمه و قيس بن سعد بن عباده. در اين جلسه، عباس (عموى پيامبر) به على عليه‌السلام گفت: چرا عمر مانند همه كارگزارانش، از حقوق «قنفذ» چيزى نكاست؟!

حضرت على عليه‌السلام به اطراف خويش نگاه كرد، سپس قطرات اشك از چشمانش سرازير شد، آن گاه در پاسخ عباس فرمود: شكر له ضربة ضربها فاطمة بالسوط فماتت و فى عضدها اثره كانه الدملج؛ حقوق قنفذ را كم نكرد، تا از او تشكر كند، به خاطر ضربت تازيانه اى كه او بر فاطمه عليها‌السلام نواخته بود، كه وقتى فاطمه عليها‌السلام از دنيا رفت، اثر آن تازيانه در بازوى او وجود داشت و همانند بازوبند، نمايان بود (378)».

### 318- قبر فاطمه كجاست؟

در كتابهاى شيعه و عامه احاديثى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليه‌السلام و گاهى با تحليلات و احتمالات تاريخى مطالبى آمده كه تقريبا سر نخى از محدوده قبر فاطمه زهرا عليها‌السلام نشان مى دهد، آن هم فقط به عنوان اشاره به محدوده قبر، نه به عنوان تصريح يا تعيين محل، بلكه تنها اشاره است، و آن سه مكان است:

1- خانه خودش؛

2- ميان قبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و منبرش؛

3- بقيع.

و به خاطر همين است كه زيارت حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام در اين سه مكان خوانده مى شود (379).

### 319- دفن پيكر فاطمه در جوار پيامبر

صاحب كتاب الدرة الثمنيه از «عبدالله بن جعفر بن محمد» روايت كرده كه قبر فاطمه عليها‌السلام در حجره اش بود و «عمر بن عبدالعزيز» آن حجره را در صحن مسجد انداخت و الان در مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

اگر الان در مسجد باشد، با اين روايت بى مناسب نخواهد بود كه ابراهيم بن محمد الهمدانى عريضه به حضرت امام هادى عليه‌السلام نوشت كه مرا از قبر فاطمه عليها‌السلام خبر ده! آن حضرت در جواب او مرقوم كردند كه با جد من رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مدفون است (380).

### 320- علت شهادت فاطمه

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام است كه: «علت وفات حضرت فاطمه عليها‌السلام اين بود كه قنفذ، غلام آن مرد (عمر) به دستور او، با غلاف شمشير او را زد؛ به گونه اى كه آن حضرت فرزندى را كه در رحم داشت، سقط كرد و به سبب آن، سخت مريض شد (381)».

### 321- انتقام امام جواد از قاتلين فاطمه

زكريا بن آدم مى گويد: نزد حضرت امام رضا عليه‌السلام بودم كه ناگهان امام جواد عليه‌السلام آمدند و عمر شريف ايشان كمتر از چهار سال بود. حضرت جواد عليه‌السلام دست خود را به زمين زدند و سر را به طرف آسمان بلند كردند و مدتى به تفكر فرو رفتند.

امام رضا عليه‌السلام فرمودند: جانم به قربانت، به چه فكر مى كنى؟

عرض كرد: درباره ظلمهايى كه به مادرم فاطمه وارد شده، به خدا قسم آن دو نفر را از قبرشان بيرون آورم و به آتش بسوزانم و سپس خاكسترشان را در دريا پراكنده كنم.

امام او را به نزديك خودش آورد و مابين دو چشمش را بوسيد و فرمود: پدر و مادرم فداى تو باد! تو از براى امامت حقا سزاوارترى (382)».

### 322- داستان بشار مكارى

بشار مكارى مى گفت: در كوفه به حضور امام صادق عليه‌السلام رفتم. ديدم طبقى از خرماى «طبرزد» براى آن حضرت آورده بودند و از آن مى خورد، و به من فرمود: بيا جلو، از اين خرما بخور.

عرض كردم: گوارا باد، قربانت گردم! در راه مى آمدم، حادثه اى ديدم كه غيرتم به جوش آمد و قلبم درد گرفت و گريه گلويم را گرفت.

فرمود: به حقى كه بر گردنت دارم جلو بيا و بخور.

جلو رفتم و از خرما خوردم، آن گاه فرمود: اكنون چه حادثه اى ديدى؟

عرض كردم: در راه مى آمدم، يكى از ماءمورين حكومت را ديدم كه بر سر زنى مى زند و او را به سوى زندان مى برد، و او با صداى بلند مى گويد: پناه مى برم به خدا و رسولش و به غير خدا و رسول، به هيچ كس پناه نمى برم

امام صادق عليه‌السلام فرمود: چرا آن زن را مى زد و به زندان مى برد؟

عرض كردم: از مردم شنيدم كه پاى آن زن لغزيد و به زمين افتاد، و گفت: «اى فاطمه! خداوند آنان را كه به تو ظلم كردند، از رحمت خويش دور سازد!» گماشتگان حكومت او را دستگير كرده و زدند.

آن حضرت تا اين سخن را شنيد از خوردن خرما دست كشيد و گريه كرد.

به گونه اى كه دستمال و محاسن شريف و سينه اش از اشك چشمانش تر شد.

سپس فرمود: اى بشار! برخيز با هم به مسجد سهله برويم و براى نجات و آزادى آن بانو، دعا كنيم و از خدا بخواهيم كه او را حفظ كند (تا آخر داستان).

به راستى وقتى كه امام صادق عليه‌السلام با شنيدن حادثه ناگوارى كه براى يك بانوى شيعه فاطمه عليها‌السلام رخ داده، چنين دگرگون مى شود، پس چگونه خواهد شد كه اگر جريان مصايب مادرش فاطمه عليها‌السلام را براى او نقل كنند؟ كه ظالمى به صورت آن حضرت سيلى زد كه گويى نگاه مى كنم به گوشواره اش كه بر اثر شدت ضربت سيلى، شكسته و جدا شده است (383).

### 323- مباح بودن خون عمر و ابوبكر

ابن ابى الحديد معتزلى در شرح نهج البلاغه خود گويد:

«هبار بن اسود» روز فتح مكه نيزه اى حواله هودج زينب دختر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كرد و او ترسيد و فرزند خود را سقط كرد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خون او را مباح دانست. من اين تاريخ و نقل را نزد استادم «ابو جعفر نقيب» خواندم، او گفت: وقتى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خون «هباربن اسود» را براى ترساندن و در نتيجه به سقط جنين منجر شدن بى ارزش و مباح دانست، اگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زنده بود، خون كسى كه فاطمه عليها‌السلام را ترساند و فرزندش را سقط كرد، را نيز مباح مى كرد (384).

### 324- عاقبت ظلم كنندگان به فاطمه

محمد بن ابوبكر مى گويد: هنگام مرگ ابوبكر، عمر بر بالين او بود. عمر با برادرم از اتاق خارج شدند تا براى نماز وضو بگيرند. پس از رفتن آنان سخنانى از پدرم شنيدم كه اينان نشنيده بودند. وقتى اتاق خلوت شد به او گفتم: اى پدر بگو: «لا اله الا الله». گفت: ابدا آن را نخواهم گفت، بلكه قدرت ندارم آن را بگويم تا داخل تابوت شوم!

وقتى اسم تابوت به ميان آمد، گمان كردم هذيان مى گويد، گفتم، كدام تابوت را مى گويى؟

گفت: تابوتى از آتش با قفل آتشين قفل شده است. دوازده نفر در آن جا هستند كه من و اين رفيقم از جمله آنها هستيم.

گفتم: عمر را مى گويى؟

گفت: آرى، و ده نفر ديگر در چاهى از جهنم هستيم. بر در آن چاه سنگ بزرگى است كه وقتى خدا اراده كند جهنم شعله ور شد، آن سنگ را بر مى دارد!

محمد بن ابوبكر مى گويد: به پدرم گفتم هذيان مى گويى؟

گفت: نه به خدا، هذيان نمى گويم. خداوند ابن صهاك (عمر) را لعنت كند! او مرا از ذكر خدا باز داشت، بعد از آن كه به من رسيده بود. بد رفيقى بود عمر، خداوند او را لعنت كند، صورت مرا به زمين بچسبان.

من صورت پدرم را به زمين چسبانيدم، و او به طور دايم «واى و ويل» مى گفت تا چشمانش را بست.

عمر داخل منزل شد و گفت: آيا بعد از رفتن من ابوبكر چيزى گفت؟

كلماتى كه پدرم گفته بود به وى گفتم.

عمر گفت: خداوند خليفه پيامبر (ابوبكر) را رحمت كند. اين موضوع را پنهان كن، چون اينها هذيان است! شما خانواده اى هستيد كه به هذيان گفتن در حال مرض معروفيد.

عايشه به عمر گفت: تو راست مى گويى!!

همه حاضرين گفتند: هيچ يك از شما اين سخن را به گوش كسى نرساند تا پسر ابوطالب و خاندانش ما را سرزنش كنند (385).

### 325- زيارت نامه حضرت زهرا عليها‌السلام

به سند معتبر از امام جواد عليه‌السلام منقول است كه به يكى از سادات فرمود: چون به سوى قبر جده فاطمه عليها‌السلام مى روى بگو:

يا ممتحنة امتحنك الله الذى خلقك قبل ان يخلقك: فوجدك لما امتحنك صابرة و زعمنا انا لك اولياء و مصدقون و صابرون لكل ما آتانا به ابوك، صلى الله عليه و آله و اتانا به وصيه فانا نسئلك ان كنا صدقناك الا الحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر انفسنا باءنا قد طهرنا بولايتك (386).

سيد بن طاووس مى گويد: در زيارت مى گويى:

السلام عليك يا سيدة النساء العالمين. السلام عليك يا والدة الحجج على الناس اجمعين. السلام عليك ايتها المظلومة المونوعة حقها».

بعد مى گويى:

اللهم صل على امتك و ابنة نبيك و زوجة وصى نبيك صلوات تزلها فوق زلفى عبادك المكرمين من اهل السموات و اهل الارضين.

به تحقيق روايت شده است كه هر كس به اين كلمات فاطمه زهرا عليها‌السلام را زيارت كند و از خداوند طلب آمرزش نمايد، خداوند از گناهانش در گذرد و او را به بهشت برد (387).

# فصل سوم: معجزان و كرامات فاطمه زهرا سلام الله عليها

## الف: معجزاتى از فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 326- اقرار به رسالت پدر در شكم مادر

وقتى كه كفار از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انشقاق قمر را خواستند، زمانى بود كه خديجه عليها‌السلام به فاطمه عليها‌السلام حامله بود و خديجه از اين سئوال كفار ناراحت شده و گفت: زهى تاءسف براى كسانى كه محمد را تكذيب مى كنند! در حالى كه او فرستاده پروردگار من است.

پس فاطمه عليها‌السلام از شكم مادرش صدا كرد: اى مادر! نترس و محزون نباش، زيرا خدا با پدر من مى باشد.

پس وقتى كه مدت حمل خديجه عليها‌السلام تمام شد و موقع حمل رسيد، خديجه فاطمه عليها‌السلام را به دنيا آورد و او به نور جمال خود تمام جهان را روشن و منور ساخت (388)».

### 327- سخن گفتن در رحم مادر

فاطمه عليها‌السلام در رحم مادرش خديجه عليها‌السلام سخن مى گفت و آرام بخش و تسكين خاطر او بود، خديجه عليها‌السلام در پاسخ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه پرسيد با كه سخن مى گويى؟ گفت: الجنين الذى فى بطنى يحدثنى و يونسنى؛ فرزندى كه در رحم دارم، با من سخن مى گويد و مونس من است». كسى كه جبرئيل به دختر بودنش خبر مى دهد: يخبرنى آنها انثى (389).

### 328- بركت غذا

على عليه‌السلام مى فرمايد: روزى به بازار رفتم، يك درهم گوشت و يك درهم ذرت خريدم و به خانه آوردم. فاطمه عليها‌السلام مشغول پختن آن شد. وقتى كه آماده نمود، فرمود: اى كاش! مى رفتى پدرم را دعوت مى كردى.

من رفتم و ديدم حضرت رسول، خوابيده و مى گويد: از گرسنگى در حال خواب، به خدا پناه مى برم.

گفتم: يا رسول الله! نزد ما غذايى هست.

پس دستش را به من داد و آمديم و چون به خانه رسيديم، به فاطمه عليها‌السلام فرمود: غذا را بياور. فاطمه نيز غذا را در ديگى گذاشته خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورد.

حضرت پارچه اى را روى غذا كشيد و فرمود: خدايا! غذاى ما را بركت ده.

سپس فرمود: يك پيمانه به عايشه بده. فاطمه يك پيمانه براى او فرستاد.

بعد فرمود: يك پيمانه به ام سلمه بده. براى او نيز فرستاد. تا اين كه به هر يك از نه همسرش يك سهم فرستاد.

### 329 - درخشيدن نور از ملحفه فاطمه

روايت شده است: كه على عليه‌السلام از يك نفر يهودى مقدارى جو قرض كرد و در مقابل آن، ملحفه حضرت فاطمه عليها‌السلام را كه از پشم بود، گرو گذاشت. يهودى آن را برد و در خانه اش گذاشت. هنگام شب زن يهودى براى كارى به آن اطاقى كه ملحفه در آن بود رفت. ناگهان نورى را در حال درخشش ديد كه اطاق را روشن كرده بود. به سوى شوهرش برگشت و به او گفت: در آن اطاق، روشنايى بزرگى را ديدم.

شوهرش نيز تعجب كرد و فراموش كرده بود كه ملحفه فاطمه عليها‌السلام را در آن جا گذاشته است. سريع برخاست و وارد آن اطاق شده، ديد شعاع نور ملحفه، پخش شده و مانند نور ماهى است كه از نزديك طلوع كرده باشد. از اين مسئله در شگفت شد. به جايى كه ملحفه را گذاشته بود، دقت كرد و فهميد كه اين نور از همان ملحفه است. يهودى رفت و قوم و خويشانش را فرا خواند و همسرش نيز قوم و خويشان خود را حاضر ساخت. بيش از هشتاد هزار نفر از يهوديان جمع شدند. همه آنان وقتى اين امر را ديدند، مسلمان شدند (390).

### 330 - چرخيدن آسياى دستى به خودى خود

جناب ابوذر مى گويد: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا به دنبال على عليه‌السلام فرستاد. به خانه اش رفتم و او را خواندم، ولى پاسخ مرا نداد. و آسياب دستى را ديدم كه بدون اينكه كسى باشد به خودى خود، مى گردد. دوباره او را خواندم، بيرون آمد و با هم نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتيم و پيامبر متوجه على عليه‌السلام شد و چيزى به او گفت كه من نفهميدم.

گفتم: شگفتا! از دستاسى كه بدون كه بدون گرداننده مى گردد.

آن گاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند قلب دخترم فاطمه و اعظا و جوارحش را پر از ايمان و يقين كرده و چون خداوند ضعف او را دانست، پس در روزگار سختى به او كمك كرد و كفايتش ‍ نمود. مگر نمى دانى كه خداوند، فرشتگانى را قرار داده تا خاندان محمد را يارى دهند (391)؟!

### 331 - شركت در مباهله

عده اى از نصاراى نجران نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و پيشاپيش آنها سه تن از بزرگانشان به نامهاى «عاقب» و «محسن» و «اسقف» بودند، در حالى كه دو تن از مشهورين يهود هم همراه آنها بودند تا از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سئوالاتى كنند.

اسقف پرسيد: اى ابوالقاسم! چه كسى پدر موسى بود؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: عمران.

سئوال كرد: پدر يوسف چه كسى بود؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: يعقوب.

پرسيد: پدر و مادرم فدايت، پدر تو كيست؟

فرمود: عبدالله پسر عبدالمطلب.

اسقف سئوال كرد: پدر عيسى كه بود؟

پيامبر ساكت ماند؛ جبرئيل نازل شد و گفت: او روح خدا و كلمه او بود.

اسقف گفت: آيا روح بدون پدر مى شود؟

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ساكت گرديد. در اين هنگام وحى نازل شد:

ان مثل عيسى عندالله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال كن فيكون (392)؛

همانا مثل خلقت عيسى از جانب خدا مثل خلقت آدم ابوالبشر است كه خداوند او را از خاك بساخت، سپس بدان خاك گفت: بشرى به حد كمال باش، چنان شد.

وقتى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين آيه را خواند، اسقف از جاى خود پريد، زيرا كه براى او قابل قبول نبود كه بشنود عيسى عليه‌السلام از خاك است. بعد گفت: اى محمد! ما اين مطلب را نه در تورات ديده ايم و نه در انجيل و زبور يافته ايم، اين مطلبى است كه فقط تو مى گوئى.

پس پروردگار وحى فرمود: فقل تعالوا ندع ابنائنا (393)....

اسقف و همراهان او گفتند: اى ابوالقاسم! انصاف دادى، پس وقت مباهله را معين نما.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ان شاء الله فردا صبح.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگام صبح بعد از نماز دست على عليه‌السلام را گرفت و بانوى دو جهان فاطمه عليها‌السلام را پشت سر و امام حسن عليه‌السلام را در سمت راست و امام حسين عليه‌السلام در سمت چپ خود قرار داد و به آنان فرمود: وقتى من دعا كردم شما آمين بگوئيد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حالت دعا زانوهاى مبارك را بر زمين نهاد.

طايفه نصارى كه اين حالت را پنج تن مقدس مشاهده كردند، پشيمان شدند و بين خودشان مشورت نموده و گفتند: سوگند به خدا، او پيامبر است و اگر با وى مباهله بكنيم، حتما خداى تعالى دعاى او را مستجاب خواهد نمود و ما همه نابود خواهيم شد و هيچ چيزى نمى تواند ما را از نفرين وى نجات دهد و صلاح اين است كه با او مصالحه كنيم تا ما را از اين كار (مباهله) معاف دارد (394).

### 332 - تهيه غذا

قطب راوندى به سند معتبر از جابر انصارى چنين روايت كرده است:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چند روزى گذشت كه طعامى تناول نفرمود، تا آن كه گرسنگى بر آن حضرت بسيار غالب شد. به حجره هاى زنان خود وارد گرديد و طعامى نيافت، پس به حجره طاهره جناب فاطمه عليها‌السلام در آمد و فرمود: اى دخترك گرامى! آيا نزد تو طعامى هست نتاول نمايم؟ زيرا گرسنگى بر من زور آورده است.

فاطمه زهرا عليها‌السلام عرض كرد: نه، به خدا سوگند كه طعامى نزد من نيست، جانم فداى تو باد.

چون حضرت از خانه بيرون رفت، يكى از كنيزكان فاطمه عليها‌السلام دو گرده نان و پارچه گوشتى از براى آن حضرت به هديه آورد. پس ‍ فاطمه عليها‌السلام آن را گرفت و زير كاسه پنهان كرد و جامه بر روى آن پوشانيد و گفت: به خدا سوگند كه حضرت رسالت را اختيار مى كنم برخود و بر فرزندان خود، همه گرسنه بودند و محتاج به طعام.

پس امام حسن و امام حسين عليه‌السلام را به خدمت پدر بزرگوار خود فرستاد و آن حضرت را طلبيد، چون تشريف آوردند گفت: اى پدر! بعد از رفتن شما حق تعالى طعامى از براى من رسانيد و از براى تو پنهان كرده ام از فرزندان خود فرمود: بياور اى دختر! چون سر برداشت، به قدرت حق تعالى آن كاسه پر از نان و گوشت شده بود.

چون فاطمه زهرا عليها‌السلام آن حالت را مشاهده كرد، متحير شد. دانست كه از جانب حق تعالى است. پس حمد الهى را به جاى آورد و صلوات بر حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاد، آن طعام را به نزد آن حضرت آورد.

چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن كاسه پر از طعام را ديد، شكر حق تعالى به تقديم رسانيد، پرسيد: اين طعام را از كجا آورده اى؟

فاطمه عليها‌السلام گفت: از نزد حق تعالى آمده است، به درستى كه حق تعالى هر كه را مى خواهد بى حساب روزى مى دهد.

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اميرمؤمنان على عليه‌السلام را طلبيد. پس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين و فاطمه و حسن و حسين عليه‌السلام و جميع زنان آن حضرت از آن طعام تناول كردند تا سير شدند.

فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمود: آن كاسه به حال خود ماند و هيچ كم نشد تا آن كه جميع همسايگان خود را از آن سير كردم، و حق تعالى در آن خير و بركت بسيار كرامت فرمود (395).

### 333 - زنده شدن عروس

روزى رسول خدا، خاتم انبياء، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد الحرام در كنار (كعبه) خانه خدا نشسته و مشغول راز و نياز با خداى بى نياز بود كه جمعى از بزرگان و شرفاء شهر (مكه) به حضورش آمده و سلام كردند، پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خوشرويى و خوشخويى جواب سلام آنها را داد، گفتند:

اى رسول گرامى اسلام و اى افتخار عالميان! ما به خدمت شما رسيديم تا عرضه داريم كه دختر فلان را پسر فلانى، كه هر دو از مشاهير و اشراف عرب هستند، عقد بسته و مجلس عروسى برپا كرده ايم، آمده ايم دختر گرامى شما فاطمه زهرا عليها‌السلام را به آن جشن دعوت كنيم. اجازه بفرماييد آنان به جشن عروسى آمده و با قدوم مباركشان مجلس ما را مزين فرموده و كلبه ما را منور كنند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: صبر كنيد، من به خانه دخترم فاطمه عليها‌السلام روم و او را از اين دعوت خبردار كنم، اگر مايل شدند بيايند به شما اطلاع مى دهم.

آن حضرت به سوى خانه دختر گرامى اش فاطمه زهرا عليها‌السلام راه افتاد، وقتى به حرم و حريم فاطمه، يعنى به خانه او رسيد، سلامش ‍ كرده و جريان دعوت اكابر عرب را به عروسى شان به فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمود و از او نظر خواهى كرد كه آيا حاضر است به جشن عروسى آنها برود يا نه؟!

صديقه طاهره فاطمه زهرا عليها‌السلام لحظاتى به فكر فرو رفت، سپس عرض كرد: جانم فدايت باد اى حبيب حضرت عزت و اى شفاعت گر جمله امت! من فكر مى كنم دعوت آنان از من به عروسى شان براى سخريه و استهزاء من است، چون زنان و دختران اشراف عرب در آن جشن همه لباسهاى فاخر گران قيمت از طلا و حرير و جواهر به تن كرده و خود را به هر آرايشى زينت داده، با حشمت و جلال در كنار عروس جمع شده اند، ولى من لباسى غير از اين پيراهن كهنه و چادر وصله دار و موزه (كفش) وصله دار چيزى ندارم بپوشم و به آن جا بروم، اگر با همين وضعيت بروم آنها مرا استهزاء و مسخره و شماتت خواهند كرد.

وقتى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخنان دخترش فاطمه زهرا عليها‌السلام را شنيد، غمگين شده و آهى از دل كشيد و چشمان مباركش پر از اشك شد.

در همان حال جبرئيل امين از سوى رب العالمين به حضورش رسيد عرض: يا رسول الله! خداى جل و علا بر شما و فاطمه سلام مى رساند و مى فرمايد: به فاطمه بگو همان لباسهايى كه دارد بپوشد و عازم رفتن عروسى باشد كه ما را در اين كار (حكمتى) است.

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيغام خداى تبارك و تعالى را به دخترش فاطمه زهرا عليها‌السلام رسانيد، صديقه طاهره فاطمه زهرا عليها‌السلام عرض كرد: هر چه خداى عزوجل فرمايد، همان را مى كنم و حكم و فرمان او را از جان و دل مى پذيرم.

سجده شكرى كرد و برخاست جامه هاى كهنه وصله دار خود را پوشيده و از پدر بزرگوارش اجازه رفتن به عروسى گرفت و همت به رفتن نمود؛ در همان حال فرشتگان هفت آسمان ناله سر داده و سر نياز به درگاه خداى تعالى نهاده و گفتند: بار خدايا، خداوندا، دختر پيغمبر آخر الزمان كه محبوبه توست و او را بر ديگر عالم برگزيده اى در ميان زنان خجالت زده و دل شكسته نكن كه ما تحمل ديدن افسردگى او را نداريم.

همان لحظه از طرف خداى تبارك و تعالى به جبرئيل امر شد هر چه زودتر با هزاران حورى مه لقا از لباسهاى بهشتى برداريد و بر زمين نازل شويد و آنها را بر فاطمه زهرا عليها‌السلام بپوشانيد و او را با عزت و احترام به مجلس عروسى ببريد.

جبرئيل عليه‌السلام به فرمان خدا از لباسهاى سندس و استبراق بهشتى با هزار حوريه به خدمت صديقه طاهره فاطمه زهرا عليها‌السلام آمده و سلام خداى تعالى را رساند و آن بانوى محترمه لباسهاى بهشتى را پوشيد، با جلال و عزت به سوى جشن عروسى حركت كرد. حوريان خاك قدمهاى آن عليا مخدره را به عنوان تبرك بر چشمهايشان مى ماليدند و از اين كه در كنار خيرة النساء العالمين حركت مى كردند، خوشحال بودند و هر يك به نوعى محبت و علاقه اى به آن معصومه پاك نشان مى دادند و عطرهاى بهشتى بر وجود اقدس حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام مى زدند و بر اين كار فخر و مباهات مى كردند.

فاطمه زهرا عليها‌السلام از ديدن اين همه عزت و جلال و لباسها و عطرهاى بهشتى خوشحال شده، شكر خداوند تعالى را به جاى آورده و زبانش بر ثناى حضرت ذوالجلال گويا بود.

وقتى نزديكى خانه عروسى رسيدند و نور مقدسشان بر جمع زنان كه آن جا بودند تابيد، همگى با حالت شگفت و تعجب به چهره نورانى و لباسهاى حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام نظر كرده و متحير شدند و بى اختيار به استقبال آن بانوى دو عالم شتافتند، تا آن جا كه هيچ زنى در كنار عروس نماند. بعضى از آنها دست و پاى صديقه طاهره فاطمه زهرا عليها‌السلام را بوسيده و آن بانوى بانوان را با احترام و عزت وارد مجلس جشن و عروسى كردند.

زنان اشراف با اين كه لباسهاى فاخر و گران قيمت پوشيده بودند، ولى لباسهاى آن عليا مكرمه را ديده و بر آن حضرت غبطه و حسد مى بردند، تا جايى كه عروس خانم تحمل ننموده و از صندلى كه بر روى آن نشسته بود، به زمين افتاد و مدهوش شد. وقتى به كنارش آمدند، ديدند جان به جان آفرين تسليم كرده و مرده است. صداى فرياد و شيون از زنان بلند شد كه همه زنها به سوى او توجه كنند و عروس از غصه دق مرگ شود و بميرد (عروسى مبدل به عزا شد).

حضرت صديقه طاهره فاطمه زهرا عليها‌السلام از مشاهده آن واقعه خيلى متاءثر و از مردن عروس مكدر شد. بلادرنگ برخاسته و تجديد وضو كرد، در جلو چشمان زنان عرب دو ركعت نماز (حاجت) خواند و سر بر سجده نهاده و گفت:

بار الها! بنده نوازا! به عزت و جلال لايزال تو، و به حرمت شرف پدرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شوهرم اميرالمؤمنين على مرتضى عليه‌السلام و به فضيلت طاعات و عبادات بندگان خاصت «عروس» را زنده بگردان و مرا از طعن و شرمسارى نجات بخش!

هنوز سر فاطمه زهرا عليها‌السلام در سجده بود و لبانش در مناجات حق، ديدند كه عروس حركتى كرده و عطسه اى زد و به اذن خدا از جا برخاست و به دست و پاى عزت ده زنان، بانوى بانوان، محبوبه خداى لامكان، دختر پيامبر ختم رسولان همسر امير مؤمنان، مادر امامان، فاطمه زهرا عليها‌السلام افتاد و گفت:

السلام عليك يا بنت رسول الله، السلام عليك يا زوجة ولى الله اميرالمؤمنين على عليه السلام؛ شهادت مى دهم كه خدا يكى است همتا و شريكى ندارد، و پدر تو حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول و فرستاده او است، تو و شوهر تو و فرزندان تو همه برحقند و كسانى كه راه كفر و شرك و بت پرستى را پيش گرفته، همه باطل اند و من با دست مبارك شما مسلمان مى شوم.

نقل كرده اند: آن روز هفتصد نفر مرد و زن از خويشان و فاميلهاى (عروس ‍ و داماد) دين مقدس اسلام را پذيرفته و از شرك و كفر بيرون آمدند و اين قضيه و معجزه حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام در شهرهاى ديگر شهرت پيدا كرد و بسيارى مسلمان شدند.

وقتى مجلس عروسى به پايان رسيد، صديقه طاهره فاطمه زهرا عليها‌السلام به منزل برگشته و تمامى حالات مجلس را به پدر بزرگوارش نقل كرد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از شنيدن ماجرا، از زبان صديقه كبرى فاطمه عليها‌السلام سر به سجده شكر نهاده و خداى عزوجل را سپاس و ثنا گفت و دخترش را به سينه چسباند و فرمود: اى نور ديده! از آنچه گفتى هزاران بار بيشتر و بهترش را از درگاه خداوند تبارك و تعالى بر تو اميدوارم (396)...

### 334- طعام غيبى

هنگامى چنان اتفاق افتاد كه حسنين عليه‌السلام سه روز هيچ چيزى از خوراكى نخورده بودند، از گرسنگى بى تاب شده، از مادر چيزى طلب كردند. چون در خانه از جنس خوردنى چيزى نبود، هر دم ايشان را به بهانه اى تسلى داده كه جد بزرگوارتان مى آيد و چيزى برايتان مى آورد. باز آنان زارى مى كردند، به حدى كه جناب فاطمه عليها‌السلام دلگير شد و اشكش جارى گرديد برخاسته قدرى سنگ ريزه جمع نمود، در ديگى كرد و بالاى آن آب ريخت، سر ديگ را پوشانيده، آتش در زير آن روشن كرد تا جوش آمد و به فرزندان دلبندش فرمود: اى جانان مادر! اينك صبر كنيد، طعام بار كرده ام، هنوز پخته نشده است.

ايشان بيرون مى رفتند و بعد از زمانى مى آمدند و به مادر مى گفتند: اگر آن پخته است جهت ما بياور. آن بانو مى فرمود: هنوز خام است، ساعتى صبر كنيد تا پخته شود.

امام حسن عليه‌السلام بر سر ديگ رفته و سرپوش را برداشت و گفت: اى مادر! اگر پخته يا خام، قدرى براى ما بردار تا بخوريم.

فاطمه عليها‌السلام كاسه برداشت و فرمود: عجب كه پخته باد. چون بر سر ديگ آمد طعامى در كمال خوبى و خوشبويى است. پس بيرون آورد و نزد آنان نهاد. آنان مشغول خوردن شدند. فاطمه زهرا عليها‌السلام وضو تازه نمود شكر به جاى آورد و بعد از آن در وقت ضرورت چنان مى كرد.

چون اين خبر به پيامبر رسيد، فرمود: الحمدلله، تو اى فاطمه چنان هستى كه در ذريه انبياء و اولياء سابق بوده (397).

### 335 - چرخيدن دستاس

ابوصالح مؤ ذن در فضايل و مناقب حضرت زهرا عليها‌السلام نقل كرده است: ميمونه، همسر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقدارى گندم به من داد و مرا نزد حضرت فاطمه عليها‌السلام فرستاد تا آن را آرد كند و بعد براى باز گرفتن، مرا سوى حضرتش فرستاد. ديدم حضرت ايستاده دستاس به خودى خود مى چرخد، قضيه را به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفتم.

حضرت فرمود: چون خداوند ضعف و ناتوانى فاطمه عليها‌السلام را مى دانست، به دستاس دستور داد كه بچرخد و او به دستور خداوند مى چرخيد. (398)

### 336 - حركت گهواره توسط فرشتگان

روايت است: آن حضرت گه گاهى در حال نماز كه بود، كودكش گريه مى كرد و مى ديدند گهواره حركت مى كند و فرشتگان آن را حركت مى دادند. (399)

### 337 - حرام بودن آتش بر فاطمه

روزى عايشه بر فاطمه عليها‌السلام وارد شد، در حالى كه آن حضرت براى حسن و حسين عليه‌السلام با آرد و شير و روغن در ديگى غذاى حريره درست مى كرد. ديگ بر روى اجاق و آتش مى جوشيد و بالا مى آمد و فاطمه عليها‌السلام آن را با دست خود هم مى زد.

عايشه با اضطراب و نگرانى از نزد او بيرون آمده، نزد پدرش ابوبكر رفت و گفت: اى پدر! من از فاطمه چيز شگفت آورى ديدم، و آن اين كه دست به درون ديگى كه بر روى آتش مى جوشيد برده، آن را به هم مى زد.

گفت: دختركم! اين را پنهان كن كه كار مهمى است.

اين خبر به گوش پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد، بر بالاى منبر رفت و حمد و سپاس الهى را به جاى آورد، سپس فرمود:

همانا مردم ديدن ديگ و آتش را بزرگ شمرده و تعجب مى كنند. سوگند به آن كسى كه مرا به پيامبرى برگزيد، و به رسالت انتخاب فرمود، همانا خداى عزوجل آتش را بر گوشت و خون و موى رگ و پيوند فاطمه حرام كرده است، فرزندان و شيعيان او را از آتش دور نمود، برخى از فرزندان فاطمه داراى رتبه مقامى هستند كه آتش و خورشيد و ماه از آنها فرمان بردارى كرده در پيش رويش جنيان شمشير زده، پيامبران به پيمان و عهد خود درباره او وفا مى كنند زمين گنجينه هاى خودش را تسليم او نموده، آسمان بركاتش را بر او نازل مى كند.

واى، واى، به حال كسى كه در فضيلت و برترى فاطمه شك و ترديد به خود راه دهد، و لعنت و نفرين خدا بر كسى كه شوهر او، على بن ابى طالب را دشمن داشته به امامت فرزندان او راضى نباشد. همانا فاطمه، خود داراى جايگاهى است و شيعيانش نيز بهترين جايگاهها را خواهند داشت. همانا فاطمه پيش از من دعا مى كند و شفاعت مى نمايد و شفاعتش مى نمايد و شفاعتش على رغم ميل كسانى كه با او مخالفت مى كنند، پذيرفته مى شود (400).

### 338 - مائده آسمانى

زمخشرى (401)در تفسير خود، ذيل آيه كلما دخل عليها زكريا (402)از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند:

در يكى از روزهاى قحطى مدينه كه گرسنگى طاقتم را برده بود، زهرا برايم طبقى از غذا فرستاد، غذا را گرفته و به خانه زهرا درآمدم، او را صدا زدم، آمد و پارچه از روى طبق كنار زد. ديدم پر از گوشت و نان است. تعجب كردم و دانستم كه اين مائده هاى آسمانى است. به زهرا گفتم: اين از كجاست؟ جواب داد: از جانب خداى سبحان، او هر كه را بخواهد بى حساب روزى دهد.

اشك شوق بر ديدگان رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دويد؛ آن گاه فرمود: حمد خدايى را كه تو شبيه مريم قرار داد. و سپس على و حسن و حسين عليهم‌السلام و تمامى همسرانش را فرا خواند و همه از آن خوردند و سير شدند، در حالى هنوز غذاها باقى بود.

فاطمه عليها‌السلام براى تمامى همسايگانش هم از آن فرستاد. آن روز گرسنگان مدينه همه به بركت كرامت زهرا عليها‌السلام سير شدند (403).

### 339 - هديه خداوند به فاطمه

ابن عباس مى گويد: روزى در حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودم؛ على، فاطمه، حسن و حسين عليه‌السلام نيز در پيش روى حضرت قرار داشتند.

در اين هنگام جبرئيل نازل شده، سيبى براى حضرت آورده و بدان وسيله به رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تحيت گفت. حضرت آن سيب را به على بن ابى طالب عليه‌السلام هديه كرد. على عليه‌السلام آن را بوسيده، ضمن تشكر از پيامبر آن را به حضرت برگردانيد. حضرت آن را حسن عليه‌السلام هديه كرد. حسن عليه‌السلام نيز ضمن ابراز تشكر آن را بوسيده، بار ديگر به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برگردانيد.

بار ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را به على بن ابى طالب عليه‌السلام داد. حضرت تحيت گفته، همين كه خواست به حضرت برگرداند، سيب از بين انگشتانش به زمين افتاد و دو نيم شد و نورى از آن درخشيد كه تا آسمان اول بالا رفت. در اين هنگام ديدم كه بر آن سيب نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

اين هديه است از خداوند متعال به محمد مصطفى، و على مرتضى، و فاطمه زهرا، و حسن و حسين، نوادگان رسول خدا، و نيز امانى است از براى دوستداران آنها در روز قيامت از آتش (404)».

### 340- درود حوريان بهشت بر فاطمه

سلمان فارسى مى گويد: به خانه فاطمه عليها‌السلام رفتم، فرمود: بعد از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من ستم روا داشتند. سپس به من فرمود: بنشين. پس نشستم. به من گفت: ديروز نشسته بودم و درب خانه نيز بسته بود، و من در مورد قطع شدن وحى از ما و منصرف شدن ملايكه از منزل ما بعد از وفات پيامبر، فكر مى كردم كه ناگهان درب خانه بدون اين كه كسى از ما آن را باز كند، مفتوح شد و سه تن از حوريان بهشت وارد خانه شدند و گفتند: ما از حوريان «دارالسلام» هستيم، پروردگار عالميان ما را به سوى تو فرستاده و ما مشتاق تو بوديم اى دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

به يكى از آنان، كه گمان مى كنم از همه آنان كهنسال تر بود، نامت چيست؟

گفت: من «مقدوره» هستم و براى «مقداد بن اسود» آفريده شده ام.

به دومى گفتم: نامت چيست؟

گفت: من «ذره» هستم و براى «ابوذر» آفريده شده ام.

و نام سومى را پرسيدم؟

گفت: «سلمى» هستم و براى «سلمان» خلق شده ام.

فاطمه عليها‌السلام ادامه داد: آنها طبقهايى را بيرون آوردند كه در آن خرماهايى، مانند نان شكرى بود و رنگش از برف سفيدتر و بويش از مشك، خوش بوتر بود. من سهم تو را نگه داشتم (چون تو از ما اهل بيت هستى) با آن افطار كن و فردا هسته اش را برايم بياور.

سلمان گويد: خرما را گرفتم و رفتم. از مقابل هر جماعتى كه مى گذشتم مى گفتند: تو مشك دارى؟ پس با آن افطار كردم و هسته اى در ميان آنها نيافتم. فرداى آن روز نزد فاطمه عليها‌السلام رفتم و گفتم: اى دختر رسول خدا! در ميان آنها هيچ هسته اى نيافتم.

فرمود: اى سلمان! آن خرما از نخلى است كه خداوند در بهشت به خاطر كلامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من ياد داده، براى من غرس نموده است (405).

### 341- نفرين فاطمه بر دشمن امام حسين

روايت كننده گويد: مردى كه دو پا و دو دست او قطع شده بود و هر دو چشمش كور بود، با حالتى رقت آور فرياد مى زد: رب نجنى من النار؛ خدايا، مرا از آتش، نجات بده (406)».

شخصى به او گفت: از براى تو مجازاتى باقى نمانده، در عين حال مى گويى خدايا، مرا از آتش نجات بده؟!

گفت: من در كربلا بودم، وقتى كه حسين عليه‌السلام كشته شد، شلوار و بند شلوار گران قيمتى را در تن آن حضرت ديدم، با توجه به اين كه همه لباسهايش را غارت كرده بودند فقط همين شلوار مانده بود. دنياپرستى مرا به آن داشت تا آن بند قيمتى شلوار را در آورم. به طرف پيكر حسين عليه‌السلام نزديك شدم، تا خواستم آن بند را بيرون بكشم. ديدم آن حضرت دست راستش را بلند كرد و روى آن بند نهاد، نتوانستم آن بند را بيرون آورم، ديدم آن حضرت دست چپش را بلند كرد و روى آن بند نهاد. هر چه كردم، نتوانستم دستش را از روى بند بردارم. دست چپش را نيز بريدم، باز تصميم گرفتم كه آن بند را بيرون آورم.

صداى ترس آور زلزله اى را شنيدم. ترسيدم و كنار رفتم و در همان جا (شب) كنار بدنهاى پاره پاره شهدا خوابيدم.

ناگاه در عالم خواب ديدم كه گويا حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه على بن ابى طالب عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليها‌السلام آمدند و سر امام حسين عليه‌السلام را در دست گرفته اند. فاطمه زهرا عليها‌السلام آن را بوسيد، سپس فرمود: پسرم! تو را كشتند، خدا آنها را كه با تو چنين كردند، بكشد.

شنيدم كه امام حسين عليه‌السلام در پاسخ فرمود: شمر مرا كشت، و اين شخص كه در اين جا خوابيده، دستهايم را قطع كرد».

فاطمه عليها‌السلام به من رو كرد و گفت: خداوند دستها و پاهايت را قطع كند و چشمهايت را كور نمايد و تو را داخل آتش نمايد.

از خواب بيدار شدم، دريافتم كه كور شده ام و دستها و پاهايم قطع شده، سه دعاى فاطمه عليها‌السلام به استجابت رسيده و هنوز چهارمى آن (يعنى ورود در آتش) باقى مانده، اين است. مى گويم: خدايا مرا از آتش نجات بده (407).

## ب: كراماتى از فاطمه زهرا عليها‌السلام

### 342 - از كرامت فاطمه به ام ايمن

وقتى كه فاطمه زهرا عليها‌السلام رحلت كرد، «ام ايمن» قسم خورد كه در مدينه نماند؛ چون طاقت نداشت جاى خالى حضرت فاطمه عليها‌السلام را مشاهده نمايد. لذا به سوى مكه رفت و در ميان راه به تشنگى شديدى دچار شد. دستهاى خود را به سوى آسمان بالا برد و گفت:

پروردگارا! من خدمتگزار فاطمه عليها‌السلام هستم، مرا از عطش، مى ميرانى! آنگاه خداوند از آسمان سطلى پايين فرستاد. ام ايمن از آن نوشيد و هفت سال به غذا و آب، نيازى پيدا نكرد. در روزهاى بسيار گرم، مردم، او را به زحمت مى انداختند، ولى اصلا تشنه نمى شد (408).

### 343 - نتيجه توسل به فاطمه

حدود چهل سال قبل در كرمان يكى از علماى وارسته و متعهد به نام آيت الله ميرزا محمد رضا كرمانى «متوفى سال 1328 شمسى» زندگى مى كرد. در آن زمان، بازار فرقه ضاله «شيخيه»رواج داشت.

آيت الله كرمانى، واعظ محقق آن زمان سيد يحيى يزدى را به كرمان دعوت كرد، تا به وعظ و ارشاد خود، مردم را از انحرافات و گمراهيهاى فرقه شيخيه آگاه كند و در نتيجه جلو گسترش آنها را بگيرد.

مرحوم سيد يحيى واعظ يزدى، اين دعوت را متوجه انحرافات آنها نمود و با افشاگرى خود، اين گروه ضاله را رسوا ساخت؛ به طورى كه تصميم گرفتند با نيرنگى مخفيانه او را به قتل برسانند. آن نيرنگ مخفيانه اين بود:

شخصى از آنها به عنوان ناشناس از او دعوت كرد كه فلان ساعت به فلان محله و فلان خانه براى منبر رفتن برود.

او قبول كرد، دعوت كننده با عده اى به خدمت سيد يحيى واعظ آمده و او را با احترام به عنوان روضه خوانى بردند، ولى بعد معلوم شد كه ايشان را به خارج شهر به باغى برده و از منبر و روضه خبرى نيست. كم كم احساس خطر جدى كرد و خود را در دام مرگ شيخيه ديد، آن هم در جايى كه هيچ كس از وضع او مطلع نبود.

سيد يحيى واعظ، در آن حال به جده خود حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام متوسل گرديد. گويا نماز استغاثه به آن حضرت را خواند و در سجده نماز گفت: يا مولاتى يا فاطمة اغيثينى؛ اى سرور من، اى فاطمه! به من پناه بده و به فريادم برس.

خطر لحظه به لحظه نزديك مى شد. سيد يحيى واعظ ديد گروه دشمن به او نزديك شدند و خود را آماده كرده اند و چيزى نمانده بود كه به او حمله كرده و او را قطعه قطعه نمايند.

در اين لحظه حساس ناگهان غرش تكبير و فرياد مردم را شنيد كه باغ را محاصره كرده اند، و از ديوار وارد باغ شدند و با حمله به گروه شيخيها، آنها را تار و مار كردند و مرحوم سيد يحيى را نجات داده با احترام همراه خود در كنار حضرت آية الله ميرزا محمد رضا كرمانى به شهر و منزل آية الله كرمانى آوردند.

سيد يحيى واعظ از آية الله كرمانى پرسيد: شما از كجا مطلع شديد كه من در خطر نيرنگ مخفيانه شيخيه قرار گرفته ام و مرا از خطر حتمى نجات داديد؟

آية الله كرمانى فرمود: من در عالم خواب حضرت صديقه طاهره، زهراى اطهر عليها‌السلام را ديدم، به من فرمود: شيخ محمد رضا! فورا خودت را به پسرم «سيد يحيى» برسان و او را نجات بده كه اگر دير كنى، كشته خواهد شد (409).

### 344- سوگند دادن امام رضا به جان فاطمه

دو برابر، يكى نيكوكار و ديگرى بد رفتار بود كه مردم از دست و زبان آن برادر بد، ناراحت بودند و به برادر ديگرش شكايت مى كردند؛ تا اين كه برادر نيكوكار قصد زيارت حضرت رضا عليه‌السلام به همراه جماعتى داشت.

برادرى هم كه بد بود، همراه با زائران حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام قصد رفتن به مشهد را كرد. ولى طبق عادت هميشگى اش زوار امام رضا عليه‌السلام را اذيت مى كرد، تا در يكى از منزلهاى وسط راه مريض شد و از دنيا رفت. همه از فوت او خوشحال شدند، ولى برادر خوب به خاطر غيرت برادرى، او را غسل و كفن كرد و همراه خود آورد و در حرم امام هشتم عليه‌السلام طواف داد و دفن كرد.

شب شد در عالم رؤیا برادر را در باغى بسيار مجلل با لباسهاى استبرق در كمال شادى و نعمت ديد. پرسيد: چه شد كه به اين مرتبه و مقام رسيدى؟ تو كه داراى اعمال نيك نبودى. گفت: اى برادر وقتى قبض روح شدم، جانم را به سختى گرفتند، هنگام غسل، آب براى من آتش، و كفن پاره اى از آتش حتى مركب من آتش و دو ملك هم با عمود آتشين مرا عذاب مى كردند. تا به صحن مطهر حضرت رضا عليه‌السلام كه رسيديم، آن دو ملك دور شدند و عذاب از من برداشته شد. همين كه مرا وارد حرم كردند، ديدم حضرت رضا عليه‌السلام بر بلندى نشسته اند و توجه به زوار خود دارد. من از حضرتش درخواست شفاعت كردم.

پوزش طلبيدم، به من عنايتى نفرمودند. همين كه مرا بالاى سر حضرت بردند، پيرمرد نورانى ديدم، به من فرمود: برو از حضرت طلب شفاعت كن، و الا اگر تو را از اين حرم بيرون ببرند، همان عذاب است. گفتم: اى پيرمرد، من از امام رضا عليه‌السلام كمك طلبيدم، حضرت اعتنايى نكردند. فرمود: «او را به حق مادرش زهرا عليها‌السلام قسم بده» كه هرگز از در خانه اش رد نخواهى شد. اين مرتبه كه امام رضا (عليه السلام ) را به حق مادرش زهرا عليها‌السلام قسم دادم، آن دو ملايكه عذاب رفتند و دو فرشته رحمت آمدند، مرا به اين مقام و نعمت رسانيدند (410).

### 345- نجات فرزند بنا

در حال طواف مردى را ديدم كه دامن كعبه را گرفته: و هو يستغيث و يبكى و يتضرع؛ گريه كنان در حال تضرع و استغاثه بود.

از او پرسيدم: چرا اين قدر ناراحتى؟

گفت: از بنايانى هستم كه منصور مرا به ساختن عمارت بغداد وادار كرد. جريانى برايم پيش آمد كه اميدوارم تا زنده ام، براى احدى نگويى. شبى منصور مرا طلبيد و گفت: اين شصت نفر فرزندان على عليه‌السلام را بايد تا صبح در وسط ديوار بگذارى و من پنجاه و نه نفر آنها را در ميان ستونها قرار دادم. آخرين نفر آنان، ديدم پسرى است مانند قرص ماه، نور از صورتش متصاعد است، و هنوز در چهره اش مويى نروييده و دو قطعه گيسوانى دارد كه روى دو كتف او قرار گرفته است، و مانند زن بچه مرده اشك مى ريزد و ناله مى كند. از او جريان حال را پرسيدم. فرمود: براى كشته شدن خود گريه نمى كنم، گريه ام براى اين است كه مادر پيرى دارم كه جز من فرزندى ندارد، يك ماه بود كه مرا در خانه حبس كرده بود، هرگاه مى خواست به خواب رود تا دست بر گردن من نمى انداخت، به خواب نمى رفت. مى بايست يك دستش در زير سر من و دست ديگرش ‍ روى سينه من باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گهى يك دست او زير سر من |  | نوازش داد روح و پيكر من |
| گهى بر گردنم افكنده دستش |  | به تسكين دل شعله ور من |

تا ديروز مادرم از خانه برون رفت، من هم از خانه بيرون آمدم. ماءموران خليفه مرا گرفتند و به اين جا آوردند. گريه ام براى اين است كه بر خلاف گفته مادرم عمل كردم و او را ناراحت ساختم. او اكنون از وضع من خبر ندارد و نمى داند بر سر من چه آمده است؟ از خدا براى خود و مادرم صبر طلب مى كنم.

تا اين سخنان را از زبان اين غلام شنيدم، گفتم واى بر حال تو، به خاطر به چنگ آوردن دنيا، عذاب آخرت را براى خود خريدى. تصميم گرفتم براى رضاى خدا كار نيكى به جاى آورم، نزد فرزندم آمدم و قضيه را با او در ميان گذاشتم و به او گفتم: اى پسرم! تو را به جاى او در ميان ديوار بگذارم، به طورى كه آزارى به تو نرسد و شبانه بدون شك تو را بيرون خواهم آورد.

گفت: اى پدر! آنچه مى خواهى انجام بده، من هم در اين جهت صبر خواهم كرد.

بالاخره گيسوان آن غلام علوى را بريدم و صورتش را با سياهى ته ديگ سياه كردم و لباس كهنه بچه بنايان را به او پوشاندم و پسر خود را در ميان ديوار گذاشتم و آن غلام علوى را در گوشه اى پنهان كردم. گفتم: در اين مكان باش تا شب تو را به منزلت برسانم. ولى من از دو جهت ناراحت بودم: يكى اگر منصور مطلع شود با من چه خواهد كرد و ديگر اگر همسرم، سراغ فرزندم را بگيرد چه جواب دهم؟ غرض در يك حالت بى هوشى افتاده بودم.

ناگهان ديدنم كنيزم مرا صدا مى زند كه شما را در خانه مى خواهند. به كنيز گفتم: برو ببين كوبنده در كيست؟

كنيزم رفت و در مراجعت گفت: كوبنده در مى گويد: من فاطمه، دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم، به مولاى خود بگو بيايد و پسرش را بگيرد و فرزند ما را به ما رد كند.

آمدم در خانه پسرم را بدون هيچ گونه صدمه و ناراحتى، تحويل گرفتم و جوان علوى را به او واگذار كردم.

سرانجام توبه كردم و از شهر فرار نمودم و منصور وقتى از حالم باخبر شد، به تعقيب من پرداخت و تمام اموالم را تصاحب كرد (411).

### 346- توسل امام باقر به فاطمه

حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام هر گاه تب طاقتش را مى ربود، آب خنكى طلب مى كرد و وقتى كه آب به دستش مى رسيد و جرعه اى از آن را مى نوشيد، لحظه اى از نوشيدن باز مى ماند و سپس با صداى بلند به حدى كه بيرون خانه نيز شنيده مى شد از ته دل مادرش زهرا عليها‌السلام را صدا مى كرد و مى فرمود: «فاطمه! اى دختر رسول خدا». و بدين گونه خود را از سور تب تشفى مى داد و بر خويش مرهمى مى نهاد و جان و روح خود را با ياد محبوب و توسل به آن حضرت آرام و عطر آگين مى نمود (412).

### 347- توسل امام جواد به فاطمه

امام جواد عليه‌السلام هر روز هنگام زوال به مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفته و پس از سلام و صلوة بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سراغ خانه مادرش زهرا عليها‌السلام كه در همان نزديكى قبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است مى رفت و كفشها را در آورده و با نهايت ادب و خضوع داخل خانه شده و در آن جا نماز و دعا مى خواند و دقايقى طولانى به عبادت مشغول مى شد. و هرگز ديده نشد به زيارت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برود و سراغ مادرش را نگيرد (413).

و نيز از زيارت جامعه مى توان به علاقه و احترام فراوان آن حضرت به مادرش فاطمه زهرا عليها‌السلام پى برد (414).

### 348- توسل ابوطالب به فاطمه

قبل از تولد على عليه‌السلام در مكه زلزله شديدى رخ داد، به طورى كه سنگهاى بزرگ از كوه بلقيس جدا شده و به پايين پرتاب مى شد. حضرت ابوطالب عليه‌السلام بر بلندى آمد و گفت: الهى و سيدى اسئلك بالمحمدية المحمودة و بالعلوية العالية و بالفاطمية البيضاء الا تفضلت على اهل التهامة بالرحمة و الراءفة.

پس همان زمان زمين آرام گرفت و مردم آن كلمات را حفظ كرده و در شدايد و بلاها مى خواندند، ولى جهت آن را نمى دانستند.

### 349- ارادت امام رضا به فاطمه

يكى از فضلاى حوزه كه مشكل بزرگى برايش پيش آمده بود، براى زيارت و توسل به حضرت امام رضا عليه‌السلام عازم حرم مى شود. از قضا به علامه طباطبايى بر مى خورد كه ايشان هم عازم حرم است. به طرفش رفته و با چشمى پراشك و دلى پرسوز از ايشان مى خواهد تا دعايى به او بياموزد كه حاجتش روا شود.

علامه نگاهى مهربان به چهره و حالت او مى كند، آن گاه مى گويد: فرزندم! وقتى وارد حرم مطهر مى شوى، يكى از مؤ ثرترين و بهترين دعاها اين است كه حضرت را به مادرش زهرا عليها‌السلام قسم بدهى كه حجت تو را از خدا بخواهد. چون حضرت به مادرش زهرا عليها‌السلام علاقه فراوان و ارادت خاصى دارد و سوگند دادن به مادر محبوبش، سخت مؤ ثر خواهد افتاد.

مى گويد: با شنيدن اين سخن سخت متاءثر شدم، و رعشه و لرزه اى تمامى وجودم را در بر گرفت. اين توسل و قسم دادن همان و به مقصود رسيدن همان (415).

### 350- شفاى بيمارى صعب العلاج

يكى از علما مى گويد: در حدود بيست سال قبل همسرم به بيمارى صعب العلاج گرفتار شد و بالاخره با مراجعه به اطبا، مرض ريوى تشخيص داده شد. پس از آزمايشهاى دقيق و عكس بردارى، كسالت را فوق العاده و صعب العلاج دانستند، به طورى كه نسخه و دارو بى اثر بود و از علاج آن به كلى مأیوس شديم.

بى اندازه مضطرب و ناراحت بوديم. ناچار دست توسل به ذيل عنايت حضرت زهرا عليها‌السلام زده و نماز حضرت فاطمه عليها‌السلام را كه در كتب ادعيه وارد شده، خواندم. پس از تمام اذكار در حالى كه متاءثر و دل شكسته بودم، در همان حال سجده خوابم برد، در خواب حضرت فاطمه عليها‌السلام به بالين مريضه ام ديدم كه به او لطف و محبت مى فرمود. ناگهان از خواب بيدار و ياءسم به اميد بدل شد. و از آن روز به بعد حال مريض رو به بهبود گذاشت و پس از چند روزى سلامتى كامل خود را باز يافت. براى معاينه و اطمينان خاطر او را به نزد طبيبى بردم، او بعد از معاينه و دقت كامل با تعجب گفت: هيچ كسالتى در او نمى بينم (416).

### 351 - نزول مائده از بهشت با دعاى فاطمه

كلمه طيبه، همسر سيد حيدر (از اعيان علماى شيعه بوده) زنى پرهيزكار و نيك سرشت بود كه ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه مى گرفت. يكى از شبهاى رجب، مهمانان بى خبر بر آنها وارد شدند. آن بانوى محترمه به واسطه اشتغال زياد، پذيرائى از افطار باز ماند، روزه اش را با آب باز كرد و قدرى غذا براى سحر خود نگاه داشت. يكى از همسايگان مستمند، كه جز از اين خانواده سئوال نمى كرد، به در خانه آمد و تقاضاى خوراك نمود. سيده به اطلاع از فقر او غذاى خود را به او داد و نماز شب را خواند، مقدارى آب خورد و درب اطاق را بسته، چراغ را روشن گذارد و خوابيد. هنوز نخوابيده بود كه ديد دو زن وارد شدند، يكى كوچك تر است، اما مقامش والاتر است. بالاى سر او نشستند، آن كوچك تر فرمود: دخترك من! با پيرى و نخوردن افطار سحرى چگونه روزى مى گيرى؟ عرض كرد: فقيرى آمد خوراك خود را به او دادم. پرسيد: اينك چه ميل دارى؟ گفت: اگر ممكن باشد قدرى آلو و نبات و شيرينى. دو كيسه سبز يكى آلو و ديگرى نبات به او دادند، هر كدام تقريبا پانصد گرم. كيسه ها را گرفت و آنها بيرون شدند (417).

### 352 - مسلمان شدن به بركت نام فاطمه

يكى از ذاكرين نقل كرده: در محضر آية الله العظمى سيد محمد هادى ميلانى (معاصر حقير) بودم. يك مرد و زن آلمانى همراه دختر خود وارد شدند، پس از تعارفات معمول گفتند: ما آمده ايم به شرف اسلام نايل شويم،

آية الله ميلانى فرمودند: علت چه چيز است؟

آن مرد عرض كرد: پهلوى دخترم كه در محضر شما نشسته در حادثه اى شكست و استخوانهايش خورد شد، چنان كه پزشكان از معالجه او عاجز شدند و گفتند: بايد عمل شود، ولى عمل، خطرناك است. دخترم راضى نشد و گفت: اگر در بستر بميرم بهتر از آن است كه در زير عمل از دنيا روم. به هر حال او را به خانه آورديم. ما يك خدمتكار ايرانى داريم كه او را «بى بى» صدا مى زنيم، دخترم به او گفت: من تمام اندوخته مالى خود را راضى هستم بدهم كه صحت به من برگردد، اما فكر مى كنم بايد ناكام و با دل پر غصه بميرم. بى بى گفت: من يك طبيب را سراغ دارم كه مى تواند تو را شفا دهد. گفت: حاضرم تمام پول و موجوديم را به او بدهم. بى بى گفت: تمام آنها براى خودت باشد، بدان من علويه ام و جده من زهرا عليها‌السلام است كه پهلوى او را به ظلم شكستند، تو با دل شكسته و اشك جارى بگو: يا فاطمه زهرا، مرا شفا ده.

دخترم با دل شكسته شروع كرد به صدا زدن و از آن بانوى معظمه يارى خواستن. بى بى هم در گوشه خانه با گريه مى گفت:

«يا فاطمه زهرا، اين بيمار آلمانى را با خود آورده ام و شفاى او را از شما مى خواهم. مادر جان! كمك كن و آبروى مرا نگه دار. »

آن مرد اضافه كرد: من هم از ديدن اين واقعه در گوشه حياط منقلب شدم و گفتم: اى فاطمه پهلو شكسته!

ديدم دخترم قدرى ساكت شد، ناگاه مرا صدا زد و گفت: پدر! بيا كه دردم ساكت شده. جلو رفتم و ديدم او كاملا شفا يافته. گفت: الان در بحر بودم، بانوى مجلله اى نزدم آمد و دست به پهلويم كشيد. گفتم: شما كيستيد؟ فرمود: من همانم كه او را مى خوانى.

دخترم برخاست و راحت شد و دانستم كه اسلام حق است. حالا به ايران آمده ايم و به خدمت شما رسيده ايم تا مسلمان شويم.

مرحوم ميلانى (ره) و حاضرين از اين معجزه مسرور شدند و شهادتين و ساير امور اسلامى را به او آموختند و آنان با نورانيت اسلام رفتند (418).

### 353 - كرامتى از فاطمه زهرا

در عباس آباد هند جمعى از شيعيان در ايام عاشوراى حسينى جمع شدند كه شبيه حضرت عباس عليه‌السلام بسازند. شخصى كه رشيد و تنومند باشد نيافتند، تا آن كه جوانى را پيدا كردند كه پدرش از دشمنان اهل بيت عليه‌السلام بود.

او را شبيه كردند و مراسم تعذيه را بر پا نمودند. چون شب شد به خانه آمد. پدرش از او پرسيد: كجا بودى؟ چون از كار پسرش آگاه گرديد، بسيار عصبانى شد و گفت: مگر عباس را دوست مى دارى؟

جوان گفت: آرى، جانم به فداى او باد.

پدر گفت: اگر چنين است بيا تا دستهاى تو را به ياد دست بريده عباس ‍ قطع نمايم.

آن جوان دست خود را دراز كرد و پدرش دستش را بريد. مادرش گريان شد و گفت: اى مرد! چرا از فاطمه زهرا عليها‌السلام شرم نكردى؟

آن مرد گفت: اگر فاطمه را دوست دارى بيا تا زبان تو را هم قطع كنم.

پس زبان زن را هم بريد و در آن شب هر دو را از خانه بيرون كرد و گفت: برويد و شكوه مرا پيش عباس نمائيد. آن دو به عباس آباد آمدند و به مسجد محله رفته، نزديك منبر تا به سحر ناله كردند.

آن زن گويد: چون صبح نزديك شد، زنانى چند را ديدم كه آثار بزرگى از جبهه ايشان ظاهر بود. يكى از آنها آب دهان بر زخم زبان مى ماليد، فى الحال زبانم التيام يافت، دامنش را گرفتم و عرض كردم: جوانى دارم كه دستش بريده و بى هوش افتاده و به فريادش برس.

فرمود: آن هم صاحبى دارد.

گفتم: تو كيستى؟

فرمود: من فاطمه مادر حسين عليه‌السلام هستم. اين بگفت و از نظرم غايب شد.

پس به نزد فرزندم آمدم، دستش را ديدم كه خوب شده است. پرسيدم: چگونه چنين شده است؟

پسر گفت: در اثناى بى هوشى جوان نقابدارى ديدم، به بالينم و فرمود: دست را به جاى خود بگذار، پس نظر كردم هيچ اثر زخمى در آن نديدم.

گفتم: مى خواهم دست تو را ببوسم. ناگاه اشكش جارى شد و فرمود: اى جوان! معذورم دار كه دستم را كنار نهر علقمه جدا كردند.

عرض كردم: شما كيستى؟

فرمود: منم عباس بن على عليه‌السلام پس از نظرم غايب گرديد (419)!

### 354 - توسل زكريا به فاطمه زهرا

مولايمان حضرت بقية الله، ارواحنا فداه، در پاسخ سعد بن عبدالله در ضمن حديثى طولانى مى فرمايد:

حضرت زكريا از پروردگارش درخواست نمود كه نامهاى «پنج تن» را به او بياموزد. جبرئيل عليه‌السلام بر او نازل شده آنها را به او آموخت. هر گاه كه زكريا نام محمد، على، فاطمه، و حسن عليه‌السلام را مى برد، اندوهش برطرف مى شد، ولى همين كه نام حسين عليه‌السلام را مى برد، بغض گلويش را مى فشرد و نفسش به شماره مى افتاد و گريه اش مى گرفت.

روزى گفت: خداوندا! چه سرى دارد كه هرگاه نام چهار نفر از اينان را مى برم غم و اندوهم برطرف شده و خاطرم تسكين مى يابد، ولى به هنگام نام بردن از حسين عليه‌السلام اشكم جارى و آه و ناله ام بلند مى شود؟

خداوند متعال داستان حسين عليه‌السلام را به او خبر داده و فرمود: «كهيعص (420)».

«كاف» اسم كربلاء، «هاء» هلاكت و نابودى خاندان پيامبر، «ياء» يزيد كه به حسين ظلم و ستم نمود، «عين» اشاره به عطش و تشنگى حسين و «صاد» صبر او است.

زكريا عليه‌السلام كه اين مطالب را شنيد، سه روز از مسجد خود بيرون نرفت و دستور داد كسى بر او وارد نشود و شروع به گريه و زارى نمود و ذكر مصيبت او اين عبارات بود:

خداوندا! آيا بهترين آفريدگانت به فرزندش مصيبت زده مى شود؟ آيا چنين مصيبتى بر آستانه آنان فرود مى آيد؟ خداوندا! آيا على و فاطمه اين چنين عزادار مى شوند؟

بعد گفت: خداوندا! فرزندى به من بده كه در دوران پيرى ديدگانم به او روشن شده، وارث و جانشين من باشد! او را براى من به مانند حسين عليه‌السلام نسبت به حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار ده! بعد از آن كه او را به من دادى، مرا گرفتار محبت او گردان و بعد همان گونه كه حبيب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مصيبت او دچار مى شود، مرا نيز دچار مصيبت او بگردان!

خداوند، يحيى عليه‌السلام را به زكريا داد و او را به مصيبت فقدان او دچار كرد.

دوران حمل يحيى، همچون دوران حمل حسين، شش ماه بود (421).

### 355 - كرامت فاطمه به سيد بحر العلوم

سيد بحر العلوم (ره) مى فرمايد:

در عالم رؤیا ديدم در مدينه مشرف بودم و مرا جناب پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم احضار نمود. داخل حجره مقدسه شدم، ديدم جناب پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در صدر مجلس قرار گرفته و حسنين عليه‌السلام و حضرت فاطمه عليها‌السلام در حاشيه مجلس قرار گرفته اند و جناب على عليه‌السلام سرپا ايستاده است.

به دست بوسى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

مشرف شدم، مرا مخاطب به خطاب مرحبا بولدى نموده و كمال محبت و مهربانى را درباره من مبذول داشت. مساءله اى چند سئوال نمودم. فرمودند: از امام زمان خود سئوال كن، پس صاحب الاءمر را حاضر نمودند و مسائل خود را سئوال نمودم.

پس رو به فاطمه عليها‌السلام نموده فرمودند: پسرت را بگير.

پس فاطمه عليها‌السلام دست مرا گرفته، به حجره خود برد و از من رويش را نمى گرفت. و گويا صورت مباركش الحال در نظرم هست. پس ‍ فاطمه عليها‌السلام براى من آش آورد كه همه حبوبات در آن بود. تناول نمودم و در نهايت شوق از خواب بيدار شدم.

چنان شرح صدرى براى من اتفاق افتاده بود كه هر چه بعد از آن در كتاب ها مى ديدم به يك مرتبه حفظ مى نمودم و هميشه طالب آن آش ‍ بودم.

روزى از مادرم سئوال نمودم كه آش به اين صفت ديده اى؟

فرمودند: بلى، در عجم متعارف است كه مى پزند و جميع حبوبات داخل آن مى كنند و آش فاطمه زهرا عليها‌السلام مى نامند (422).

### 356 - عنايت فاطميه

جناب حاجى على اكبر سرورى تهرانى مى گويد:

خاله علويه اى دارم كه عابده و بركتى براى فاميل ماست و در شدايد به او پناهنده مى شويم و از دعاى او، گرفتاريهايمان برطرف مى شود.

وقتى آن مخدره به درد دل مبتلا مى شود و به چند دكتر و بيمارستان مراجعه مى كند و فايده نمى كند، مجلس زنانه توسل به فاطمه زهرا عليها‌السلام فراهم كرده و اهل مجلس را هم طعام مى دهد.

همان شب در خواب حضرت زهرا عليها‌السلام را مى بيند كه به خانه اش تشريف آوردند به حضرتش عرضه مى دارد: كلبه ما محقر است و اين كه روز گذشته از شما دعوت نكردم، چون قابل نبودم.

پس كف دست مبارك را محاذى صورتش مى گيرند و مى فرمايند: به كف دستم نگاه كن! پس تمام اندرون خود را در آن كف مبارك مى بيند، از آن جمله رحم خود را مى بيند كه چرك زيادى در آن است. فرمود درد تو از رحم است و به فلان دكتر مراجعه كن، خوب مى شوى.

فردا به همان دكترى كه فرموده بود مراجعه مى كند و دردش را مى گويد و به فاصله كمى درد برطرف مى گردد.

ضمنا بايد متوجه بود كه ممكن بود مراجعه به دكتر و استعمال دارو همان لحظه او را شفا بخشد، ليكن چون خداوند به حكمت بالغه اش براى هر دردى دوايى خلق فرموده كه بايد خاصيتى كه خداوند در آن قرار داده ظاهر شود. پس بايد مريض در هنگام ضرورت، از مراجعه به طبيب و استعمال دوا خوددارى نكند و بداند كه شفا از خداست، ليكن به وسيله طبيب و دوا؛ مگر در بعضى موارد كه مصلحت الهى اقتضا كند. بالجمله شايد در مورد علويه مذكور چنين مصلحتى نبوده و لذا او را به سنت جارى الهى، كه رجوع به طبيب و دوا است، حواله فرمودند.

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد: «پيغمبرى از پيغمبران گذشته مريض شد، پس گفت: دوا استعمال نمى كنم تا خدايى كه مرا مريض كرد، شفايم دهد. پس خداوند به او وحى فرمود: تو را شفا نمى دهم تا دوا استعمال نكنى؛ زيرا شفا از من است» (هر چند به وسيله دوا باشد (423)).

### 357 - باز شدن در با نام فاطمه

سيد جليل جناب آقا سيد على نقى كشميرى فرزند صاحب كرامات باهره حاج سيد مرتضى كشميرى فرمود: شنيدم از فاضل محترم جناب آقاى سيد عباس لارى كه فرمود:

در اوقات مجاورت در نجف اشرف براى تحصيل علوم دينيه روزى از ماه مبارك رمضان طرف عصر، خوراكى براى افطار خود تدارك كرده، در حجره گذاردم و بيرون آمده، در را قفل كردم و پس از اداى نماز مغرب و عشاء و گذشتن مقدارى از شب برگشتم مدرسه براى افطار كردن. چون به در حجره رسيدم، دست در جيب نموده كليد را نيافتم، اطراف داخل مدرسه را فحص كردم و از بعض طلاب كه مدرسه بودند پرسش نمودم، كليد را نيافتم به واسطه فشار گرسنگى و نيافتن راه چاره، سخت پريشان شدم، از مدرسه بيرون آمده متحيرانه در مسير خود تا به حرم مطهر مى رفتم و به زمين نگاه مى كردم، ناگاه مرحوم حاج سيد مرتضى كشميرى، اعلى الله مقامه، را ديدم؛ سبب حيرتم را پرسيد. مطلب را عرض كردم. پس با من به مدرسه آمدند نزد حجره ام فرمود: مى گويند نام مادر موسى را اگر كسى بداند و بر قفل بسته بخواند، باز مى شود. آيا جده ما، حضرت فاطمه عليها‌السلام كمتر از اوست؟ پس دست به قفل نهاد و ندا كرد: «يا فاطمه. » قفل باز شد (424).

### 358 - معجزه اهل بيت در قم

سيد جليل و فاضل نبيل، جناب آقاى سيد حسن برقعى واعظ، ساكن قم، چنين مرقوم داشته اند:

آقاى قاسم عبدالحسينى، پليس موزه آستانه مقدسه فاطمه معصومه عليها‌السلام و در حال حاضر، يعنى سنه 1348، به خدمت مشغول است و منزل شخصى او در خيابان تهران، كوچه آقا بقال براى اين جانب حكايت كرد كه در زمانى كه متفقين محمولات خود را از راه جنوب به شوروى مى بردند و در ايران بودند من در راه آهن خدمت مى كردم. در اثر تصادف با كاميون سنگ كشى يك پاى من زير چرخ كاميون رفت و مرا به بيمارستان فاطمى شهرستان قم بردند و زير نظر دكتر مدرسى، كه اكنون زنده است، و دكتر سيفى معالجه مى نمودم، پايم ورم كرده بود، به اندازه يك متكا بزرگ شده بود و مدت پنجاه شبانه روز از شدت درد ناله و فرياد مى كردم. امكان نداشت كسى دست به پايم بگذارد؛ زيرا آن چنان درد مى گرفت كه بى اختيار مى شدم و تمام اطاق و سالن را صداى فريادم فرا مى گرفت و در خلال اين مدت به حضرت زهرا و حضرت زينب و حضرت معصومه - سلام الله عليهم اجمعين - متوسل بودم و مادرم بسيارى از اوقات به حرم حضرت معصومه مى رفت و توسل پيدا مى كرد و يك بچه كه در حدود سيزده الى چهارده سال داشت و پدرش كارگرى بود در تهران، در اثر اصابت گلوله اى، مثل من روى تخت خواب پهلوى من، در طرف راست بسترى بود و فاصله او با من در حدود يك متر بود و در اثر جراحات و فرو رفتن گلوله، زخم تبديل به خوره و جذام شده بود و دكترها از او مأیوس بودند و چند روزى در حال احتضار بود و گاهى صداى خيلى ضعيفى از او شنيده مى شد و هر وقت پرستارها مى آمدند مى پرسيدند: تمام نكرده است؟ و هر لحظه انتظار مرگ او را داشتند.

شب پنجاهم بود. مقدارى مواد سمى براى خود كشى تهيه كردم و زير متكاى خود گذاشتم و تصميم گرفتم كه اگر امشب بهبود نيافتم خود كشى كنم؛ چون طاقتم تمام شده بود. مادرم براى ديدن من آمد. به او گفتم: اگر امشب شفاى مرا از حضرت معصومه عليها‌السلام گرفتى، فبها؛ و الا صبح جنازه مرا روى تختخواب خواهى ديد و اين جمله را جدى گفتم، تصميمم قطعى بود.

مادرم غروب به طرف حرم رفت. همان شب مختصرى چشمانم را خواب گرفت، در عالم رؤیا ديدم سه زن مجلله از درب باغ (نه درب سالن) وارد اطاق من كه همان بچه هم پهلوى من روى تخت خوابيده بود آمدند، يكى از زنها پيدا بود شخصيت او بيشتر است و چنين فهميدم اولى حضرت زهرا و دومى حضرت زينب و سومى حضرت معصومه - سلام الله عليهم اجمعين - هستند، حضرت زهرا جلو، حضرت زينب پشت سر و حضرت معصومه رديف سوم مى آمدند مستقيم به طرف تخت همان بچه آمدند و هر سه پهلوى هم جلو تخت ايستادند، حضرت زهرا عليها‌السلام به آن بچه فرمودند: بلند شو: گفت: نمى توانم. فرمودند: بلند شو. گفت: نمى توانم. فرمودند: تو خوب شدى، در عالم خواب ديدم بچه بلند شد و نشست. من انتظار داشتم كه به من هم توجهى بفرمايند، ولى برخلاف انتظار حتى به سوى تخت من توجهى نفرمودند، در اين اثناء از خواب پريدم و با خود فكر كردم، معلوم مى شود آن بانوان مجلله به من عنايتى نداشتند.

دست كردم زير متكا، سمى را كه تهيه كرده بودم بردارم و بخورم. با خود فكر كردم ممكن است چون در اطاق ما قدم نهاده اند، از بركت قدوم آنها من هم شفا يافته ام. دستم را روى پايم نهادم، ديدم درد نمى كند، آهسته پايم را حركت دادم، ديدم حركت مى كند. فهميدم من هم مورد توجه قرار گرفته ام، صبح كه شد، پرستارها آمدند و گفتند: بچه در چه حال است؟ به اين خيال كه مرده است. گفتم: بچه خوب شد. گفتند: چه مى گويى؟! گفتم: حتما خوب شده، بچه خواب بود. گفتم: بيدارش نكنيد تا اين كه بيدار شد. دكترها آمدند هيچ اثرى از زخم در پايش نبود، گويا ابدا زخمى نداشته اما هنوز از جريان كار من خبر ندارند. پرستار آمد باند و پنبه را طبق معمول از روى پاى من بردارد و تجديد پانسمان كند، چون ورم پايم تمام شده بود، فاصله اى بين پنبه ها و پايم بود. گويا اصلا زخمى و جراحتى نداشته.

مادرم از حرم آمد، چشمانش از زيادى گريه ورم كرده بود، پرسيد: حالت چطور است؟ نخواستم به او بگويم شفا يافتم؛ زيرا از فرح زياد ممكن بود سكته كند. گفتم: بهتر هستم. برو عصايى بياور برويم منزل. با عصا (مصنوعى) به طرف منزل رفتم و بعدا جريان را نقل كردم.

و اما در بيمارستان، پس از شفا يافتن من و بچه، غوغايى از جمعيت و پرستارها و دكترها بود. زبان از شرح آن عاجز است، صداى گريه و صلوات، تمام فضاى اطاق و سالن را پر كرده بود (425).

### 359 - توسل به فاطمه و شفاى بيمار

جناب آقاى شيخ عبدالنبى انصارى داراب، از فضلاى حوزه علميه قم، قضاياى عجيبى دارند كه براى نمونه يكى از آنها نقل مى شود:

مدت يك سال بود كه دچار كسالت شديد سردرد و سرگيجه شده بودم و در شيراز سه مرتبه و در قم پنج مرتبه و در تهران سه مرتبه به دكترهاى متعددى مراجعه و داروها و آمپولهاى فراوانى مصرف نموده بودم، ولى تمام اينها فقط گاهى مسكن بود و دوباره كسالت عود مى كرد. تا اين كه يكى از شبها، در عين ناراحتى به سختى به منزل آية الله بهجت كه يكى از علماى برجسته و از اتقياى زمان است، براى نماز جماعت. در بين نماز جماعت حالم خيلى بد بود، طورى كه يكى از رفقا فهميد و پرسيد: فلانى مثل اين كه خيلى ناراحت هستى؟

گفتم: مدت يك سال است كه اين چنين هستم و هر چه هم به دكتر مراجعه نموده ام و دارو مصرف نموده ام، هيچ تاءثيرى نداشته.

آن آقا، كه خودش از فضلا و متقين بود، فرمود: ما دكترهاى بسيار خوبى داريم، به آنها مراجعه كنيد.

فورا فهميدم و ايشان اضافه فرمود: متوسل به حضرت زهرا عليها‌السلام شويد كه حتما شفا پيدا مى كنيد.

حرف ايشان خيلى اثر كرد و تصميم گرفتم متوسل شوم. آمدم در خيابان با همان ناراحتى به يكى ديگر از فضلا برخوردم كه او هم حقير را تحريص بر توسل نمود. پس به حرم حضرت معصومه عليها‌السلام رفتم و سپس به منزل و در گوشه اى تنها شروع به تضرع و توسل و گريه نمودم و حضرت زهرا عليها‌السلام را واسطه قرار دادم و بعد خوابيدم. شب از نيمه گذشته بود، در عالم خواب ديدم كه مجلسى برقرار شد و چند نفر از سادات در آن شركت داشتند و يكى از آنها بلند شد و براى بنده دعايى كرد.

صبح از خواب بيدار شدم سرم را تكان دادم ديدم هيچ آثارى از سردرد و سر گيجه ندارم، ذوق كردم و فورا رفتم با حالت نشاط و خوشحالى، كه مدتى بود محروم بودم، رفقا را ديدم و عده اى را دعوت كردم و مجلس ‍ روضه اى را در منزل برقرار نمودم و ان شاء الله تا پايان عمر اين روضه ماهانه خانگى را خواهم داشت و اكنون كه حدود هشت ماه است از اين جريان مى گذرد، الحمدلله حالم بسيار خوب و توفيقاتم چندين برابر شده و با كمال اميدوارى اشتغال به درس و تبليغ داشته ام و دارم (426).

### 360 - نماز و توسل به فاطمه در جبهه

يكى از رفقاى بسيجى در جبهه برايم تعريف مى كرد:

در يك عمليات مهم شبانه عليه دشمن متجاوز بعثى، هنگام پيشروى به ميدانى از مين برخورديم. اين برخورد براى ما بسيار غير منتظره و سنگين بود. چون از طرفى شناسايى نشده بود و شايد هم دشمن آنها را تازه كار گذاشته بود، و از طرف ديگر اگر به موقع به سر قرار نمى رسيديم، گروهى ديگر از بچه ها به وسيله دشمن قيچى مى شدند.

شرايطى بسيار سخت و جانكاه بود. زمان نيز به كندى مى گذشت. من فشار سنگينى آن لحظات را هنوز هم بر سينه ام حس مى كنم. بالاءخره بنا شد كه بچه ها داوطلبانه روى مين ها بروند.

فرمانده ما، كه هر چه از خوبى ها و دلاورى ها و كاردانى او و ايمان و عشقش به فاطمه زهرا عليها‌السلام بگويم، كم گفته ام، گفت: بچه ها! چند دقيقه اى صبر كنيد، شايد راه ديگرى هم باشد. همه با ناباورى به او خيره شدند؛ چه راهى؟!

او اين را گفت و سپس از بچه ها فاصله گرفته و كمى آن طرف تر به نماز ايستاد و دو ركعت نماز خواند؛ آن هم چه نمازى! يك پارچه شور و عشق.

رفقاى او همه مى دانستند او نماز توسل به فاطمه زهرا عليها‌السلام را مى خواند. عجب حالى داشت، مثل شمع مى سوخت. پس از سلام نماز بر مهر گذاشته و ذكر «يا فاطمة اغيثنى » مى گفت و با حالتى پرسوز، فاطمه عليها‌السلام را به كمك مى طلبيد. استغاثه «فاطمه، فاطمه» او تمامى بيابان را پر كرده بود. گويا تمامى هستى هم با او هم نوا بود.

شبى فراموش نشدنى بود. هر كدام از بچه ها را كه مى ديدى، در گوشه اى اشك مى ريختند و دعا مى كردند. كم كم بچه ها متوجه فرمانده شدند و سعى داشتند به او نزديك تر شوند. طولى نكشيد كه همه دور او حلقه زدند. ديگر در آن موقع شب و در سكوت و بهت بيابان، همراه اشك ماه، تنها ناله يك نفر به گوش مى رسيد؛ ناله فرمانده، كه فاطمه عليها‌السلام را مدام به كمك مى طلبيد.

كاش بودى و مى ديدى كه چگونه مثل ابر مى باريد و چون شمع مى سوخت. همه به استغاثه هاى او گوش مى دادند و اشك مى ريختند. من جلوتر از همه بودم ديدم گونه اش را بر روى خاك گذاشته و آن قدر اشك ريخته كه تمامى صورتش غرق گل شده. آن چنان غرق در مناجات و توسل بود، كه حضور هيچ كس را حس نمى كرد. گوئى اصلا در اين دنيا نيست. كمى آرام تر شد. آهسته چيزهايى زمزمه مى كرد. ناگهان براى لحظاتى ساكت شد. من نگران شدم كه شايد از حال رفته، اما هيبتى داشت كه نتوانستم قدرم جلو بگذارم. همه محو نگاه او بوديم. به دلمان افتاده بود كه خبرى مى شود. قبلا هم از توسلات او به فاطمه زهرا عليها‌السلام

و حاجت گرفتنش زياد شنيده بوديم. همين طور هم شد. ناگهان سر از سجده برداشت و فرياد زد:

«بچه ها! بياييد، بى بى راه را نشان داد! بى بى راه را نشان داد!!»

بغض هايى كه براى چند دقيقه اى در سينه ها متراكم شده بود، يك دفعه تركيد. همه زدند زير گريه. نمى توانم حالت خود و بچه ها را در آن لحظه بيان كنم. آن قدر مى دانم كه بى درنگ همه به دنبالش حركت كرديم. من پشت سر او بودم. به خدا قسم، او آنقدر محكم و با صلابت مى دويد كه گوئى روز روشن است و جاده هموار. طولى نكشيد كه از ميان مين ها گذشتيم، بدون اينكه حتى يك نفر از ما خراشى بردارد.

بعدها هر بار كه از او مى پرسيدم: آن شب چه شد و چه ديدى؟ از جواب طفره مى رفت، اما مى گفت: «بچه ها! فاطمه، فاطمه»؛ و ديگر اشك مجالش نمى داد (427).

## پی نوشت ها:

1- سوره روم، آيات 4 و 5. نقل از معانى الاءخبار، ص 396.

2- تاريخ چهارده معصوم، ص 159 و 160.

3- امالى شيخ صدوق، ص 475.

4- مراسم عروسى و معجزات حضرت زهرا عليها‌السلام، ص ‍ 99.

5- اصول كافى، ج 1، ص 440.

6- رياحين الشريعه، ج 2، ص 255 و 256.

7- فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 147 و 148. پ

8- جلوه نور، ص 105.

9- فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 251.

10- فاطمه زهرا عليها‌السلام، شادمانى دل پيامبر، ص 134و 135.

11- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 64.

12- بحارالانوار، ج 43، ص 78.

13- سوره دخان، آيه 3.

14- فاطمه زهرا عليها‌السلام، شادمانى دل پيامبر، ص 286- 290.

15- بحارالانوار، ج 17، ص 359.

16- فضائل الزهراء، ص 127.

17- ارشاد القلوب، ص 403.

18- داستان ها و پندها، ج 3، ص 74 و 75.

19- داستان ها و پندها، ج 3، ص 106 و 107.

20- داستان و پندها، ج 4، ص 153 و 154.

21- داستان دوستان، ج 2، ص 49.

22- سفينة البحار، ج 1 ص 231.

23- داستان دوستان، ج 3، ص 306 و 307.

24- عوالم العلوم بحرانى، ص 620.

25- هدايتگران راه نور، ص 214 و 215.

26- هدايتگران راه نور، ص 228 و 229.

27- ترجمه و متن امالى شيخ مفيد، ص 289.

28- ترجمه و متن امالى شيخ مفيد، ص 306.

29- چشمه در بستر، ص 104 و 105.

30- فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 74.

31- فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 267 و 268.

32- فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 332 و 333.

33- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 74.

34- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 69 و 70.

35- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 144 و 145.

36- بانوى بانوان، ص 69.

37- بحارالاءنوار، ج 14، ص 206.

38- ناسخ التواريخ، حالات حضرت فاطمه عليها‌السلام، ص 238.

39- امالى شيخ طوسى، ص 427.

40- رعايت حرمت و قداست حضرت زهرا عليها‌السلام پرداختن به اين مقولات را ممنوع مى سازد.

41- المغازى، ج 3، ص 1087 و 1088.

42- مجموعه مقالات برگزيده پيرامون حضرت زهرا عليها‌السلام، ص 110.

43- سوره الرحمن، آيه 19.

44- سوره الرحمن، آيه 20.

45- سوره الرحمن، آيه 22.

46- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 365.

47- حسكانى، شواهدالتنزيل، ج 1، ص 312 و 313.

48- مناقب ابن مغازلى، ص 317.

49- تاءويل الآيات، ج 1، ص 98.

50- مسند فاطمة الزهراء عليها‌السلام، سيوطى، ص 45 و 46.

51- ذخائر العقبى، ص 56.

52- بحارالاءنوار، ج 43، ص 44.

53- مناقب ابن مغازلى شافعى، ص 363.

54- بحارالاءنوار، ج 22، ص 504.

55- ينابيع المودة، ص 131.

56- سوره قمر، آيه 54: «او را بر چوبها و ميخها سوار كرديم».

57- عبقات الانوار، ج حديث سفينة، ص 1081.

58- بحارالاءنوار، ج 22، ص 491.

59- دلائل الائمه، طبرى، ص 52.

60- احقاق الحق، ج 13، ص 59.

61- بحارالانوار، ج 43، ص 14 و 15.

62- در كنار علقمه، ص 11.

63- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 256.

64- عوالم المعارف، ج 11، ص 130.

65- تفسير على بن ابراهيم قمى، ج 2، ص 255.

66- سوره احزاب، آيه 56: «همانا خداوند و فرشتگانش بر پيامبر درود مى فرستند؛ اى كسانى كه ايمان آورده ايد بر او درودفرستيد و در حال خشوع و تسليم (بر او) سلام كنيد».

67- ينابيع المودة، ص 295.

68- كشف الغمة، ج 1، ص 110.

69- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه‌السلام، ص 36.

70- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه‌السلام، ص 40.

71- كشف الغمة، ج 1، ص 506.

72- عوالم و المعارف، ج 11، ص 7.

73- روح المعانى، ج 29، ص 159.

74- فرائد المسطين، ج 2، ص 66.

75- سوره الرحمن، آيات 19 و 20.

76- الدرالمنثور، ج 7، ص 698.

77- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ص 35.

78- رنجها و فريادهاى فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 36.

79- سوره فاطر، آيه 34 و 35.

80- رنجها و فريادهاى فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 48.

81- كامل الزيارات، ص 279.

82- فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 236 و 237.

83- دلائل الامامة، ص 27 و 28.

84- قصه هاى تربيتى چهارده معصوم عليه‌السلام، ص 46.

85- فرائدالسمطين، ج 2، ص 61.

86- فاطمه زهرا عليها‌السلام در كلام اهل سنت، ص 35.

87- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 228 و 229.

88- انساب الاشراف، ص 324.

89- بحارالانوار، ج 43، ص 40.

90- سوره زمر، آيه 65.

91- سوره انبياء، آيه 22.

92- فاطمه زهرا عليها‌السلام، شادمانى دل پيامبر، ص 158 و 159.

93- مقتل خوارزمى، ص 67.

94- منتخب كنزالعمال در حاشيه «المسند»، ج 5، ص 129.

95- احقاق الحق، ج 10، ص 185 و 186.

96- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 271.

97- حلية الاولياء، ج 2، ص 41 و 42.

98- فاطمه زهرا عليها‌السلام، شادمانى دل پيامبر، ص 279.

99- توفيق ابوعلم، اهل بيت، ص 130، به نقل از: فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 390.

100- امالى شيخ صدوق، ص 125.

101- امالى شيخ صدوق، ص 144.

102- همان منبع، ص 183.

103- امالى شيخ صدوق، ص 286.

104- فاطمه زهرا عليها‌السلام در كلام اهل سنت، ص 285 و 286.

105- چهل حديث در فضايل حضرت زهرا عليها‌السلام، ص 26.

106- امالى شيخ صدوق، ص 113 و 114.

107- ذخائر العقبى، ص 47.

108- زندگانى حضرت فاطمه عليها‌السلام و دختران آن حضرت، ص 23.

109- اقتباس از مجمع البيان، ج 2، ص 520.

110- داستان دوستان، ج 2، ص 84 و 85.

111- داستان دوستان، ج 4، ص 113 و 114.

112- سوره نور، آيه 36.

113- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 179 و 180.

114- حضرت فاطمه عليها‌السلام در كتب اهل سنت، ص 32 و 33.

115- زهرا عليها‌السلام برترين بانوى جهان، ص 28.

116- سيرى كوتاه در زندگى حضرت زهرا عليها‌السلام، ص 112.

117- بحارالانوار، ج 22، ص 508.

118- كشتى پهلو گرفته، ص 136 - 135.

119- فضائل الزهراء، ص 85.

120- امالى شيخ صدوق، ص 275.

121- دلائل الامامة، ص 12 و 13.

122- امتزاج نور، ص 5 و 6.

123- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 245.

124- بحارالانوار، ج 43، ص 125.

125- وسائل الشيعه، ج 14، ص 207.

126- داستان دوستان، ج 4، ص 274.

127- بحارالانوار، ج 43، ص 127.

128- جلوه نور، ص 126.

129- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 610 و 611.

130- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 159 و 160.

131- بحارالانوار، ج 43، ص 130.

132- زندگانى حضرت فاطمه عليها‌السلام و دختران آن حضرت، ص ‍ 53 تا 55.

133- فضائل الزهراء، ص 102 و 103.

134- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 127.

135- احقاق الحق، ج 10، ص 368.

136- زندگانى حضرت فاطمه عليها‌السلام و دختران آن حضرت، ص ‍ 45 و 46.

137- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 126.

138- رياحين الشريعه، ج 1، ص 92.

139- چهل حديث در فضايل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ص 50.

140- كتاب عوالم، ج 11، ص 585.

141- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 354.

142- وسائل الشيعه، ج 1، ص 62.

143- قبر مادرم كجاست؟ ص 112.

144- سوره اسراء، آيه 29: «خيلى دستهايت را نگشاى كه بعد سرزنش ‍ شده و حسرت زده بنشينى».

145- سوره انعام، آيه 54: «پروردگارت بر خويشتن رحمت و بخشش را واجب كرده است».

146- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 638 و 639.

147- نهج الحياة، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص ‍ 35.

148- جلوه نور، ص 125.

149- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 154.

150- بحارالانوار، ج 43، ص 154.

151- زندگانى حضرت فاطمه عليها‌السلام و دختران آن حضرت، ص ‍ 145.

152- امالى شيخ طوسى، ص 616؛ كشف الغمه، ج 2، ص 97.

153- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 170 و 171.

154- ناسخ التواريخ، ج 4، ص 123.

155- سيرى كوتاه در زندگى حضرت زهرا عليها‌السلام، ص 179 و 180.

156- زندگانى چهارده معصوم عليه‌السلام، عمادزاده اصفهانى، ص ‍ 271.

157- ناسخ التواريخ، حالات حضرت فاطمه عليها‌السلام، ص ‍ 417.

158- بحارالانوار، ج 14، ص 197.

159- كشف الغمه، ج 2، ص 78.

160- فضائل الزهراء، ص 73.

161- فضائل الزهراء، ص 77.

162- فضائل الزهراء، ص 107 و 108.

163- علامه نجفى، سيد شرف الدين، تاءويل الايات، ج 2، ص 818.

164- ربيع الابرار، ج 5، ص 208.

165- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 413.

166- همان منبع، ص 444.

167- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 446.

168- مسند احمد، ج 6، ص 282.

169- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 118.

170- بحارالانوار، ج 43، ص 153.

171- بحارالانوار، ج 43، ص 134.

172- رياحين الشريعه، ج 1، ص 93.

173- بحارالانوار، ج 43، ص 59.

174- امالى شيخ صدوق، ص 360.

175- بحارالانوار، ج 37، ص 101.

176- بحارالانوار، ج 1، ص 282.

177- دعائم الاسلام، ج 1، ص 282.

178- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 118.

179- مسند احمد حنبل، ج 1، ص 236 و ج 5، ص 230.

180- بحارالانوار، ج 43، ص 75.

181- فضائل الزهراء، ص 82.

182- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 389.

183- مناقب ابن آشوب، ج 3، ص 389.

184- سفينة البحار، ج 1، ص 254.

185- بگذار تا ببويم، ص 42.

186- امالى شيخ صدوق، ص 445.

187- فاطمه زهرا عليها‌السلام، 125 و 126.

188- بحارالانوار، ج 43، ص 309.

189- بشارة المصطفى، ص 137.

190- قسمتى از آيه 9 سوره حشر.

191- تفسير ابوالفتوح رازى، ج 5، ص 299.

192- بحارالانوار، ج 43، ص 20.

193- بحارالانوار، ج 43، ص 26 و جلد 43، ص 81.

194- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 74.

195- يوميات فاطمة الزهراء، ص 21.

196- چهل حديث در فضايل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ص ‍ 44.

197- بحارالاءنوار، ج 43، ص 88.

198- رياحين الشريعة، ج 1 ص 105.

199- بحارالاءنوار، ج 43، ص 73.

200- مقتل خوارزمى، ج 2، ص 7.

201- تفسير نورالثقلين، ج 5، 549.

202- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 385.

203- سيماى فاطمه زهرا عليها‌السلام در قرآن و عترت، ص 99.

204- امالى شيخ صدوق، ص 99 و100.

205- سوره حجر، آيات 43و 44.

206- بحارالانوار، ج 43، ص 28.

207- بحارالانوار، ج 43 ص 46.

208- چشمه در بستر، ص 285.

209- بحارالانوار، ج 43، ص 66 و ج 83، ص 322 و ج 91، ص 226.

210- مكارم الاءخلاق، در اعمال روز و شب، ص 218.

211- مهج الدعوات، ص 141و 142.

212- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 456.

213- ذخائر العقبى، ص 53.

214- دلائل الامامة، ص 5.

215- بحارالانوار، ج 43، ص 46.

216- همان منبع، ج 43، ص 88.

217- همان منبع، ج 79، ص 27.

218- بحارالانوار، ج 43، ص 87.

219- چشمه در بستر، ص 317.

220- نهج الحياة، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص ‍ 99.

221- نماز و عبادت فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 99.

222- نماز و عبادت فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 27 و 28.

223- همان منبع، ص 47.

224- تسبيحات حضرت زهرا عليها‌السلام، ص 27.

225- شيفتگان حضرت مهدى (عج)، ص 135.

226- نماز و عبادت فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 81 و 82.

227- احقاق الحق، ج 6، ص 33.

228- كامل الزيارات، ص 681.

229- ذخائر العقبى، ص 50.

230- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 235.

231- بحارالانوار، ج 43، ص 76 و 84.

232- بحارالانوار، ج 43، ص 172.

233- بحارالانوار، ج 43، ص 45.

234- احقاق الحق، ج 4، ص 481.

235- رياحين الشريعة، ج 1، ص 105.

236- بحارالانوار، ج 92، ص 404.

237- جلوه هاى رفتارى حضرت زهرا عليها‌السلام، ص 100 و 101.

238- بحارالانوار، ج 43، ص 11.

239- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه‌السلام، ص 42.

240- ترجمه كامل الزيارات، ص 169.

241- ترجمه كامل الزيارات، ص 172.

242- ترجمه كامل الزيارات، ص 175 و 176.

243- ترجمه كامل الزيارات، ص 212 و 213.

244- بحارالانوار، ج 44، ص 292.

245- كامل الزيارات، ص 188.

246- جلاءالعيون، ص 150.

247- مقتل خوارزمى، ص 52.

248- نقئة المصدور، مترجم، ص 347.

249- بحر المصائب، ص 323.

250- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه‌السلام، ص 47.

251- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه‌السلام، ص 84 و 85.

252- جلاء العيون، ص 290.

253- دارالسلام، ترجمه كمره اى، ج 2، ص 190.

254- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه‌السلام، ص 115 تا 120.

255- جلاء العيون، ص 406.

256- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسين عليه‌السلام، ص 130 و 131.

257- تحفة الذاكرين و اسرار الشهادة، ص 75.

258- ترجمه كامل الزيارات، ص 262 تا 264.

259- كرامات الحسينيه، ص 43.

260- كرامات الحسينيه، ص 54 تا 56.

261- همان منبع، ص 184.

262- منتهى الآمال، ص 278.

263- ترجمه و متن امالى شيخ مفيد، ص 143 و 144.

264- بحارالانوار، ج 43، ص 28.

265- سيماى فاطمه زهرا عليها‌السلام در قرآن و عترت، ص 92.

266- انوار زهراء، ص 63 و 64.

267- بحارالانوار، ج 22، ص 493.

268- امالى شيخ صدوق، ص 134.

269- كحل البصر، ص 193.

270- فاطمه زهرا عليها‌السلام در كلام اهل سنت، ص 371 و 372.

271- سوره آل عمران، آيه 144.

272- ترجمه ارشاد مفيد، ج 1، ص 176 و 177.

273- انوارالبهيه، ص 16 و 17.

274- بحارالانوار، ج 43، ص 25.

275- همان منبع، ص 156.

276- جلوه هاى رفتارى حضرت زهرا عليها‌السلام، ص 77 و 78.

277- احقاق الحق، ج 10، ص 435.

278- هدايتگران راه نور، ص 244.

279- بحارالانوار، ج 43، ص 155.

280- خوشايند زندگى خويشاوند مرگ، ص 216.

281- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 255 و 256.

282- من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 297.

283- داستان ها و پندها، ج 4، ص 174 و 175.

284- بحارالانوار، ج 43، ص 177.

285- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاحزان، ص 224 و 225.

286- رياحين الشريعة، ج 1، ص 249.

287- نهج الحياة، فرهنگ فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 68.

288- كتاب المنتقى، علامه ذهبى، ص 187.

289- صحيح بخارى، ج 5، ص 15، ج 6، ص 18.

290- بر خانه حضرت فاطمه عليها‌السلام چه گذشت؟ ص 374.

291- سليم بن قيس و بيت الاءحزان، ص 90.

292- بحارالانوار، طبع قديم، ج 8، ص 222.

293- علم اليقين، فيض كاشانى، ج 2، ص 687، باب 14، فصل 20.

294- آتش در حرم، ص 38.

295- اخلاق حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 190 و 191.

296- ترجمه و متن امالى شيخ مفيد، ص 61 و 62.

297- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ص 150.

298- الامامة والسياسة، ج 1، ص 13.

299- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاحزان، ص 139.

300- بحارالانوار، ج 36، ص 156.

301- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 469.

302- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 6 ص 13 و ج 11، ص 14.

303- بر خانه حضرت فاطمه عليها‌السلام چه گذشت؟ ص 373 و 374.

304- بحارالانوار، ج 22، ص 477.

305- هدايتگران راه نور، ص 252.

306- بحارالانوار، ج 43، ص 156.

307- آتش به خانه وحى، ص 62.

308- آتش در حرم، ص 105 و 106.

309- بحارالانوار، ج 17، ص 378.

310- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 531.

311- مراسم عروسى و معجزات حضرت زهرا عليها‌السلام، ص ‍ 133.

312- شبهاى پيشاور، سلطان الواعظين، ص 672.

313- الاختصاص، شيخ مفيد، ص 185.

314- مصيبت بزرگ خاندان نبوت، ص 44 و 45.

315- اسرار آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، 474 و 475.

316- اسرار فدك، ص 32 و 33.

317- بحار الاءنوار، ج 29، 129.

318- مراسم عروسى و معجزات حضرت زهرا عليها‌السلام، ص ‍ 136.

319- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاءحزان، ص 173 تا 175.

320- آتش به خانه وحى، ص 123.

321- سوره شعراء، آيه 214.

322- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاحزان، ص 206.

323- چهل حديث در فضايل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ص ‍ 57.

324- سوره مائده، آيه 50.

325- سوره مريم، آيه 27.

326- سوره نحل، آيه 16.

327- سوره مريم، آيه 5 و 6.

328- سوره انفال آيه 75.

329- سوره نساء آيه 12.

330- سوره بقره، آيه 180.

331- سوره انعام، آيه 67.

332- سوده هود، آيه 39.

333- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام ترجمه كتاب بيت الاءحزان، ص 194 و 195.

334- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام ترجمه كتاب بيت الاءحزان، ص 203 و 204.

335- احتجاج الزهراء، ص 191.

336- ترجمه و متن امالى شيخ مفيد، ص 52 و 53.

337- مصيبت بزرگ خاندان نبوت، ص 51.

338- علل الشرايع، باب 148، ص 187؛ اعلام النساء، ج 4، ص 123.

339- الامامة و السياسة، ص 14.

340- چشمه در بستر، ص 171 و 172.

341- احقاق الحق، ج 10، ص 474.

342- كشف الغمه، ج 2، ص 130؛ استيعاب، ج 2، ص 752.

343- بحارالانوار، ج 43، ص 213.

344- زندگانى حضرت فاطمه عليها‌السلام و دختران آن حضرت، ص ‍ 223.

345- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاحزان، ص 242 و 243.

346- بحارالانوار، ج 43، ص 191 و 192.

347- فاطمه زهرا عليها‌السلام از ولادت تا شهادت، ص 585.

348- بحارالانوار، ج 43، ص 218.

349- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاحزان، ص 241 و 242.

350- سفينة البحار، ج 2، ص 339؛ احتجاج طبرسى، ج 1، ص 414.

351- بطله كربلا، ص 43.

352- نهج البلاغه فيض الاسلام، خطبه 193، ص 651.

353- سيماى زينب كبرى، ص 45.

354- عقيله بنى هاشم، ص 12.

355- انوار زهراء، ص 24.

356- هدايتگران راه نور، ص 242 و 243.

357- كامل الزيارات، باب 108؛ نوادرالزيارات، ص 332.

358- بحار الانوار، ج 43، ص 186.

359- زندگانى حضرت فاطمه عليها‌السلام و دختران آن حضرت، ص 230 و 231.

360- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب الاءحزان، ص 248 و 249.

361- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاءحزان، ص 249.

362- زندگانى فاطمه زهرا عليها‌السلام، عمادزاده، ص 444

363- سوره اسراء، آيه 29: «خيلى دستهايت را نگشاى كه بعد سرزنش ‍ شده و حسرت زده بنشينى».

364- سوره انعام، آيه 54: «پروردگارت بر خويشتن رحمت و بخشش را واجب كرده است».

365- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 853.

366- خثعم از قحطانيان و از عرب هاى جنوبى بوده است و اين سرزنشى است كه عدنانيان (و از جمله قريش) به قحطايان مى كردند.

367- استيعاب، ص 751؛ اسماء در اين تاريخ زن ابوبكر بوده است.

368- زندگانى فاطمه زهرا عليها‌السلام، ص 156 و 167.

369- در سوگ عزيزان حضرت زهرا عليها‌السلام، ص 57 و 58.

370- فاطمه زهرا (س) شادمانى دل پيامبر، ص 276.

371- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاحزان، ص 253 و 254.

372- تاريخ چهارده معصوم، ص 278.

373- بحارالانوار، 43، ص 213.

374- سوره بقره، آيه 156.

375- ترجمه و متن امالى شيخ مفيد، ص 317 تا 320.

376- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاءحزان، ص 256 و 257.

377- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاحزان، ص 257 تا 259.

378- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاحزان، ص 143 و 144.

379- قبر مادرم كجاست؟ ص 64.

380- ناسخ التواريخ، ص 442.

381- بر خانه حضرت فاطمه عليها‌السلام چه گذشت؟، ص 50.

382- مصيبت بزرگ خاندان نبوت، ص 85.

383- رنجها و فريادهاى فاطمه عليها‌السلام، ترجمه كتاب بيت الاءحزان، ص 157 و 158.

384- معصيبت بزرگ خاندان نبوت، ص 39.

385- اسرار آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ص 424 و 425.

386- ناسخ التواريخ، ص 441 و 442.

387- ناسخ التواريخ، ص 441 و 442.

388- روض الفائق، ص 214.

389- سيماى فاطمه زهرا عليها‌السلام در قرآن و عترت، ص 6.

390- همان منبع، ج 43، ص 30.

391- بحارالانوار، ج 43، ص 29.

392- سوره آل عمران آيه 59.

393- همان سوره، آيه 61.

394- فاطمه زهرا عليها‌السلام در كلام اهل سنت، ص 183 و 184.

395- تاريخ چهارده معصوم، ص 174.

396- مراسم عروسى و معجزات حضرت زهرا عليها‌السلام، ص ‍ 109.

397- فضائل الزهراء، ص 100.

398- لسان الميزان، ج 5، ص 65.

399- بحارالانوار، ج 43، ص 45.

400- فاطمه زهرا عليها‌السلام شادمانى دل پيامبر، ص 152.

401- كشاف، ج 1، ص 358، الدرالمنثور، ج 2، ص 20؛ فوائد السمطين، ج 2، ص 51.

402- سوره آل عمران، آيه 37.

403- چشمه در بستر، ص 186، 187.

404- مقتل الحسين خوارزمى، ص 95.

405- جلوه هاى اعجاز معصومين، ص 393 و 394.

406- طبق روايات، اين شخص همان ساريان بوده است.

407- بحارالانوار، ج 45، ص 311.

408- بحار الاءنوار 43، ص 28.

409- داستان دوستان، ج 2، ص 193- 195.

410- سيماى فاطمه زهرا عليها‌السلام در قرآن و عترت، ص ‍ 39و40.

411- سيماى فاطمه زهرا عليها‌السلام در قرآن و عترت، ص 155 و 156.

412- سفينة البحار، ج 2، ص 374.

413- رياحين الشريعه، ج 1، ص 58.

414- چشمه در بستر، ص 355.

415- چشمه در بستر، ص 355 و 356.

416- چشمه در بستر، ص 357.

417- فضائل الزهراء، ص 75.

418- فضائل الزهراء، ص 109.

419- در كنار علقمه، ص 62.

420- سوره مريم، آيه 1.

421- پبحارالانوار، ج 52، ص 84.

422- مردان علم در ميدان عمل، ص 375.

423- لثالى الاءخبار، ص 116.

424- داستانهاى شگفت، ص 133 و 134.

425- داستانهاى شگفت، ص 168 - 170.

426- داستانهاى شگفت، ص 202 و 200.

427- شمه در بستر، ص 357 - 359.

فهرست مطالب

[فصل اول: فضايل و كمالات فاطمه زهرا عليها‌السلام 2](#_Toc386539008)

[الف: تولد فاطمه زهرا عليها‌السلام 2](#_Toc386539009)

[1- وجود فاطمه از نور خدا 2](#_Toc386539010)

[2 - تكلم در رحم مادر 3](#_Toc386539011)

[3 - تولد حضرت زهرا عليها‌السلام 4](#_Toc386539012)

[4 - ظاهر شدن نور در آسمان 6](#_Toc386539013)

[5 - خلق فاطمه به صورت نور 6](#_Toc386539014)

[6 - نذر خديجه و اعلام دستور خدا 7](#_Toc386539015)

[7 - فاطمه، سبب خلقت آدم ابوالبشر 7](#_Toc386539016)

[8 - آفرينش على و پيامبر به سبب آفرينش فاطمه 8](#_Toc386539017)

[ب: نام، كنيه و القاب فاطمه زهرا عليها‌السلام 9](#_Toc386539018)

[9- وجه تسميه فاطمه 9](#_Toc386539019)

[10- وجه تسميه زهرا 9](#_Toc386539020)

[11- علت ناميدن فاطمه 9](#_Toc386539021)

[12- محدثه بودن فاطمه 10](#_Toc386539022)

[13- القاب زهرا عليها‌السلام 11](#_Toc386539023)

[ج: خصايص فاطمه زهرا عليها‌السلام 16](#_Toc386539024)

[14- اصحاب كساء 16](#_Toc386539025)

[15- نزول مائده و طمع شيطان 17](#_Toc386539026)

[16- روشن شدن آسمان و زمين از نور فاطمه 17](#_Toc386539027)

[17- بهترين مخلوقات 18](#_Toc386539028)

[18- درجه اى در بهشت 20](#_Toc386539029)

[19- ناقه بهشتى 20](#_Toc386539030)

[20- تشبيه فاطمه به ستاره زهره 21](#_Toc386539031)

[21- عنايت فاطمه به حديث پيامبر 21](#_Toc386539032)

[22- اميدوارى دادن 23](#_Toc386539033)

[23- رشد فاطمه در شرايط بحرانى 24](#_Toc386539034)

[24 - در طلب دنيا و حصول به آخرت 25](#_Toc386539035)

[25 - فاطمه، پاره تن پيامبر 26](#_Toc386539036)

[26 - چهار سواره در قيامت 26](#_Toc386539037)

[27 - ورود به مسجد از درهاى خصوصى 26](#_Toc386539038)

[28 - قبولى توبه آدم 27](#_Toc386539039)

[29 - نور فاطمه از نور ماست 28](#_Toc386539040)

[30 - فضايل از زبان پيامبر 30](#_Toc386539041)

[31 - فاطمه از امتيازات على 31](#_Toc386539042)

[32 - نورانيت فاطمه در بهشت 31](#_Toc386539043)

[33 - حسادت عايشه به فاطمه عليها‌السلام 32](#_Toc386539044)

[34 - حجاب از نابينا 33](#_Toc386539045)

[35 - سئوال و جواب فاطمه با فرشتگان 33](#_Toc386539046)

[36 - طلب خير و بركت 33](#_Toc386539047)

[37 - فضيلت فاطمه در كلام امام صادق عليه‌السلام 34](#_Toc386539048)

[38 - نزول ميوه از بهشت 34](#_Toc386539049)

[39 - حضور فاطمه در حجة الوداع 35](#_Toc386539050)

[40 - در تفسير مرج البحرين يلتقيان 35](#_Toc386539051)

[41 - مثل شجره طيبه 36](#_Toc386539052)

[42 - مراد از مشكاة 36](#_Toc386539053)

[43 - گمراهى، در انكار ولايت فاطمه 37](#_Toc386539054)

[44 - ورود فاطمه به بهشت 38](#_Toc386539055)

[45 - فاطمه، ركن على 38](#_Toc386539056)

[46 - پرتو افكنى نور خدا بر فاطمه 38](#_Toc386539057)

[47 - پاداش سلام بر فاطمه 39](#_Toc386539058)

[48 - حنوط فاطمه از بهشت 39](#_Toc386539059)

[49 - مراد از طوبى 39](#_Toc386539060)

[50 - اشتراك فاطمه در كشتى نوح با ديگر افراد اهل بيت 40](#_Toc386539061)

[51 - ورود به بهشت پس از پيامبر 41](#_Toc386539062)

[52 - حوريه انسان نما 42](#_Toc386539063)

[53- نشان دادن نور فاطمه به حضرت ابراهيم 42](#_Toc386539064)

[54- شفاعت فاطمه 43](#_Toc386539065)

[55- اسباب شفاعت فاطمه 43](#_Toc386539066)

[56- درخشش نور زهرا در سه وقت 44](#_Toc386539067)

[57- تعجب سلمان از لباس فاطمه 44](#_Toc386539068)

[58- خواب ديدن فاطمه 44](#_Toc386539069)

[59- صلوات و درود بر فاطمه 46](#_Toc386539070)

[60- شعر جبرئيل در شاءن فاطمه 47](#_Toc386539071)

[61- جبرئيل، خادم فاطمه 47](#_Toc386539072)

[62- صاحب مقام شفاعت 48](#_Toc386539073)

[63- نگريستن مؤمن به نور خدا 49](#_Toc386539074)

[64- روشن شدن بهشت 49](#_Toc386539075)

[65- فاطمه، شادمانى قلب پيامبر 50](#_Toc386539076)

[66- تشبيه على و فاطمه در قرآن 50](#_Toc386539077)

[67- يكى از سواران چهارگانه در قيامت 50](#_Toc386539078)

[68- ملاقات دوازده هزار حوريه 51](#_Toc386539079)

[69- فضايل فاطمه در قيامت 52](#_Toc386539080)

[70- التفات فاطمه به زايرين امام حسين عليه‌السلام 53](#_Toc386539081)

[71- مصحف فاطمه 54](#_Toc386539082)

[72- مصحف فاطمه در كلام امام پنجم 54](#_Toc386539083)

[73 - استدلال علمى فاطمه 57](#_Toc386539084)

[د: رابطه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با فاطمه زهرا عليها‌السلام 57](#_Toc386539085)

[74 - استشمام نسيم بهشت از فاطمه 57](#_Toc386539086)

[75 - بوسيدن فاطمه 58](#_Toc386539087)

[76 - نحوه صدا زدن پدر 58](#_Toc386539088)

[77 - فاطمه در جنگ احد 59](#_Toc386539089)

[78 - احترام پيامبر به فاطمه 59](#_Toc386539090)

[79 - نزول آيه در تاءثير فاطمه 60](#_Toc386539091)

[80 - سلام پيامبر به خاندان رحمت و رسالت 60](#_Toc386539092)

[81 - فاطمه، محبوب ترين شخص نزد پيامبر 61](#_Toc386539093)

[82 - بوسيدن طره موى پيشانى فاطمه 61](#_Toc386539094)

[83 - سفارش پيامبر به فاطمه 62](#_Toc386539095)

[84 - عيادت پيامبر با مردم از فاطمه 62](#_Toc386539096)

[85 - تو عزيزتر، او محبوب تر 63](#_Toc386539097)

[86 - توصيف فضايل على براى فاطمه 63](#_Toc386539098)

[87 - سيده زنان بهشت از اولين تا آخرين 64](#_Toc386539099)

[88 - سخن پيامبر هر بامداد بر در خانه فاطمه 65](#_Toc386539100)

[89 - ديدن فاطمه به صورت حوريه در شب معراج 65](#_Toc386539101)

[90 - شفاعت فاطمه از زنان امت پيامبر 65](#_Toc386539102)

[91 - عيادت پدر از دختر 67](#_Toc386539103)

[92 - معرفى فاطمه توسط پيامبر 68](#_Toc386539104)

[93 - خبر دادن پيامبر از آينده 68](#_Toc386539105)

[ه: رابطه فاطمه زهرا عليها‌السلام با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 69](#_Toc386539106)

[94 - حمايت از پدر 69](#_Toc386539107)

[95 - پاك كردن خاك از سر و صورت پدر 70](#_Toc386539108)

[96 - حضور در ميدان جنگ 71](#_Toc386539109)

[97 - طلب انگور از پيامبر 71](#_Toc386539110)

[98 - اجازه ورود به خانه فاطمه 72](#_Toc386539111)

[99 - اشك فاطمه در ديدار پيامبر 74](#_Toc386539112)

[100 - حضور فاطمه در جنگ احزاب 74](#_Toc386539113)

[101 - گريه فاطمه بر گرسنگى پدر 75](#_Toc386539114)

[102 - همدردى با پدر 75](#_Toc386539115)

[103 - مرا بابا صدا كن! 76](#_Toc386539116)

[104- گرسنگى فاطمه و دعاى پدر 77](#_Toc386539117)

[105- مكان ملاقات با پدر در روز فزع 77](#_Toc386539118)

[و: ازدواج فاطمه زهرا عليها‌السلام 78](#_Toc386539119)

[106- خواستگاران فاطمه 78](#_Toc386539120)

[107- تشويق على به خواستگارى فاطمه 79](#_Toc386539121)

[108- خواستگارى على از فاطمه 80](#_Toc386539122)

[109- سكوت حاكى از رضايت 81](#_Toc386539123)

[110- زمين، مهريه فاطمه 82](#_Toc386539124)

[111- مهريه فاطمه در زمين 83](#_Toc386539125)

[112- مهريه فاطمه، شفاعت از گنهكاران 83](#_Toc386539126)

[113- مهريه فاطمه زهرا 84](#_Toc386539127)

[114- صورت جهيزيه حضرت زهرا عليها‌السلام 85](#_Toc386539128)

[115- جهاز فاطمه در عرش خدا 86](#_Toc386539129)

[116- فرشته اى مسؤ ول ازدواج نور با نور 87](#_Toc386539130)

[117- مسجد محل عقد 87](#_Toc386539131)

[118- خواندن خطبه عقد توسط جبرئيل 88](#_Toc386539132)

[119- شادى فرشتگان در ازدواج فاطمه 89](#_Toc386539133)

[120- خانه فاطمه 89](#_Toc386539134)

[121- ازدواجى بهتر از ازدواج فاطمه نبود 90](#_Toc386539135)

[122- تهيه عطر براى شب عروسى 91](#_Toc386539136)

[123- عطر و گلاب در شب ازدواج فاطمه 91](#_Toc386539137)

[124- سنت تكبير گفتن در شب عروسى 92](#_Toc386539138)

[125- وليمه عروسى 92](#_Toc386539139)

[126- بخشش پيراهن در شب عروسى 93](#_Toc386539140)

[127 - پيمان اسماء با خديجه 95](#_Toc386539141)

[128 - درخواست عبادت در شب زفاف 96](#_Toc386539142)

[129 - بيا شام، پدرت به فدايت! 96](#_Toc386539143)

[130 - شادى ملايكه در عروسى فاطمه 96](#_Toc386539144)

[131 - فاطمه همتا و كفو على 97](#_Toc386539145)

[ز: رفتار فاطمه زهرا عليها‌السلام با شوهر 98](#_Toc386539146)

[132 - طلب كمك در بيعت با شوهرش 98](#_Toc386539147)

[133 - بدل دينار 98](#_Toc386539148)

[134 - فاطمه، امانتى نزد توست 102](#_Toc386539149)

[135 - خطاب به على پس از ايراد خطبه 103](#_Toc386539150)

[136 - فاطمه، دوشادوش همسر 104](#_Toc386539151)

[137 - تقسيم امور خارجى و داخلى خانه 105](#_Toc386539152)

[138 - درخواست غذا از فاطمه 105](#_Toc386539153)

[139 - محبت فاطمه به على 106](#_Toc386539154)

[140 - كمك در كار خانه 106](#_Toc386539155)

[141 - بيمارى فاطمه و انار خواستن او 107](#_Toc386539156)

[142 - توصيف خانه على و فاطمه 109](#_Toc386539157)

[143 - استقبال فاطمه از شوهرش على 109](#_Toc386539158)

[144 - تشبيه كردن على عليه‌السلام به كعبه 110](#_Toc386539159)

[145 - خاموشى خشم خدا به وسيله اشك 110](#_Toc386539160)

[146 - با تو هستم، در هر شرايطى! 111](#_Toc386539161)

[147 - ذخيره غذا براى سفر على 111](#_Toc386539162)

[148 - تهديد به نفرين 111](#_Toc386539163)

[149 - فاطمه تنها همسر على در زمان حياتش 112](#_Toc386539164)

[150 - رفتار فاطمه از زبان على 112](#_Toc386539165)

[151 - سخن فاطمه درباره على 112](#_Toc386539166)

[152 - خستگى فاطمه 113](#_Toc386539167)

[ح: فاطمه زهرا عليها‌السلام و تربيت فرزندان 113](#_Toc386539168)

[153 - توجه به حضور فرزندان در خانه 113](#_Toc386539169)

[154 - گرسنگى حسنين 114](#_Toc386539170)

[155 - تشويق به عبادت در فرزندان 114](#_Toc386539171)

[156 - لباس بهشتى براى حسنين 115](#_Toc386539172)

[157 - درخواست ارث براى فرزندان 115](#_Toc386539173)

[158 - استفاده از جاذبه شعر در تربيت كودكان 116](#_Toc386539174)

[159 - درجات اهل بيت پيامبر در قيامت 116](#_Toc386539175)

[160- بازگويى سخنان پيامبر نزد فاطمه 117](#_Toc386539176)

[161 - مشاهده تشنگى كودكان 118](#_Toc386539177)

[162 - رعايت عدالت بين فرزندان 118](#_Toc386539178)

[163 - بيمارى حسنين 119](#_Toc386539179)

[164- عدم تبعيض بين فرزندان 121](#_Toc386539180)

[ط: اخلاق فاطمه زهرا عليها‌السلام 122](#_Toc386539181)

[165- گردن بند با بركت 122](#_Toc386539182)

[166- ايثار فاطمه 127](#_Toc386539183)

[167- بخشيدن گوشواره و پرده در راه خدا 129](#_Toc386539184)

[168- فروختن گردن بند و آزاد كردن بنده 129](#_Toc386539185)

[169- خلوص در نيت فاطمه 130](#_Toc386539186)

[170- فاطمه دروغ نمى گويد 131](#_Toc386539187)

[171- زهد فاطمه 131](#_Toc386539188)

[172- اخلاص فاطمه 132](#_Toc386539189)

[173 - شهامت و حريت حسين از پاكدامنى فاطمه 132](#_Toc386539190)

[174 - كار فقط براى رضاى خدا 132](#_Toc386539191)

[175 - ساده پوشى 133](#_Toc386539192)

[ى: نماز و عبادت فاطمه زهرا عليها‌السلام 134](#_Toc386539193)

[176- ملايكه ماءمور حركت گهواره 134](#_Toc386539194)

[177- زمان استجابت دعا 134](#_Toc386539195)

[178- نورى در محراب عبادت 134](#_Toc386539196)

[179- خوف و خشيت فاطمه 135](#_Toc386539197)

[180- وجود لبريز از يقين و ايمان 136](#_Toc386539198)

[181- آموزش مسائل نماز 136](#_Toc386539199)

[182- آموزش دعاى نور به سلمان 137](#_Toc386539200)

[183- ساختن تسبيح با تربت حمزه 137](#_Toc386539201)

[184- تعويذ فاطمه براى امام حسن 138](#_Toc386539202)

[185- شب زنده دارى فاطمه 138](#_Toc386539203)

[186- دعا براى گنهكاران امت 139](#_Toc386539204)

[187- ساعت دعاى فاطمه 139](#_Toc386539205)

[188- قرآن خواندن فاطمه 140](#_Toc386539206)

[189- سفارش به اهل بيت و قرآن 140](#_Toc386539207)

[190- خداگرايى فاطمه 141](#_Toc386539208)

[191- نظاره به وجه كريم الهى 141](#_Toc386539209)

[192- تسبيح خداوند قبل از خلقت آدم 141](#_Toc386539210)

[193- قرائت قرآن و كار منزل 142](#_Toc386539211)

[194- آثار تسبيح فاطمه 142](#_Toc386539212)

[195- توصيه امام زمان به تسبيحات فاطمه 143](#_Toc386539213)

[196- پرسش از پيامبر در مورد نماز 144](#_Toc386539214)

[197- حجله عبادت 145](#_Toc386539215)

[198- مفاهيم بلند تسبيحات فاطمه 145](#_Toc386539216)

[199- تسبيحى بهتر از هر خدمتكار 146](#_Toc386539217)

[200- جنس تسبيح فاطمه 147](#_Toc386539218)

[201- عابدترين مردم 148](#_Toc386539219)

[202- دعا براى همسايه 149](#_Toc386539220)

[203- نور افشانى فاطمه در سه نوبت 149](#_Toc386539221)

[فصل دوم: مصائب فاطمه زهرا سلام الله عليها 151](#_Toc386539222)

[الف: سوگوارى فاطمه عليها‌السلام براى امام حسين عليه‌السلام 151](#_Toc386539223)

[قبل از واقعه عاشورا 151](#_Toc386539224)

[204- حزن و اندوه از هنگام حاملگى 151](#_Toc386539225)

[205- بشارت تولد حسين 151](#_Toc386539226)

[206- خبر دادن جبرئيل از شهادت امام حسين 153](#_Toc386539227)

[207- سبب گريه پيامبر 154](#_Toc386539228)

[208- شرح مصايب امام حسين به فاطمه 155](#_Toc386539229)

[209 - سئوال فاطمه در مورد عزاداران حسينى 156](#_Toc386539230)

[210- خبر پيامبر به فاطمه از شهادت امام حسين 157](#_Toc386539231)

[211- فرياد فاطمه در روز قيامت 158](#_Toc386539232)

[212- فاطمه در محشر با لباس خونين 159](#_Toc386539233)

[بعد از واقعه عاشورا 159](#_Toc386539234)

[213- نوحه سرايى براى امام حسين 159](#_Toc386539235)

[214 - سوگوارى در كنار نهر 159](#_Toc386539236)

[215- سوگوارى فاطمه در اربعين 160](#_Toc386539237)

[216- سوگوارى مادر داغديده 162](#_Toc386539238)

[217- مجازات انكار فضيلت گريه بر امام حسين 162](#_Toc386539239)

[218- خبر شهادت امام حسين به مادرش 163](#_Toc386539240)

[219- عنايت فاطمه به مرثيه امام حسين 166](#_Toc386539241)

[220- خواب حضرت سكينه در شام 170](#_Toc386539242)

[221- مسلمان شدن طبيب يهودى 172](#_Toc386539243)

[222- گريه و ضجه فاطمه بر امام حسين 174](#_Toc386539244)

[223- مرثيه سرايى فاطمه بر امام حسين 176](#_Toc386539245)

[224- گريه فاطمه بر امام حسين 176](#_Toc386539246)

[225- شكايت از ظلم امت 178](#_Toc386539247)

[226- مجلسى، روضه وداع بخوان! 178](#_Toc386539248)

[227- درخواست انتقام از قاتلان حسين 179](#_Toc386539249)

[ب: فاطمه زهرا عليها‌السلام در سوگ مادر و پدر 180](#_Toc386539250)

[228- در سوگ مادر 180](#_Toc386539251)

[229- خواب ديدن قرآنى كه مفقود شد 180](#_Toc386539252)

[230- گريستن ملايكه همراه با فاطمه 181](#_Toc386539253)

[231- گريه فاطمه در كنار بستر پدر 181](#_Toc386539254)

[232- گريه پيامبر از سيلى خوردن بر گونه فاطمه 182](#_Toc386539255)

[233- دلدارى پيامبر به فاطمه 183](#_Toc386539256)

[234- گريه بر بالين پدر 183](#_Toc386539257)

[235- اشك فراق، لبخند وصال 186](#_Toc386539258)

[236- اجازه گرفتن عزرائيل از فاطمه 187](#_Toc386539259)

[237- نخستين كسى كه به پيامبر ملحق شد 188](#_Toc386539260)

[ج: فاطمه زهرا عليها‌السلام در سوگ پدر 189](#_Toc386539261)

[238- پيراهنش را مى بوييد 189](#_Toc386539262)

[239- غم و اندوه وفات پيامبر 189](#_Toc386539263)

[240- گريه شديد براى پدر 189](#_Toc386539264)

[241- فاطمه يكى از پنج نفر گريه كنندگان 190](#_Toc386539265)

[242- ديدن پدر در حالت رؤیا 190](#_Toc386539266)

[243- فرياد روز هشتم 190](#_Toc386539267)

[244- اذان نگفتن بلال جز براى فاطمه 191](#_Toc386539268)

[245- مصيبت رحلت پيامبر 192](#_Toc386539269)

[246- بيت الاحزان، خانه غم و اندوه فاطمه 193](#_Toc386539270)

[247- اشعار جگر سوز فاطمه در كنار قبر پدر 193](#_Toc386539271)

[248- شكوه از جفاى امت 195](#_Toc386539272)

[249- مرثيه سرايى فاطمه پس از وفات پدر 196](#_Toc386539273)

[250- زبان حال فاطمه 196](#_Toc386539274)

[د: مصايب فاطمه زهرا عليها‌السلام پس از رحلت پدر 197](#_Toc386539275)

[251- هجوم به خانه فاطمه 197](#_Toc386539276)

[252- فاطمه، حامى ولايت 199](#_Toc386539277)

[253- هجوم به خانه على 200](#_Toc386539278)

[254- آتش زدن منزل وحى 200](#_Toc386539279)

[255- حمله به خانه فاطمه 200](#_Toc386539280)

[256- دفاع از حريم اهل بيت 201](#_Toc386539281)

[257- بيان مصيبت از زبان فاطمه 202](#_Toc386539282)

[258- تهديد به قتل على 202](#_Toc386539283)

[259- نفرين حضرت زهرا 203](#_Toc386539284)

[260- دفاع فاطمه از على 204](#_Toc386539285)

[261- استمداد فاطمه از انصار 205](#_Toc386539286)

[262- داغى كه كهنه نگرديد 205](#_Toc386539287)

[263- ابلاغ پيام فاطمه توسط زنان مهاجر و انصار 206](#_Toc386539288)

[264- دريده شدن حجاب خداوند 206](#_Toc386539289)

[265- چه كسى دختر پيامبر خدا را زد؟ 207](#_Toc386539290)

[266- عضو ولايت 207](#_Toc386539291)

[267- تاءسف ابوبكر بر آتش زدن خانه فاطمه 207](#_Toc386539292)

[268- فاطمه در خواب يكى از عالمان 208](#_Toc386539293)

[ه: مصايب غصب فدك 209](#_Toc386539294)

[269- بخشيدن فدك به فاطمه 209](#_Toc386539295)

[270- شهادت ام ايمن در مالكيت فدك 210](#_Toc386539296)

[271- دسيسه ابوبكر و عمر براى غصب فدك 211](#_Toc386539297)

[272 - ماجراى كوچه 213](#_Toc386539298)

[273- دفاع فاطمه از فدك 213](#_Toc386539299)

[274- دفاع فاطمه از حق خود 214](#_Toc386539300)

[275- گواهان فاطمه در مالكيت فدك 215](#_Toc386539301)

[276- اهانت عمر به ساحت مقدس فاطمه 216](#_Toc386539302)

[277 - نفرين زهرا عليها‌السلامبر عمر 216](#_Toc386539303)

[278- استدلال على عليه‌السلام در مورد فدك 217](#_Toc386539304)

[279 - غضب فاطمه بر ابوبكر 220](#_Toc386539305)

[280 - دفاع ام سلمه از فاطمه 221](#_Toc386539306)

[281 - ايراد خطبه فدكيه 222](#_Toc386539307)

[282 - استدلال فاطمه درباره فدك 222](#_Toc386539308)

[283 - گفتار جانكاه فاطمه به على 224](#_Toc386539309)

[284 - قطع صداى مظلوميت فاطمه 226](#_Toc386539310)

[285 - شكوه بر سر قبر پيامبر 226](#_Toc386539311)

[و: فاطمه زهرا عليها‌السلام در بستر بيمارى 227](#_Toc386539312)

[286 - ناتوانى فاطمه در اثر بيمارى 227](#_Toc386539313)

[287 - ملاقات عمر و ابوبكر از فاطمه 227](#_Toc386539314)

[288-؛ دستور ساختن نوع تابوت 228](#_Toc386539315)

[289- پيشنهاد عباس، عموى پيامبر 229](#_Toc386539316)

[290- سفارشهاى فاطمه به على 230](#_Toc386539317)

[291- ديدن پدر در خواب 231](#_Toc386539318)

[292- كار در روز آخر 232](#_Toc386539319)

[293- گريه فاطمه در زمان رحلت براى على 232](#_Toc386539320)

[294- وصاياى فاطمه زهرا 233](#_Toc386539321)

[زينب در كنار بستر مادر 233](#_Toc386539322)

[296- وصيت فاطمه به دخترش زينب 234](#_Toc386539323)

[297- وصيت به بخشيدن همه اموال 235](#_Toc386539324)

[298- ملاقات زنان مدينه از فاطمه 235](#_Toc386539325)

[ز: شهادت فاطمه زهرا عليها‌السلام 237](#_Toc386539326)

[299- خبر شهادت فاطمه در معراج 237](#_Toc386539327)

[300- آخرين لحظات عمر 238](#_Toc386539328)

[301- درد دل فاطمه با اسماء 238](#_Toc386539329)

[302- حسن و حسين، كنار جنازه مادر 239](#_Toc386539330)

[303- گزارش به على عليه‌السلام 240](#_Toc386539331)

[304- على بر سر پيكر فاطمه 240](#_Toc386539332)

[305- بخشش پيراهن در شب عروسى 241](#_Toc386539333)

[306- وصيت نامه فاطمه 243](#_Toc386539334)

[307- سوگوارى زينب هنگام رحلت مادر 244](#_Toc386539335)

[308- اجازه ملاقات ندادن به عايشه 244](#_Toc386539336)

[309- وداع حسين با مادرشان 245](#_Toc386539337)

[310- غسل دهنده فاطمه 246](#_Toc386539338)

[311- نماز بر جنازه فاطمه 247](#_Toc386539339)

[312- تكفين و تدفين فاطمه 247](#_Toc386539340)

[313- مرثيه على بر فاطمه 248](#_Toc386539341)

[314- شكوه على هنگام تدفين فاطمه 249](#_Toc386539342)

[315- جلوگيرى از نبش قبر فاطمه 251](#_Toc386539343)

[316- توضيحات على عليه‌السلام بر ابوبكر و عمر 252](#_Toc386539344)

[317- تشكر از قنفذ! 255](#_Toc386539345)

[318- قبر فاطمه كجاست؟ 256](#_Toc386539346)

[319- دفن پيكر فاطمه در جوار پيامبر 256](#_Toc386539347)

[320- علت شهادت فاطمه 257](#_Toc386539348)

[321- انتقام امام جواد از قاتلين فاطمه 257](#_Toc386539349)

[322- داستان بشار مكارى 257](#_Toc386539350)

[323- مباح بودن خون عمر و ابوبكر 258](#_Toc386539351)

[324- عاقبت ظلم كنندگان به فاطمه 259](#_Toc386539352)

[325- زيارت نامه حضرت زهرا عليها‌السلام 260](#_Toc386539353)

[فصل سوم: معجزان و كرامات فاطمه زهرا سلام الله عليها 262](#_Toc386539354)

[الف: معجزاتى از فاطمه زهرا عليها‌السلام 262](#_Toc386539355)

[326- اقرار به رسالت پدر در شكم مادر 262](#_Toc386539356)

[327- سخن گفتن در رحم مادر 262](#_Toc386539357)

[328- بركت غذا 263](#_Toc386539358)

[329 - درخشيدن نور از ملحفه فاطمه 263](#_Toc386539359)

[330 - چرخيدن آسياى دستى به خودى خود 264](#_Toc386539360)

[331 - شركت در مباهله 264](#_Toc386539361)

[332 - تهيه غذا 266](#_Toc386539362)

[333 - زنده شدن عروس 268](#_Toc386539363)

[334- طعام غيبى 272](#_Toc386539364)

[335 - چرخيدن دستاس 273](#_Toc386539365)

[336 - حركت گهواره توسط فرشتگان 273](#_Toc386539366)

[337 - حرام بودن آتش بر فاطمه 274](#_Toc386539367)

[338 - مائده آسمانى 275](#_Toc386539368)

[339 - هديه خداوند به فاطمه 275](#_Toc386539369)

[340- درود حوريان بهشت بر فاطمه 276](#_Toc386539370)

[341- نفرين فاطمه بر دشمن امام حسين 277](#_Toc386539371)

[ب: كراماتى از فاطمه زهرا عليها‌السلام 278](#_Toc386539372)

[342 - از كرامت فاطمه به ام ايمن 278](#_Toc386539373)

[343 - نتيجه توسل به فاطمه 279](#_Toc386539374)

[344- سوگند دادن امام رضا به جان فاطمه 280](#_Toc386539375)

[345- نجات فرزند بنا 282](#_Toc386539376)

[346- توسل امام باقر به فاطمه 284](#_Toc386539377)

[347- توسل امام جواد به فاطمه 284](#_Toc386539378)

[348- توسل ابوطالب به فاطمه 284](#_Toc386539379)

[349- ارادت امام رضا به فاطمه 285](#_Toc386539380)

[350- شفاى بيمارى صعب العلاج 285](#_Toc386539381)

[351 - نزول مائده از بهشت با دعاى فاطمه 286](#_Toc386539382)

[352 - مسلمان شدن به بركت نام فاطمه 287](#_Toc386539383)

[353 - كرامتى از فاطمه زهرا 288](#_Toc386539384)

[354 - توسل زكريا به فاطمه زهرا 289](#_Toc386539385)

[355 - كرامت فاطمه به سيد بحر العلوم 291](#_Toc386539386)

[356 - عنايت فاطميه 292](#_Toc386539387)

[357 - باز شدن در با نام فاطمه 293](#_Toc386539388)

[358 - معجزه اهل بيت در قم 294](#_Toc386539389)

[359 - توسل به فاطمه و شفاى بيمار 296](#_Toc386539390)

[360 - نماز و توسل به فاطمه در جبهه 298](#_Toc386539391)

[پی نوشت ها: 301](#_Toc386539392)

[فهرست مطالب 317](#_Toc386539393)